

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتابت

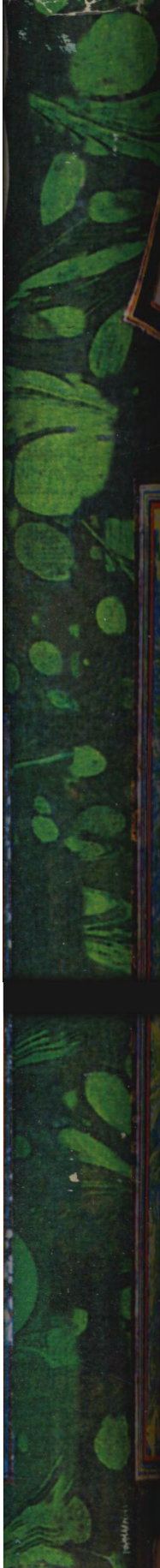
تقریر

کتابت

لیکھ

کتابت





لَبَّكُمُ اللَّهُمَّ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

این کتاب
 به کرامت و فضل و کبریا
 حاج آقا محمد تقی
 آملی
 است
 اسبغیه
 سال
 ۷۹
 تهران

اسکن شد

کیمیای مستی

زندگی‌نامه خودنوشت
کمترین بندگان سید مرتضیٰ نجومی

نجومی، مرتضی، ۱۳۰۷ -

کیمیای هستی / خودنوشت مرتضی نجومی؛ باهتمام محمد علی
سلطانی. - تهران: مؤسسه فرهنگی نشر سها، ۱۳۷۹.
۳۲۶ ص. مصور (رنگی).

ISBN 94-6254-37-3

۳۵۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. نجومی، مرتضی، ۱۳۰۷ - ، سرگذشتنامه . ۲. مجتهدان و
علما - سرگذشتنامه . ۳. خوشنویسان ایرانی - سرگذشتنامه ، الف . سلطانی،
محمد علی، ۱۳۳۶ - ، گردآورنده. ب. عنوان.

۲۹۷/۹۹۸

۳۳۳/۳/۵۵۵ BP

۱۱۱۰ - ۷۹ م

کتابخانه ملی ایران

کیمیای هستی

خودنوشت: آیت الله استاد حاج سید مرتضی نجومی

باهتمام: محمد علی سلطانی

خط جلد: استاد عبدالله جواری، ویراستار: محمد تقی ملیح، نمونه خوان: محمد پاشایی،

صفحه آرا: میترا احمدیان، حروفچینی: نخستین

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت چاپ بانک ملی ایران

تهران، ۱۳۷۹، صفحات: ۳۰۴، تیراژ: ۲۰۰۰، قطع: وزیری گالینگور زرکوب، بها: ۳۵۰۰ تومان.

شابک: ۳-۳۷-۶۲۵۴-۳۹۶۳-94-6254-37-3 ISBN

ناشر: نشر سها، تهران، امیرآباد شمالی، تلفاکس: ۷۳ ۵۵ ۸۰۰؛ ۶۹ ۸۸ ۶۵

پیشگفتار

حوالی سالهای ۵۰-۱۳۴۹ شمسی که در سال دوم دبیرستان مشغول تحصیل بودم و ایام تعطیل و تفریح را برای تصحیح شعری یا تنظیم مقاله‌ای و کسب درسی از مقدمات در محضر استادان شهر می‌گذراندم ذکر جمیل

حضرت آیه‌الله استاد حاج سیدمرتضی نجومی در محفل اهل علم و هنر علی‌الدوام بود. روزی در مسیر مدرسه قطعه‌کتابی به نامندی بخط ثلث را در مغازه‌ای به تصادف دیدم که درجا مبهوت و مات خشکم زد، کیفیت خط و ترتیب جدول و گل بسیار زیبایی که به لطافت تمام در ختم آیه نقش شده بود، مرا با خود بُرد، متن قطعه آیه و آن یکاد بود، که در قابی به نزدیکی سقف مغازه آویخته بودند، از پشت شیشه هر چه کوشیدم که نام خوشنویس را که بخط شکسته نستعلیق گزینایی نوشته شده بود، بخوانم انعکاس نور و فاصله دو شیشه درب و قاب مانع بود به ناچار در لحظه‌ای که بخود آمدم وارد مغازه شدم و مغازه‌دار که فرد میان‌سال و بداخلاقی بود از ورود و حضورم پرسید، به شیوه سائلی مؤدب نام صاحب خط را سؤال کردم به احترام نام خوشنویس به ناچار از روی اجبار و با تغییری که حاکی از اعتراض به سد معبر و عدم خرید بود گفت: خط حاجی آقای نجومیه

جای سؤال بیشتر نبود، چون باید زودتر به مدرسه می‌رسیدم و مالک اثر نیز جنبه پاسخگویی بیشتر نداشت، تشکر کرده از مغازه خارج شدم و تا ورود به مدرسه چند بار با عابرین برخورد کردم. خط مزبور مرا با خود برده بود و در اندیشه‌ام پژواک نام (حاجی آقای نجومی) تکرار می‌شد، این نام را قبلاً نیز شنیده بودم اما به گدایان در ویرانه راه گنجها را نمی‌گویند و گرنه در سرزمین گدایی باقی نخواهد ماند.

بعضی روزها در کتابخانه دانش به مدیریت مرحوم حاج علی‌العبد، برادر حاج جوادالعبد مدیر کتابفروشی سعدی که از نیکان روزگار بودند (رحمة‌الله علیهما)^۱ با تنی چند حاضر می‌شدیم برای کتاب قسطی خریدن و زیر و رو کردن کتابهای تازه رسیده و احياناً کمکی به مدیر کتابخانه که از دوستان هم‌محل بود، روزی از حاضرین که معمرین اهل کتاب و مطالعه شهر بودند، نشان آن بزرگوار را خواستم و آنروز به ذکر جمیل ایشان گذشت.

۱. این کتابفروشی در نیش سکوی حشمت‌السلطنه که منزل پدری در آنجا بود، قرار داشت که در تعریض‌های بی‌مورد اخیر (نه از تاک نشان مانده نه از تاک نشان).

چگونه می‌شد محضرش را درک کرد؟ گفتند؛ بیرونی بیت ایشان، خانه و کتابخانه

(هر که آید گویند و هر چه خواهد گویند کبر و ناز و حاجب و دربان بر آن درگاه نیست)

اما بدون مقدمه درک محضرشان برایم دشوار بود، گفتند؛ گاهی به تصادف از این سو می‌گذرند و بیشتر در حوالی کتابخانه و مسجد خودشان عبوری به ضرورت دارند، چشم انتظار گذار یار، ماندیم تا روزی در همان کتابخانه؛ سیدی با عمامه و عبای زمستانی پاکیزه وارد گردید، محاسن جو و گندمی و چشمانی نافذ و صدایی آهنگین به محض ورود، حاضرین قیام کردند و مدیر کتابخانه برای آنکه در اعلام نوید بر سایرین پیشی بگیرد رو به من کرد و با صدای بلند گفت؛ جناب حاجی آقای نجومی که هر روز ذکر خیرشان را دارید، ایشان هستند.

در پاسخ با شیرینی خاصی فرمود: مگر شماها ذکر خیر هم دارید و صدای خنده محیط کتابخانه را دربرگرفت، گویی قرن‌ها بود ایشان را می‌شناختم، فوراً زیارت کردم و عرض اشتیاق، آدرس و شماره تلفن و ساعات ملاقات را در کمال بزرگواری اظهار فرمود، بدون تفرعن و مسامحه و غرور و ویژه‌ای که متأسفانه بعضی دانشمندان و هنرمندان و... با جوانان مشتاق ابراز می‌دارند، تا وعده دیدار بر این مشتاق در انتظار چه گذشت، من دانم و من، ساعت موعود در مقابل بیت آنحضرت حاضر بودم، در باز بود، وارد شدم، یکی دو تن روحانی از کتابخانه خارج شدند، به محض ورود به کتابخانه خود را در جهان دیگری یافتم که؛ جلوه یار از در و دیوار در تجلی است یا اولوالابصار

مصاداق کامل داشت، همه چیز هنری بود، حتی قفسه‌های فلزی کتابخانه بصورتی غیر از سایر کتابخانه‌ها بسته شده بود، قابهای متعدد از خطوط مختلف با تنظیم و ترتیب حیرت‌انگیز، قطاعی و وصالی و نمونه‌های گل و مرغ و تجلی کم نظیر آیات قرآنی در قطعات ثلث و ظرافت جداول و اصالت چشم‌گیر ابری‌ها و... کتابهای ارزشمندی که به طرز هنرمندانه‌ای صحافی شده با مخمل و چرم ساغری و...

خواب نمی‌دیدم، کرمانشاه بود و این همه هنر و تازگی و نفائس، مرقعات خط یاقوت و بایسنغر و میرزا اسماعیل گلپایگانی و میرعماد و میرزا احمد تیریزی و میرمحمدجواد نجومی و میرزا محمدعلی افشار و محمدصالح خان کلهر و... بخش دیگری بود که آنروز از ظهر هنگام تا شام چشم و دل را سیراب کرد...

خبر این گنجور هنرور و عالم برتر را فردای همانروز به محضر استاد سیدطاهر هاشمی رسانیدم، که احوال و حکایت گذشتگان خاندان نجومی را در اندیشه داشت اما این طبیعت لبریز از زیبایی و گنجینه مرحمت خدایی را درک نفرموده بود، فی‌الغور در پایان مجلس با تأکید، دیدار ایشان را خواستار شد، همان هفته به آخر نرسیده بود که روزی دیگر باز در کتابخانه بیت ایشان حضور و سرور بود و اساس این کشف شهود سیادت و علم و هنر، از آنزمان قریب سی سال است که علی‌الدوام در سرکوی دلدار گذر و گذار دارم و در هر دیدار اثری تازه و بدیع و ماندگار در

محضرشان را زیارت کرده‌ام گویی آثار ارجمند این استاد یگانه بمصدق کل یوم هوفی شأن تولد می‌یابد.

چون قابلیت تشخیص هنر در حدی توان یافتیم و در پی شناخت اصل‌ها و اصالت‌ها به تکاپو پرداختم هر روز پرده‌ای دیگر از شخصیت این بزرگوار بر من آشکار می‌شد، در اینجا به شیوه متداول روز، سر آن ندارم که به تمجید و تعریف و توصیف خودساخته و بده و بستان فرهنگی بپردازم و از پیشینه خاندان نجومی و تأثیرات علمی و هنری و اجتماعی آنها نیز در جای خود سخن گفته‌ام^۱ و صاحب بزرگوار اثر حاضر در حد حوصله این کتاب نیز به معرفی گذشتگان خاندان خویش پرداخته است. پس مرا وظیفه آن است که آنچه دیده‌ام؛ بنویسم:

بینوایان محترم این دیار دیرینه سال که از نیاز زندگی توکل به خدا کرده جز بیت این بزرگوار روی از مردم روزگار برتافته و دستگیر و ملاذی دیگر نمی‌یابند، هرگاه که از کوی شهیدان اشک تلخ در مقابل مسجد نواب که مکان بیت این بزرگوار است، عبور نمایی آن آستانه خالی از حضور اهل توقع نیست که همه شامل و آمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهَرُ بوده و دعاگویند - جوانان معتقد و متعهد و مستعد و با ذوق کرمانشاه، در کنار تمامی نابسامانی‌های اجتماعی و فرهنگی این شهر، در بیرونی بیت ایشان با استفاده از کتابخانه به خوشنویسی و صحافی و ابری‌سازی و مطالعه و رهنمودهای ارزشمند این بزرگوار بهره‌ور و سعادتمند و چه استعدادهایی که از این محضر به سنگر خدمت به فرهنگ و علم و هنر و اخلاق و ادب ایران اسلامی رهسپار گردیدند.

مراتب علم و فقهات حضرت آیت‌الله استاد حاج سیدمرتضی نجومی، بر هیچ اهل دانشی پوشیده نیست که با وجود اجازات اعلام علمای حوزه بلند آوازه نجف اشرف، و آثار و رسائل و تألیفات، حتی اشاره بدان جایی نخواهد داشت.

ضرورت است در اینجا علیرغم سنت مرسوم به جای سخن از گذشتگان، بر اساس وظیفه به حال و آینده بپردازم.

از محضر این عالم هنرمند، فرزندانی که استمرار شیوه پیشینیان در تقوی، پرهیز، استعداد عمل به احکام و علم و هنر هستند، از ذکور و اناث به منصه ظهور رسیده‌اند، در این خاندان کهن سال، جوانان پارسای صاحب استعداد، چون نهالان بارور در چتر باران رحمت الهی پاکیزه و آراسته و ذاکر و سائر و با حیا قد برافراشته از خط و تذهیب و صوت و تحریر و نقش ید بیضاء دارند و بدرستی از این کانون بوی هنر خدایی با تمام معیارهایش به مشام می‌رسد، همه چیز در شأن بیت روحانیت و اهل علم است؛ هنروری، دانش، کتابشناسی، معرفت هنری، حتی سخن گفتن و تردد همه و همه حکایت از ترتیب و تربیتی اخص دارد که جز در بیت اعظم علماء در جایی دیگر نشانی از این نمونه‌ها نمانده است.

۱. ر.ک جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان، ج ۶-۷ ← خاندان‌های مذهبی شیعی در کرمانشاه

تألیف حاضر همانطور که در آغاز آن مرقوم فرموده‌اند؛ مجموعه‌ای است که به اصرار و خواسته شاگردان و مریدان و علاقه‌مندان فراهم آمده است و از ابعاد گوناگون؛ قابل توجه و حائز اهمیت و مفید فایده است؛

اول؛ آنکه شناسنامه‌ای هر چند مختصر از خاندان علمی و هنری است که به عللی که عدم بیان اولی‌تر است به شناخت آنان در حد مقبول و شایسته پرداخته نشده است و این اثر مأخذی معتبر در شناسایی استوانه‌ای جامع از خاندانهایی علمی و هنری جهان تشیع می‌باشد که توسط شخصیتی جامع و ذیصلاح از بطن خاندان مزبور تدوین و تألیف یافته است.

دوم؛ علاوه بر جنبه تاریخی و هنری و جامعه‌شناسی حوزه و نکات ارزشمند رجالی و بیان احوال استادان اعلم حوزه نجف اشرف، شامل چند رساله مفید و مختصر در اخلاق هنری و کشف و شهود اعتقادی و تبدی است که دلیل راه طلاب متعبد و هنرمندان متعهد است.

سوم؛ احوال و آثار بزرگان نامبردار جهان علم و هنر را دربردارد که تاکنون در تألیفاتی دیگر بدین گستردگی به بیان زندگانی آنها پرداخته نشده است و مهمتر آنکه حضرت آیت‌الله نجومی خود از همراهان و دانشمندان انیس و همدم و همراه آن بزرگواران بوده‌اند و نقل قول دیگران نیست.

چهارم؛ رسالات اخلاقی و کشف شهودی در حد امکان به آیات و احادیث با ذکر منابع معتبر تنظیم گردیده است، که اهل کندوکاو را مفید فایده است.

پنجم؛ تنوع علمی هنری و محتوایی، کیمیای هستی موجب شده است تا از شیوه یکسان و خسته‌کننده سرگذشت‌های معمول که همچون راه‌های کناره کویر مسافر را تا رسیدن به مقصد مستهلک و رنجور می‌سازد، جدا باشد و با عناوین متفاوت و مختلف و سهل الوصول در تورق آغازین اهل دانش و بینش همانند مسافر کوهساران سرسبز در ظهور شقایق‌ها و جوشش چشمه‌ها در کنار هر گل که دلخواه است بیاساید و بر سر هر چشمه که دلنشین است فرود آید و همانند سیاحان در هر مقام منزل کند و آنرا مقصد خویش بداند.

ششم؛ اینکه این گلستان به سبزه آراسته است و تصاویر بدیع و نمونه‌های هنری گران سنگ و اسناد ارزشمند که به نیکوترین وجه منتشر شده است، سرمه روشنگر اهل ذوق هنر و پژوهش است و ایکاش که ادب فرزندان هنرمند حضرت آیه‌الله استاد حاج سیدمرتضی نجومی مانع نمی‌شد تا پدر بزرگوارشان آلبومی هر چند مختصر از آثار ارزنده هنری آن استادزادگان آزاده را در این مجموعه قرار می‌داد.

هفتم؛ می‌بایست در شأن این اثر کم نظیر کمایلیق بشانه در مجالی وسیع می‌نوشتیم، اما حضریشان که اشاره بدین امر و اجازه به این شاگرد کمترین فرمودند از قلم‌فرسایی و ذکر عناوین و القاب و حقایق آشکار منع کرده که بدین مختصر بسنده شد در پایان بیان این نکته را ضروری می‌دانم که مواردی جزئی در متن برحسب اشاره تکرار شده است و نیز مأخذی و نکاتی بر سبیل

ذکر نه آنکه آن مآخذ یا محل و نکات برای حضرت ایشان اهمیتی باشد بلکه بزبایی و درستی و صراحت معتقدند که بر مزار و صحرای بی‌آثار هزاران؛ خاطره و یاد و سخن و تذکر و نمونه و تصاویر به ویژه در ویرانه شهرهای این مرز و بوم باید همه چیز اهل علم و خاندان‌ها و شخصیت‌ها با تمامی ابعادش ثبت و ضبط گردد که دیگر زمان دم غنیمت شمردن و به تفاخر توانائی‌های خداداد را به دیده حقارت نگریستن و از درج و نشر آن مسامحه نمودن سپری شده است و در واقع چیزی که عیان است برای آیندگان محتاج بیان است که حاضران از حال غافلند و تکیه بر عهد تو و باد خزان نتوان کرد. در اینجا قصیده‌ای را که در همان سالهای ابتدای حضور به محضرشان تقدیم داشته‌ام، ختم کلام قرار می‌دهم و با اذعان به کاستی‌های بلاغی و ادبی آن بعنوان یادگار ایام نوجوانی با همان ساختار ابتدایی عرضه می‌دارم که بوی زمان خویش دارد و بدور از مرور بی حاصل چند دهه اخیر عمر است؛ (یاد باد آن روزگاران یاد باد)

محمدعلی سلطانی
زمستان ۱۳۷۸ - تهران

تقدیم به محضر علامه هنرمند حضرت حجة الاسلام و المسلمین آیت الله استاد حاج سیدمرتضی نجومی کرمانشاهی:

بر خط تو افشانده فلک عقد ثریا
شیرازه تو بستی، تو صحاف توانا
در کالبدش روح دمیدی تو چو عیسا
احسنت بفرماید از این مشق چلیپا
فرمان کتابت به تو داده‌ست (شفیعا)
سرچشمه نورانی، زیبایی و زیبا
استادالاساتید خط و سیداعلا
شاهد بودم قباب دو دسته گل زیبا
یا چهره یوسف بود و زلف زلیخا
هفت نابغه گشتند همه غرق تماشا
با (ناصر) و با (یوسف) و با (صوفی یحیا)
دیدند چو مهر تو به پای خط طغرا
اعجاز چه باشد به ید دیده زهرا
(نیریز) یش از نسخ فقط هم خط و هم‌تا
(نیریز) یش آورده و یا همت آقا

ای نام تو زینت‌ده زیبایی و زیبا
شیرازه آشفته اوراق فن و علم
آثار اساتید چو با بی‌هنران مُرد
(درویش) اگر سر زدل خاک برآرد
تو ثالث ثلثی پس از (هاشم) و (یاقوت)
بر مسند (کله‌ر) سزدار تکیه نمایی
تو وارث تخت (حسنی میرعمادی)
(بهزاد) و (غفاری) و (مصور) به تو نازند
تذهیب محیط و خط افسانه‌ای تُست
در محضر (یاقوت) اگر مشق تو بردند
(ارغون) و (مبارک‌شاه) و (شیخ احمد) و (حیدر)
افغان به فغان آمد و هندو زحسد سوخت
زان کان علوم و هنر و فضل عجیب نیست
در وصف پسر سید عالی مکرم
این پرتو حسن است و یا آیه قرآن

پرورده آن محضر و دانشگاه علمی
در روضه رضوان بودش جای چه گویم
آوازه نسام تو به افسانه شبیه است
(منشی گنابادی) اگر در خط دیوان
لیکن تو به مشتاق هنر هدیه نمایی
توسط رسولی (ص) و علی (ع) از کرم و فز
در نزد خداوند بحق خوب و عزیزی
دارم ز تو امید که ای مظهر عرفان
آن لحظه که بیداری و معشوق تو حق است
یا مشق جلی بر ورق آری ز دل و جان
او میرعماد است و تویی حضرت (نورا)
یارب، سید و میرجوادم تو ببخشا
کس راه نیابد به سر منزل عنقا
داده به سلاطین سلف قطعه هدایا
بر مؤمن و فرزانه ببخشی ید بیضا
هم یار مساکینی و هم قانع دارا
ای زاهد و ای وارع و ای منبع تقوا
یاد آری از این عاصی بی توشه شیدا
چون در بدرخشی ز دل ظلمت دنیا
این بیت گزیده چو گهر از دل دریا
(حلوا به کسی ده که محبت نهشیده است)

(ما از تو بغیر از تو نداریم تمنا)^۱

محمدعلی سلطانی

زمستان ۱۳۵۰ کرمانشاه

* از عزیزان متعهد و مشفق، حاج بهروز همتی، عزیزالله سهرابی، حشمت الله سلطانی، زهرا الوندی، سجاد سلیمانی، وهاب منوچهر بیگی، بنفشه نیک گو، عباس نجفی، علیرضا خازنی که بر اساس طرح اولیه این خودنوشت پندجاه و دو برنامه رادیویی را در صدای مرکز کرمانشاه جهت استفاده همشهریان ارجمند کرمانشاهی تهیه و پخش فرمودند، صمیمانه سپاسگزاری می شود.

۱. این بیت متن یکی از قطعات زیبا و دلنشین آیه الله استاد حاج سیدمرتضی نجومی بود.

فهرست

۳۳	 سخنی در آغاز
۳۶	 زندگی، خاندان و سیادت
۳۷	 اشاراتی در راز و مرز سیادت بنی زهرا(ع)
۴۲	 حکایت آقای بزرگ
۴۴	 لطفی جدید
۴۴	 نیای مادری والد و حکایت آقای بزرگ
۴۵	 بزرگانی از خاندان ما
۴۸	 قرآن شاه سلطان حسین
۴۸	 از مشهد تا کرمانشاه
۴۹	 علائق سلسله ما و خاندان فیض کاشانی
۵۱	 خاندان مادری ما، (آل آقا)
۶۱	 ورود به عالم خاکی
۶۲	 ایام کودکی و خاطراتی چند
۶۲	 مرحوم جنابی و شرفیابی بحضور امام عصر (عج)
۶۴	 دبستان هدایت و یادهای تلخ و شیرین
۶۷	 تشویق‌های عمه خانم و عنایت خداوند
۶۸	 دوران طلبگی
۷۰	 تأسیس حوزه علمیه در کرمانشاه
۷۲	 یادى از نجف و نکته علامه زین‌الدین
۷۴	 درس صبح و رؤیای صادقانه
۷۴	 تعبیر رؤیا و عزیمت به کوی دوست
۷۵	 گریه عاشورا و حدیث آشنا
۷۵	 استمداد و قصد اقامت
۷۸	 نامه‌ای از پدر
۷۸	 آغاز تحصیلات حوزه‌ای در نجف و استادان سطح

۷۹	شیوه تحصیل و انتخاب استاد
۸۰	درس خارج و استادان اعلم
۸۳	آیه الله العظمی آقا میرزا محمدباقر زنجانى (ر)
۸۳	زندگی و تحصیلات
۸۴	تدریس و آثار آقا میرزا محمد باقر زنجانى (ر)
۸۵	سیره و سیمای استاد
۸۶	آخرین لطف و اولین اجازه
۸۷	حدیث معرفت عقد القلب و عدم اظهار
۸۷	جناب عشق را در گه بسی بالاتر از عقل است
۸۹	وعده دیدار و وصال
۹۰	آیه الله علامه عالیقدر امینی (ر)
۹۰	گریه های امینی ترا بُرد
۹۴	او از آن باده کشان بود که دریازده بود
۹۵	ساغری دیگر و راهی به کوی آشنایی
۹۶	خداوند چگونه شمر را عذاب می کند؟
۹۸	غروب جسمانی خورشید
۹۸	سیره حاج شیخ آقابزرگ تهرانی در سیمای فرزندگان
۹۹	احوال و آثار
۱۰۱	استوانه های مجاز از حاج شیخ
۱۰۲	اخلاقیات و حالات آن جناب
۱۰۵	قطره باران و عرصه دریا
۱۰۶	الطاف آقا امیرالمومنین
۱۰۷	ماجرای استنساخ ریاض العلماء
۱۰۸	گلبرگی از حیا
۱۰۹	دوستان هم روزگارش می برند
۱۱۰	میعادگاه های دلداری و دعای پایان روز
۱۱۱	تألیفات جناب حاج شیخ
۱۱۳	نقطه و خط یا کشف الظنون و الذریعه
۱۱۵	سبب تألیف الذریعه و کیفیت انجام آن
۱۱۷	پاسخ به شبهات
۱۱۹	سفره گسترده الذریعه

۱۲۰	افول ستاره در سرداب نجف
۱۲۳	ازدواج
۱۲۵	مرگ محمود
۱۲۶	فرزندان، اجابت دعوات، تشریف عتبات
۱۲۷	مقدمه سفرنامه حج
۱۳۱	استمداد و اجابت
۱۳۱	استخاره والد و ساحل نجات
۱۳۲	رفت و برگشت از ظلم
۱۳۳	ورود به کرمانشاه و ترتیب کتابخانه
۱۳۴	انسان به یک سلام در درگاه خدا مشرک می شود
۱۳۵	تفأل به دیوان خواجه شیراز
۱۳۶	نماز حاجت و قبول آن
۱۳۷	فرج صالحان یا گنج الهی
۱۴۴	حاج سید حسین حائری و شرفیابی بحضور امام عصر (عج)
۱۴۹	سید محمد رشتی و شگفتی های او
۱۵۱	یادگارهایی از مشق عشق
۱۵۳	شما سیگار می کشید من خط می نویسم
۱۵۳	چه چیزها در حوزه است، ما خبر نداریم
۱۵۳	صحیفه سجادیه در کتابخانه و اتیکان
۱۵۵	انگیزه کشکول و داستان کتابت و ترمیم نسخ
۱۵۷	خانه و کتابخانه ما و انقلاب اسلامی
۱۵۹	آثار و رسائل دیگر
۱۶۱	مجلس عشق و علم
۱۶۴	حج دوم
۱۶۴	دعای خسته دلان و حج سوم
۱۶۷	مرگ مادر سر مشق بانوان اهل علم و تقوی
۱۶۹	اجازات و مشایخ اجازه ما در علم و هنر
۱۸۶	یادگار شاعران در این خاطرات
۱۹۲	کبوتران حرم
۱۹۴	سخنی با طلاب جوان
۲۰۹	آلبوم

۲۲۷	بخش هنری
۲۲۹	هنر چیست و هنرمند کیست؟
۲۳۴	هنر خوشنویسی و تعهد
۲۳۵	هنری مردان عالم خاندان
۲۳۵	احوال و آثار
۲۳۵	الف: آقامیرزا اسمعیل نجومی
۲۳۸	ب: آقا میرزا رضای منجم‌باشی
۲۳۸	ج: آقا سید محمد سیف‌السادات
۲۴۳	د: سید میرزا عبدالرحمن
۲۴۳	ه: سید میرزا محسن
۲۴۳	و: سید محمد صالح (سیف‌السادات دوم)
۲۴۳	ز: سید نصرالله (مزین)
۲۴۶	ح: آقا میرزا سید حسن
۲۴۷	ط: آقا سید مهدی و آقا سید هادی
۲۴۷	ی: آقا سید محمد جواد
۲۶۶	از محضر اقبال تا مکتب هاشم بغدادی
۲۶۹	یادی از آقا میرزا محمدعلی غروی و آقامیرزا احمد زنجانی
۲۷۱	استاد هاشم محمد بغدادی احوال و آثار و آداب او
۲۷۶	نگاهی به کراسات تعلیمی خط ثلث
۲۷۷	لطائفی از عالم خط
۲۸۱	ابر و باد از هند تا ایران
۲۸۹	سخنی با هنرمندان جوان و ختم کلام
۲۹۹	آلبوم

آلبوم



کیمیای مستی

زندگی‌نامه خودنوشت

کمترین بندگان سید مرتضیٰ نجفی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
وَالَّذِي يُرِيهِمْ
آيَاتِهِ وَيُخَوِّفُهُمْ
وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

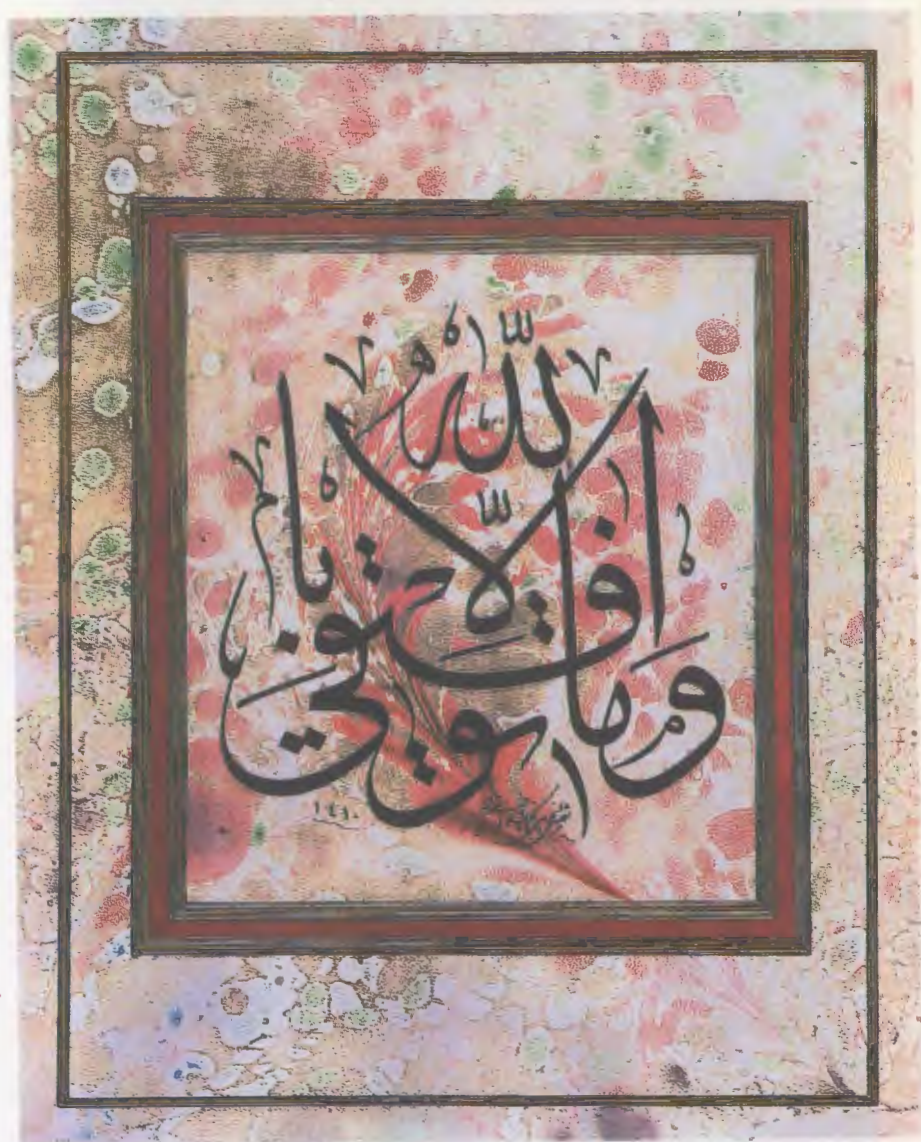








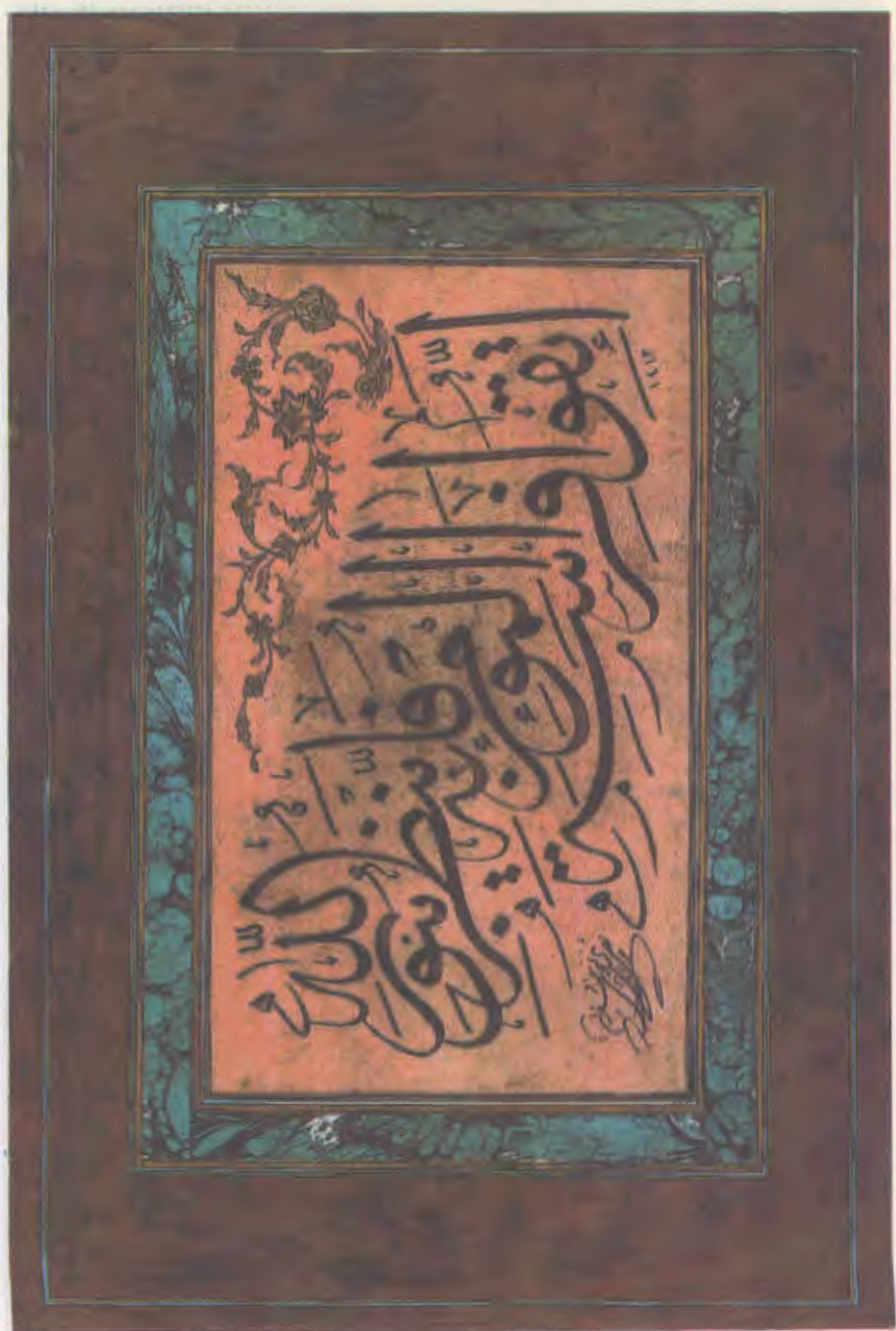








بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
خَلَقَ الْمَوَدَّعَ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
خَلَقَ الْمَوَدَّعَ







بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَالْعَنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

سخنی در آغاز

جمعی از عزیزان صادق و مخلصی که با این ناچیز لطف و محبتی فراتر از لیاقت و شایستگی من دارند، در خواست نمودند که شرحی از زندگانی و گذرای عمر خویش بنگارم که یادگاری از نقد حال بنده باشد و شاید طلاب علوم دینی و جوانان شیفته صداقت و کمال را آموزشی و تشویقی باشد. اجابت خواسته این عزیزان خود نوعی خود آرائی و تزکیه نفس بود. اما باز هم از آن قبیح که نفعی رسد بغیر چه باک. یادگاری از ما باقی خواهد ماند، و مگر صاحب‌دلی روزی برحمت کند در حق درویشان دعائی، چه قدر ناگفته‌های ارزنده و گرانقدر که در دل صاحب‌دلان گران سنگ باقی ماند و با آنان در دل خاک تیره نهان گشت. و با همین خیال و تواضع و فروتنی آن بزرگان عزیز آیندگان از آن همه لطفها و عنایتها و از آن همه گنجینه‌های شنیدنی محروم ماندند، و اکنون اگر زندگینامه‌ای از بزرگان و گذشتگان بویژه آنها که خود نوشت آن عزیزان است بدست ما می‌رسد با چه مسرتی و با چه شوقی می‌خوانیم که خداوندا چه روزگاری و چه صفائی و وفائی بوده است. چه سختیها که گذشته است و آدمی قدر عافیت حاضر را نمی‌داند و چه نعمتها و وفور مواهب الهی در گذشته بوده که اکنون چون افسانه غول و پری است. چه بزرگواریها و چه کرامات انسانی و چه فطرت‌های پاکیزه و طاهری با گذشتگان بوده است که ما را مایه

حسرت و شگفتی است. و برآستی که نوشتن این نوشتار بهمین نیت است، و هر کس را بمقتضای انباشته‌های خیر و شر نفس او قضاوتی است و این چندان مهم نیست و الا باید دست از هر کار کشید تا تیر ملامتی از هیچ کمانی پرواز نگیرد. و یکدنیا شنیدنی سودمند بچند ناسودمند از میان برود؛ در هر صورت این شرح حال و نقد عمر را در گذر این جان عاریت نوشتم تا روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم. اما انصاف که در نوشتن خاطرات، یادگارها، طرائف و ظرائف گذشته‌ها، سفرنامه‌ها، شرح حالها، دریا دریا لطافت و ظرافت است که آدمی از خواندن آنها سیر نمی‌شود. چه نکات عجیبی را که در کتاب **النقض شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی** نمی‌خوانیم. اگر ناصر خسرو، سفرنامه‌اش را نمی‌نوشت ما نمی‌دانستیم که در سال ۴۳۸ هجری قمری در شهر بطلیس عسل صد من به یک دینار بوده است و چه عجائبی که در این سفرنامه نمی‌خوانیم.

ابو عبدالله بن محمد بن ابراهیم معروف بابن بطوطه؛ در سفرنامه معروف خود در ذکر بعض علماء اسکندریه می‌نویسد: یکی از آنان قاضی اسکندریه بود که عمامه‌ای بسر می‌گذاشت که من در شرق و غرب عمامه‌ای بدین بزرگی ندیدم آن چنان که روزی در محراب نشسته بود؛ عمامه او چنان بود که گوئی محراب را پر کرده بود. آن وقتها مردم هم چنین بوده‌اند.

اگر برآستی **قاضی ابوعلی محسن بن علی تنوخی** کتاب **نشوارالمحاضرة و اخبارالمذاكرة** را در بیش از هزار سال پیش نوشته بود، این لطائف و ظرائف همه بدریای نیستی ریخته میشد. اگر وزیر کاتب **ابوسعبد منصور بن حسین آبی، نثرالدُر** را در هزار سال پیش نوشته بود و اکنون هم بعد از گذشت این همه قرون بچاپ نرسیده بود چه اقیانوسی از گوهرهای گرانبها از گنجینه فرهنگ و معارف بشری به هبا و هدر رفته بود. و اگر باز هم در هزار سال پیش **غرس النعمه ابی الحسن محمد بن هلال صابی «النفوات النادرة»** را نمی‌نوشت؛ اثری از آن همه ذخائر ادبی نبود.

همگان می‌دانند؛ اگر بخواهیم همه این میراث‌های فرهنگی را بشماریم. در و دیوارها را بنگریم و یادگارها را ضبط کنیم، خوب دیگر مجموعه همه معارف سماوی و ارضی می‌گردد. همه کتابخانه‌ها و مخزن‌ها و نوشته‌های گوناگون سنگ و

کاشی و چوب و سفال را شامل می‌گردد. زیر ران اسب خسرو پرویز در طاق بستان ما یادگاری بخط کوفی قرن اول کنده‌اند با عبارت «**ذکری سعدین عبدالله**». در جای دیگر در دیوار طاق یادگاری کنده شده است که جمعی با حاجی زرگر طوسی بتاریخ یازدهم جمادی الآخره سنه عشر و سبعه جمادی الآخره سال ۷۱۰ هجری قمری بآنجا آمده و یادگار ریزی بسنگ کنده‌اند.

همه رسالات انبیاء و معارف اوصیاء و اولیاء و فرهنگهای بشری با نوشتن و کتابت محفوظ مانده است. فصل الکلام و قطع المرام همه حرفها کلام مبارک و نورانی **صادق آل محمد حضرت ابی‌عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه الصلاة والسلام** است که بنقل ابی‌بصیر فرمودند: «**اكتبوا فانکم لا تحفظون حتی تکتبوا**» کتابت حفاظت است (بحارالانوار - ج ۲ - ص ۱۵۲)

این نوشتار چون کلام گفتگو و محاوره نوشته شده است. ساده و بی‌تکلف نه سنگین و با مشقت و کلفت نویسدگی، و گهگاه از نظر همین سادگی و گفتگو مراعات بعضی قواعد چون مطابقت بین صفت و موصوف یا تذکیر و تأنیت را ننموده‌ام، چون تأنیت بعضی کلمات در گفتگوی فارسی نامقبول بلکه ناهنجار است.

نکته‌ای را که باید بآن اشاره کنم این است؛ خیلی از این گفته‌ها و نوشته‌ها قبلاً در مجلات و روزنامه‌های مختلف عناوین گوناگون بچاپ رسیده است. و اکنون با پیرایشی مناسب این گفتار و کم و زیادهائی در آن‌ها از آن‌ها کمک می‌گیریم. و بیاری خداوند متعال بسادگی و بی‌پیرایه بشرح این زندگینامه در دو بخش. **بخش اول؛ حیات حوزوی و روحانیت و دوم؛ بخش هنری** می‌پردازیم و در آخر بخش اول سخنی با جوانان طلاب عزیز و در آخر بخش دوم سخنی هم با هنرمندان بویژه خوشنویسان گرانقدر دارم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندگی، خاندان و سیادت

بنده سید مرتضیٰ نجومی، فرزند مرحوم آیه الله آقا سید محمد جواد نجومی. فرزند مرحوم آیه الله آقا سید میرزا اسمعیل نجومی. طبق شجره نامه ای که بخط جدّ سوّم بنده در پشت نسخه بسیار نفیس نهج البلاغه خطّی سلسله سیادت بدین قرار است. بنده سید مرتضیٰ فرزند سید محمد جواد فرزند سید اسمعیل فرزند سید حسن فرزند اسمعیل فرزند محمد رضا فرزند عبدالرزاق فرزند محمد اسماعیل فرزند محمد صالح فرزند موسی فرزند عیسیٰ فرزند احمد فرزند محمد فرزند علی فرزند محمد فرزند یحییٰ فرزند یحییٰ فرزند حسین ذی الدّمعة فرزند والا و گرانقدر زید شهید فرزند امام همام سید السّاجدین و زین العابدین حضرت علی بن الحسین علیهما الصّلاة و السّلام. در این شجره نامه ظاهراً چند نفری ثبت نشده و از قلم افتاده است. آثار و علائمی که مادر خاندان خود دیده و از ذکر آنها معذوریم شک و شبه ای در سیادت این شجره طیبّه نیست از زمان صفویّه در کتب وقفی خاندان بدین سیادت اشاره شده است. پشت بعضی کتب وقفی که وقف بر اولاد است چنین؛ ثبت شده است.

وقف نمود عالیحضرت سیادت منقبت قدوة الحكماء الالهیین و اسوة العرفاء المتألّهین شیخ المشایخ و السّالکین رئیس العلماء و المرشّدين الواصل الى رحمة ربّه

العلی میر محمدتقی الرضوی عامله الله بلطفه الخفی و الجلی، که در این وقفنامه و انواع دیگر همه تصریح بکلمه سیادت شده است.

همان طور که اشاره شد؛ این شجره مبارکه به حسین ذی الدّمعه و برادرش عیسی و اولاد ایشان می‌رسد. حسین بقدری در عبادات و نمازهایش گریه می‌کرد؛ که معروف شد به ذی الدّمعه؛ صاحب اشک. و عیسی بسیار شجاع بود؛ آن‌سان که وقتی شیری را که مزاحم مردم بود، کشت و ملقب شد به موتّم الاشبال یعنی یتیم کننده شیربچگان. در هر صورت چون اولاد حسین و عیسی و جمعی دیگر از سادات در قریه اقساس که نزدیک کوفه بوده است ساکن گشتند معروف بسادات اقساسیین شدند. یا قوت در کلمه اقساس می‌گوید؛ اقساس قریه یا شهری بکوفه بوده است که او را اقساس مالک می‌نامیده‌اند، و با این موضع منسوب است ابو محمد یحیی بن محمد بن الحسن بن محمد بن علی بن محمد بن یحیی بن الحسن بن زید بن علی بن الحسن بن علی بن ایطالب اقساسی. در سال چهار صد و هفتاد و خورده‌ای در کوفه وفات کرد و جماعتی از علویین نیز منسوب باین اقساسند.

اشاراتی در راز و مرز سیادت بنی زهرا (ع)

بمناسبت سیادت و انتساب بحضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها و علی ایها و بعلمها و بنیها نکته‌ای را به فرزندان عزیزم و همه ذریه طیبّه و مبارکه آن حضرت عرض می‌نمایم. عزیزانم قدر این انتساب را که عنایت حضرت متعال بموهبت خودش بدون اکتسابی بشما ارزانی داشته بدانید. درست است که سیادت خود احکام خاصّه فقهی دارد، که در کتب فقه مذکور است. و سیادت یعنی انتساب از طرف پدر به هاشم سلام الله علیه جدّ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم. و لذا ما سادات از غیر حضرت زهرا هم داریم... ولی بخصوص اولاد و ذریه زهرای اطهر بودن شرف و کرامتی دیگر است. و چه کرامتی و چه نعمتی بالاتر از آنکه اینان محرم آن حضرتند و چه شرف و فضیلتی برتر و بالاتر از اینکه روز محشر نه اینکه به اینان می‌گویند؛ چشمتان را پائین بیندازید؛ زیرا فاطمه دختر رسول خدا می‌گذرد، بلکه می‌گویند؛ سر بردارید و مادر کریمه و مظلومه





خود را بنگرید. حتی اولادهای دختری آن مخدّره گرچه سیّد نیستند امّا تا روز قیامت نوه دختری و محرم آن مخدّره‌اند. و براستی هیچ فکر کرده‌اید که این همه خلائق در کشورهای اسلامی بویژه کشورهای شیعی یکی از مادرانشان از الان تا ۱۴ قرن قبل سیّد و علویّه و اولاد زهرا نبوده است و آیا این همه خلائق که سر از خاک قیامت بر می‌آورند؛ فرزندان پسری و دختری او نیستند و با تصوّر این معنی معنای خیر کثیر را دریابید.

گرچه نمی‌خواهم خیلی از حرفها را در این نوشتار بازگو کنم؛ امّا بمناسبت سیادت این خاندان قصّه عجیبی را از مرحوم والدّم نقل کنم؛ آن مرحوم از سادات بسیار جلیل‌القدر و از اتقیای زمان بود بطوری که خلیلهای درباره ایشان اعتقادی فوق عادی داشتند، انشاءالله در ترجمه حال ایشان باین امور اشاره‌ای می‌کنم. شبی با ایشان بعد از نمار مغرب و عشاء از مسجد بیرون آمده رو به منزل می‌رفتیم. ایشان جلو بنده و عصا در دست مبارکشان بود. در تاریکی کوچه سگی بسیار پشمالو کنار دیوار نشسته بود که بمجّرد رسیدن ما بآن محل بمرحوم پدرم حمله کرد که ایشان با عصا و بنده هم کمک نموده سگ را از خود راندیم و از محل گذشته بمنزل آمدیم. شب دیگر باز هم از مسجد بیرون آمده از همان مسیر دیشب رو بمنزل می‌آمدیم؛ گذارمان بهمان محل و همان سگ افتاد و عجیب آن بود که بیشتر پشم سگ ریخته پوست بدنش بطور زشتی نمایان و بسیار ناتوان در کنار دیوار نشسته بود. برسیدن ما ناله بسیار ضعیفی نمود و هیچ حرکتی نکرد و من فوراً متوجه مطلبی و روایتی شدم و خیلی تعجب نموده اما بروی مرحوم پدرم نیاوردم. دیدم مرحوم پدرم هم که بآرامش و وقار در حرکت بودند؛ از جلو سگ که گذشتیم تکانی خوردند، آهسته و بسیار متعجّبانه زیر لب عبارتی که ظاهراً چنین یادم می‌آید؛ فرمودند: لا اله الا الله، حیوان بیچاره گر شد. و بیش از این چیزی نگفتند من فوراً فهمیدم اشاره می‌کنند بآنچه من نیز فوراً متوجه او گردیده بودم یعنی؛ اصالت سیادت ما بمقتضای روایت زید شهید که: **مَا عَاوَا نَا كَلْبٌ اِلَّا وَقَدْ جَرِبَ**، هیچ سگی بر ما پارس و هجوم نکرد مگر آنکه گر شد.

این حدیث شریف پنجمین حدیثی است که مرحوم علامه بی‌نظیر روزگار، سیّد

علیخان مدنی شیرازی در اول شرح صحیفه خود از آبء کرام و شریف خود نقل می‌فرماید. و خصوصیت این پنج حدیث آنست که با سلسله متبرّ که متفّرده و منفرده ابناء از آبء که در سلسله آن بیست و هفت تن پسر و پدر از اعظم و هر فرزند از پدر خود از جدّ بزرگوار خود زید شهید نقل می‌فرمایند.

احادیث پنجگانه و شرح آن‌ها در جلد اول کتاب ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید السّاجدین صلوات الله علیه چاپ جامعه مدرّسین قم از صفحات ۳۱ تا ۴۲ مذکور است و حدیث پنجم چنین است: و حدیث کرد ما را والدّم قدس سرّه بسند مذکور و متصل بزید شهید که می‌فرماید: شنیدم برادرم باقر علیه السّلام می‌فرمود: شنیدم پدرم زین العابدین می‌فرمود: شنیدم پدرم حسین را می‌فرمود: شنیدم پدرم علی بن ابیطالب (علیه السلام) می‌فرمود: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: نَحْنُ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ مَا عَادَانَا بَيْتٌ إِلَّا وَقَدْ خَرِبَ وَلَا عَاوَانَا كَلْبٌ إِلَّا وَقَدْ جَرِبَ وَمَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فَلْيُجَرِّبْ. (ریاض السالکین ص ۳۸) ما فرزندان عبدالمطّلب هیچ خانه‌ای با ما دشمنی نکرد مگر آنک خراب گردید و هیچ سگی بر ما بانگ و پارس نکرد مگر آنکه گرشد و هر که باور ندارد آزمایش کند. البته جمله: و ما عاوانا کلبُ الاّ و قد جربُ، معنائی خیلی بالاتر از این حرفها دارد. از این آثار و علائم خیلی دارم و مجال گفتن و نوشتن نیست؛ بگذریم.

اجداد پدری و مادری حقیر تا متجاوز از سیصد و پنجاه سال پیش که آثار آنان بدست ماست، همگی روحانی بوده‌اند و بنده همیشه این نعمت عظمای حضرت حق متعال را سپاسگزار و شاکرم. مرحوم والدّم از علماء اتقیاء و افاضل نادره شهرستان کرمانشاه بودند که بعداً شرح حال ایشان را مفصّلاً بعرض می‌رسانم.

حکایت آقای بزرگ

جدّ پدری من مرحوم مغفور آیه الله آقا میرزا اسمعیل نجومی فرزند مرحوم آقا میرزا سید حسن بوده است. مرحوم آیه الله حاج شیخ حسن علامی همیشه از ایشان بمرحوم آقای بزرگ تعبیر می‌فرمود و همیشه بدین معنی تصریح می‌فرمودند که آقا میرزا اسمعیل از محققان بزرگ و مجتهدین معروف و معدود تاریخ کرمانشاه

بوده که شهر کرمانشاه کمتر مثل ایشان را بخود دیده است. آن مرحوم فقیه اصولی و حکیم، خوشنویسی کم نظیر و در نوشتن انواع خطوط توانا بوده است. آن جناب از شاگردان و تلامذه بزرگ مرحوم **فاضل اردکانی** در کربلا و ظاهراً مونس و حبیب و همدرس مرحوم **حاج میرزا محمد حسین شهرستانی** متوفی سال ۱۳۱۵ قمری بوده است. در بازگشت از کربلا در کرمانشاه بگاهی که مرحوم **شیخ شهاب الدین عراقی** که از شاگردان بلاواسطه مرحوم **حاج ملاهادی سبزواری** بوده، بکرمانشاه آمده ساکن می‌گردد؛ معقول و فلسفه و حکمت می‌خواند و ظاهراً بین هر دو کمال محبت و دوستی و احترام متقابل حاصل بوده و تنها عکسی که از مرحوم آقا میرزا اسمعیل در دست بود عکسی بود که با مرحوم شیخ شهاب الدین انداخته بودند، آن عکس بیهانه تکثیر بدست فردی ناصالح و ناشایسته از فامیل از بین رفت. آن عکس را من خود در ده سالگی دیده بودم و پدرم تا زنده بود؛ از اندوه گم شدن آن عکس بیرون نرفت و از تصادفات عجیبه آنکه باین هنگام که بنده مشغول پیراستن این شرح حال بودم آقای محترمی که عکس‌های بسیاری از علمای بزرگ سابق کرمانشاه را دارند، آوردند بنده ببینم آنها را زیارت نمودم تا باین موضع از این یادداشتها رسیدم که عکس مرحوم آقا میرزا اسمعیل گم شد و در دست نیست. ناگهان ایشان تنها عکسی از علمای کرمانشاه که شاید حدود ۱۲۰ سال پیش باشد برای دیدن من آوردند و گفتند حاج آقا نگاه کنید علماء سابق کرمانشاه و محترمین چه مجلس و محفل شیرینی داشته‌اند. آن عکس خیلی مرا بخود جلب کرد و در چند بار و چند مجلس من بطور ناخودآگاه و بکشش عجیبی خیلی بآن عکس نظر می‌کردم. مثل اینکه خداوند متعال اراده فرموده بود عنایتی را به بنده ابراز فرماید؛ شخصی در صف اول و میان جمع نشسته نظر مرا خیلی جلب کرد و من با خیرگی عجیبی باو نگاه می‌کردم. ناگهان برقی در خاطر من درخشید که شخص در وسط جمع نشسته مرحوم آقا میرزا اسمعیل نجومی است. و شاید هم این همه خیرگی من بآن عکس از آن جهت بود که شبی از عکس مرحوم آقا میرزا اسمعیل در نظر من باقی مانده بود. من خیلی نگاه کردم با تطبیق صورت ایشان با فرزندانشان و طرز نشستشان با عکس مرحوم شیخ شهاب؛ اطمینان برای حقیر پیدا شد که این

عکس، عکس مرحوم آقامیرزا اسمعیل است. ولی باز هم بجهاتی آن عکس را اینجا نگذاشتم و پیدایش عجیب این عکس مرا بیاد امر غریب دیگری انداخت که بعداً در بحث هنری عرضه میدارم

لطفی جدید

چند سالی قبل دانشکده هنر تهران از بنده تقاضای سخنرانی مفصلی در **بعد معنوی هنر خط** نمود بنده برای آن سخنرانی رساله مختصری بنام **بعد معنوی هنر خط** نوشتم که بگواهی خوانندگانش بسیار شیرین و خواندنی است. و در مجله سروش چاپ شده است. در آن هنگام که غرق نوشتن آن رساله بودم و کتب و مجلات و جاهای مختلفی را که احتمال ارتباط با خط داشت می دیدم؛ روزی ناگهان تصمیم گرفتم بکتافروشی بروم ببینم چه کتب تازه ای رسیده است؛ کتاب **اثبات الهداة** محدث جلیل القدر **خر عاملی** را دیدم که با ترجمه در ۷ جلد به چاپ رسیده است. گفتم: کتاب را ببینم شاید تهیه کنم؛ دست بردم، جلد هفتم را برداشتم باز نمودم فوراً چشمم بمعجزه ای از حضرت صاحب الامر ارواحنا فداه راجع به حسن خط افتاد. گفتم: سبحان الله کتاب حدیث آنهم این مجلد مخصوص و این صفحه چه ربطی با حسن خط داشت که من برداشتم و این نبود مگر لطفی جدید تفصیل این قصه را در قسمت هنری کتاب بعرض می رسانم.

نیای مادری والد و حکایت آقای بزرگ

باری مرحوم آقامیرزا اسمعیل داماد مرحوم **آخوند ملاعلی اکبر کرمانشاهی** بوده که او و برادرش **آخوند ملا عبدالجواد** از شاگردان صاحب الجواهر و فاضل اردکانی و فرزندان محمدحسین و از ائمه جماعت و مجتهدین بنام کرمانشاه بوده اند که به سبب بی اعتنائی به تراجم احوال این بزرگان نامشان از یاد رفته و تاریخ کرمانشاه از یاد و ذکر چنین بزرگانی محروم مانده است و آیا پدر آنان محمدحسین هم از علماء

این دیار بوده است؛ نمی‌دانیم.

تقریرات شریف العلماء تالیف شیخ محمد تقی بن محمد حسین اردکانی یزدی بخط آخوند ملا عبدالجواد بن محمد حسین موجود است و تاریخ کتابت دهم شعبان ۱۲۴۶ قمری است و ذکر این مجلد تقریرات و مجلد دیگرش در کتاب **دلائل المخطوطات** اندیشمند و محقق بزرگوار جناب آقای سید احمد اشکوری آمده است. قبر مرحوم آخوند ملا علی اکبر در قبرستان سابق کرمانشاه بود که حقیر در معیت والد بسیار زیاد او را زیارت می‌نمودم و متأسفانه در تغییرات شهری آن قبرستان از بین رفت.

مرحوم **آقا میرزا اسمعیل**؛ در سَوَم محرم ۱۲۵۶ قمری در کرمانشاه متولد و در ۱۳۱۸ قمری برحمت ایزدی پیوسته و حسب الوصیه در سَر راه زَوَّار کربلاء مدفون گردیدند. ایشان می‌فرموده‌اند: میل دارم همیشه غبار نعل زَوَّار حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام بر سر قبرم باشد. و بهمین مناسبت هم عده‌ای از افراد خانوادگی حسب الوصیه خودشان در اطراف ایشان در کنار راه و بیرون مقبره آل آقا مدفون می‌گردند.

پدرم می‌فرمود: در حال احتضار مرحوم آقا میرزا اسمعیل بر بالین ایشان بودیم، قدرت هیچگونه حرکتی نداشتند و با کمال آرامش رو بقبله بود و ما خیال می‌کردیم هر آن ممکن است از دنیا رفته باشد، ناگهان چشمان خود را باز نموده نیم‌خیزی نمود و با شادابی عجیبی رو بدرب منزل نموده گفت همه آقایان تشریف آوردند و سپس با کمال آرامش بحالت احتضار بازگشته و از دنیا رفتند.

بزرگانی از خاندان ما

یکی از اجداد پدری این جانب مرحوم **آقا میرزا محمدرضا** بوده که در شجره سابقه نام ایشان آمده است. ایشان مجاز از مرحوم **شیخ محمد مهدی بن بهاء‌الدین عاملی فتونی نجفی** بوده‌اند. آن مرحوم اجازه مفصلی برای ایشان در ظهر نسخه خطی شرح لمعه نوشته است که عین اجازه و ترجمه حال ایشان را مرحوم **امین عاملی** در مجلد ۴۵ اعیان الشیعه به شماره ۲۱۵۲ آورده‌اند. و نیز مرحوم

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب علمایان و پیغمبر
رایحه الجلال
والاکرام

معصوم و معصوم
بر در بر سر بر سر
سید محمد اسماعیل
رحمه الله علیه و آله
و آله و سلم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين



آقای حاج شیخ آقا بزرگ صاحب الذریعة رحمة الله علیه نیز در طبقات اعلام الشيعة مجلد الكواكب المنتشرة في القرن الثاني بعد العشرة ترجمة ای از این سید محمدرضا در صفحه ۲۶۳ آورده‌اند. و نیز صاحب الذریعة در همین مجلد از طبقات، ترجمه‌ای از پدر سید محمد رضا بنام **سید عبدالرزاق** در صفحه ۴۲۸ آورده است و می‌فرماید: که او را کتابی عرفانی است و در آن از خود تعبیر بتراب اقدام العرفاء نموده است. و باز هم در همین مجلد ذکری از پدر این سید عبدالرزاق، **سید اسماعیل** در صفحه ۶۵ نموده است.

از بزرگان و اکابر این شجره طیبه مرحوم **میر محمد تقی رضوی مشهدی معروف به میر خدائی** است. مرحوم **حاج ملاهاشم خراسانی** رحمة الله علیه در منتخب - التواریخ در ذکر مدفونین در مشهد مقدس ص ۶۳۹ ترجمه مرحوم میر محمد تقی میرخدائی را ذکر می‌نماید و همچنین مرحوم **حاج شیخ آقا بزرگ** در طبقات اعلام الشيعة الكواكب المنتشرة في القرن الثاني بعد العشرة ص ۱۲۵ ترجمه محمد تقی میرخدائی را ذکر می‌فرمایند، ترجمه کلام حاج شیخ چنین است:

محمد تقی میرخدائی رضوی مشهدی؛ معاصر همانامش معروف بمیرشاهی متوفی ۱۱۵۰ ترجمه او در **مطلع الشمس** ج ۲ ص ۴۰۵ آمده است. و در آن کتاب جلالت قدر و علم و زهد و عزلتش از خلق را ستوده است. **شاه سلطان حسین صفوی** او را جهت زیارتش باصفهان طلبید؛ او امتناع کرد و اهالی مشهد اتفاق نموده همانام او را بسوی سلطان فرستادند که این معروف به میرشاهی و او معروف به میر خدائی گردید. و امتناع میرخدائی از آن جهت بود که او عالمی ربانی خالص بود و قبل از همانامش شاهی وفات فرمود. و شاهی هم صاحب کرامات بود و هر دو در قبرستان قتلگاه مشهد مدفون گشتند. صاحب ترجمه شصت جلد کتاب در سال ۱۱۲۳ جهت انتفاع مؤمنین وقف نموده و تولیت را با فرزند خود **محمد علی** و نظارت را به **عبدالرزاق بن اسماعیل سمنانی** و اولاد او واگذارده است. و من از آن کتب و **معادن الحکمة و تنویرالقلوب** را نزد سید جواد فرزند اسماعیل فرزند حسن فرزند اسماعیل فرزند محمدرضا فرزند عبدالرزاق در کرمانشاه دیده‌ام و واقف این کتابخانه میرشاهی نیست چون فرزند او محمد مهدی بوده است. نقش مهر صاحب

ترجمه در وقفنامه **محمّد تقی الرضوی** است. و از این کتابخانه نسخه‌ای از **نهج البلاغه** است که مذهب با جدول نفیس است همچنین نسخه‌ای از **زاد المعاد** که وقف این خانواده از شاه سلطان حسین صفوی است و مهر کمترین کلب امیرالمؤمنین سلطان حسین و تولیت این موقوفه را با فرزند خود میرمحمد علی متولد ۱۱۰۱ و نظارت با سید عبدالرزاق حسن حسینی سمنانی جد سید محمد جواد نجومی در کرمانشاه است و هر دو نسخه نزد اوست. (الکواکب المنتشرة ص ۱۲۵)

در کتاب مطلع الشمس آمده است که می‌گویند، سالی که شاه سلطان حسین بمشهد مقدس رفت میر مذکور را در خانه خود ملاقات نمود میر مطلقاً در حق او بقیام و اکرام نپرداخت. شاه از نقد و جنس هر چه تکلیف کرد نپذیرفت الا قرآنیکه از جودت خط امتیاز کلی داشت. (مطلع الشمس ج ۲-ص ۴۰۵)

قرآن شاه سلطان حسین

حقیر گوید: آن قرآن که وقفنامه شاه سلطان حسین هم پشت او ثبت شده است نزد مرحوم والد بود که بمناسبتی برسم امانت ببرادرشان آقا سید هادی نجومی سپردند که تلاوت نمایند و قرآن را خود بنده بامر ایشان نزد آن مرحوم بردم و بعد از وفات ایشان نزد اولاد ایشان باقی ماند و آنکه قرآن نزد اوست هنوز هم از استرداد آن ابا دارد.

بطوری که از وقفنامه بعضی کتب دیگر معلوم می‌گردد؛ **میرمحمد تقی رضوی** عمو یا دایی جد بنده سید عبدالرزاق و پدر همسر ایشان علویّه سیده رقیّه بیگم بوده است.

از مشهد تا کرمانشاه

پدران و اجداد حقیر ساکن ارض اقدس رضوی بوده‌اند و با سمنان هم ارتباط داشته‌اند و در آنجا قنات موقوفه بر آنان بوده بنام قنات موقوفه سادات و کسی نمی‌داند که این سادات کیانند، بعد از مشهد منتقل بارض اقدس کربلای معلی شده

و مدت مدیدی هم ساکن کربلا بوده‌اند سپس منتقل بکرمانشاه می‌شوند. طبق طومار زایچه خانوادگی مرحوم **آقا سید میرزا حسن** پدر جدّم آقا سید میرزا اسمعیل در کرمانشاه بتاريخ شب دوشنبه دوازدهم شهر شعبان المعظم ۱۲۱۲ هجری قمری بوده است. مرحوم **آقا سید میرزا حسن** دارای سه پسر بوده‌اند. اولین **آقا سید میرزا رضای منجم باشی**؛ متولد شب چهارشنبه هفدهم شهر محرم الحرام ۱۲۴۴ هجری قمری و دومین پسر **آقا سید ابراهیم**؛ متولد روز سه شنبه هفدهم ماه شعبان المعظم ۱۲۵۱ هجری قمری و سومین پسر **آقا سید اسمعیل ملقب باقا بزرگ**؛ شب یکشنبه سیم شهر محرم الحرام ۱۲۵۶ هجری قمری بوده‌اند. بنابراین شاید قریب دویست و بیست سال پیش اجداد حقیر از کربلا بکرمانشاه منتقل و مقیم گشته‌اند.

علاق سلسله ما و خاندان فیض کاشانی

ظاهراً آن طور که در کتب موروثی و وقف خاص خاندان بر می‌آید؛ اجداد پدری ارتباط علمی و فرهنگی و علاقمندی خاصی به خاندان مرحوم **فیض کاشانی** داشته‌اند. زیرا تألیفات متعددی از آن خانواده در ضمن کتب موروثی موجود است که دلیل اعتنائی خاص می‌باشد، حتی بعضی از آن کتب بخط اجداد ما نوشته شده، مثل تفسیر صافی، حقایق، **انوارالحکمة القول فی حدوث العالم و قدمه، لباب الکلام، السانح الغیبی، میزان القیمة، محجة البیضاء، مفاتیح الشرائع، دوره وافى و عین الیقین** بخط جدّم مرحوم محمد اسماعیل بن محمد صالح الحسینی همگی از تألیفات فیض، و معادن الحکمة فی مکاتیب الأئمة تألیف پسر فیض، **علم الهدی محمد بن محسن کاشانی و منتخب التصانیف و تنویر القلوب** تألیف برادرزاده فیض، **نورالدین محمد بن مرتضی و شرح توحید صدوق از قاضی محمد سعید بن محمد مفید قمی** شاگرد بزرگوار فیض.

این شرحی بود از اجداد پدری و اما سلسله مادری ما،



قسمتی از عقدنامه ازدواج میر عبدالرزاق با رقیه بیگم صبیہ میر محمد تقی (رضوی میر خدایی)

خاندان مادری ما، (آل آقا)

والده متقیّه و صالحه بنده که براستی نمونه سلامت نفس، دیانت، تقوی، دلسوزی و مهر و محبت بود؛ بعداً ذکر خیری از ایشان می‌نمایم، آن مرحومه فرزند مرحوم مغفور آیه الله شیخ مرتضی علم الهدی آل آقا بودند؛ آن مرحوم دارای اجازه اجتهاد از مرحوم حاج شیخ حسن مامقانی و مرحوم فاضل شریانی و مرحوم محقق آخوند خراسانی صاحب کفایه و حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل بودند. ایشان فرزند مرحوم عالم متقی و پرهیزکار آیه الله آقا عبدالمحمد فرزند مرحوم آیه الله حاج آقا عبد الله آل آقا فرزند مرحوم آیه الله آقا محمد جعفر آل آقا فرزند مرحوم مغفور آیه الله العظمی صاحب مقام آقا محمد علی تنها ناجی بزرگ ایران از فتنه صوفیه‌ای که به تحریک انگلیسیها در ایران داشت شعله‌ور می‌گشت، ایشان هم فرزند شایسته و والای استاد الکمل مجدد المذهب فی القرن الثانی عشر آقا محمد باقر بهبهانی بن محمد اکمل رحمه الله علیهم اجمعین. ترجمه حال این بزرگان در همه کتب تراجم قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری آورده شده است. و ذکر همه آنها تألیفی مستقل می‌خواهد و خداوند را سپاسگزاریم که این وظیفه مهم و نشر آثار این بزرگان اکنون بهمت والای مؤسسه علامه مجدد وحید بهبهانی در شرف تحقق است. اما باز هم بنکاتی اشاره کنم چون خالی از فائده نیست.

اولاً همه این بزرگان غیر از شخص وحید و پدرش محمد اکمل و مرحوم آقا عبدالمحمد آل آقا در مقبره خاندان آل آقا در کرمانشاه مدفونند. مرحوم وحید در رواق حرم مطهر کربلا و مرحوم آقا عبدالمحمد در صحن کربلاء نزدیک باب السدره مدفونند.

ولادت آقا محمد علی جمعه ۲۶ ذی الحجة الحرام ۱۱۴۴ در کربلا و وفات اول زوال روز جمعه و عید مبعث ۱۲۱۶ در اثنای نماز ظهر و عصر در کرمانشاه بوده است.

ولادت آقا محمد جعفر در شب چهارشنبه ۲۶ جمادی الاخری ۱۱۷۸ در کربلا و وفات سال ۱۲۵۹ در کرمانشاه. تاریخ وفات ایشان بر سنگ مزار چنین است.

چوشد زین خاکدان پرسید بهجت سال تاریخش
خرد گفتا: بخلد آقا محمد جعفر آسوده

۶۳۶ ۱۰۲ ۹۲ ۳۵۳ ۷۶

«۱۲۵۹»

وفات آقا عبدالله فرزند آقا محمد جعفر ۱۲۸۹ هجری قمری است.
تاریخ وفات ایشان بر سنگ مزار چنین است.

سلطانش پی تاریخ زد رقم
آمد بخلد حجت اسلام جاودان

۴۵ ۶۳۶ ۴۱۱ ۱۳۲ ۶۵ ← «۱۲۸۹»

پس در بعضی از کتب چون: **الکرام البرره علامه تهرانی** که تاریخ وفات را ۱۲۸۸ نوشته‌اند؛ اشتباه است. مرحوم **آقا عبدالله** در مقبره خانوادگی آل آقا در کرمانشاه مدفون است. ولی در **المآثر و الآثار** است که قبر آن جناب در صحن کربلاء نزدیک باب السدره است و محقق محترم عالیقدر جناب آقای دوانی هم ظاهراً از ایشان گرفته است. و این قطعاً اشتباه است و مرحوم **آقا عبدالمحمد** فرزند متقی و ربّانی آن مرحوم در صحن کربلا نزدیک باب السدره مدفون است. در کتب تراجم و رجال ثناء بسیاری بر آقا عبدالله نموده‌اند، که نیازی بآوردن آنها نیست چون در معرض مراجعه است. ولی میل دارم عباراتی را که مرحوم علامه بزرگوار **شیخ عبدالحسین طهرانی** **شیخ العraqین** در حقّ آن جناب نوشته‌اند؛ در این جا ذکر کنم چون این سندی خطی و در دسترس کسی نیست.

در ورقه‌ای سؤال مفصلی از مرحوم آقا عبدالله شده است راجع باختلاف در ملکی که بتزویر و تقلب برای آن وقفنامه جعل نموده و بامضاء و مهر مرحوم **آقا میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهرانی** رسانده‌اند و خود جاعل و مزور نزد مرحوم آقا عبدالله اعتراف صریح بر این تقلب و تزویر نموده است. لذا مرحوم آقا عبدالله جواب مفصل و تصدیقی مطّول بر ملکیت محض مزبور و بطلان وقفیت می‌نویسد: مرحوم **شیخ العraqین** در حاشیه ورقه تصدیقیه مرحوم آقا عبدالله حکم ایشان را نافذ و مخالف با آن را حرام می‌داند. عبارت مرحوم **شیخ العraqین** چنین است:

بسم الله
 اصاع حکم مرقوم جاری بر طبق قواعد و موازین معتبره
 مقتضای شریعت صادر از جناب شیخ ابی طالب محمد باقر
 الاکرام مفتی شریعت مآب علام فہام مقتدی الأنام مرجع الفتاوی و الأحکام فخر الاسلام و ذی الفقہ
 الامام متع القساوی العالم الفخام المحقق المدنی النبیل العالم الاول
 وسیع الانام عالم الفخام المعتمد فہام مصرہ فخر المجتہدین زین الملة
 الخلیل و حید عصرہ و ابقاہ برکافۃ مؤمنین واجب و تخلف از آن حرام
 والذین آقا عبد الله سلمہ الله و ابقاہ برکافۃ مؤمنین واجب
 حاد عالمات شہ الطرائف
 حررہ الاقل الاول الخلیل و حید عصرہ
 لیلۃ الثلثاء ۱۲۷۳
 عبد الحسین الطہرانی

بسم الله تعالى أتباع حکم مرقوم جاری بر طبق قواعد و موازین معتبره شریعه
 صادر از جناب شریعت مآب علام فہام مقتدی الأنام مرجع الفتاوی و الأحکام فخر
 الاسلام زبده الفقہاء الأجلة اکرام و نتیجة الأعظم من العلما الفخام المحقق المدقق
 النبیل و العالم الأوحدی الخلیل و حید عصرہ و فہام مصرہ فخر المجتہدین زین الملة
 والذین آقا عبد الله سلمہ الله و ابقاہ برکافۃ مؤمنین واجب و تخلف از آن حرام و
 موجب سخط خلاق عالمیان جلّت عظمتہ می باشد. حررہ الاقل الأذل الجانی
 عبد الحسین الطہرانی. لیلۃ الثلثاء غره محرم الحرام ۱۲۷۳.

در این جا اشاره بنکته‌ای نیز ضروری است. ظاهراً در میان خاندان آل آقا مرحوم آقا عبدالمحمد آل آقا فرزند آقا عبدالله سابق‌الذکر بهره‌مندی خاصی از تقوی و خلوص و اعراض از دنیا و مقام و منزلت داشته است. **مرحوم شیخ علامه طهرانی** در احوال ایشان می‌نویسد: عالمی جلیل و مرشدی هادی بود. او را نزد مردم بویژه محترمین و صالحان جایگاهی ویژه و احترامی خاص بود که اخیار و اتقیاء در نماز اقتداء بایشان می‌نمودند و وثوق و اطمینان کامل باعمال و رفتار او داشتند. آقا عبدالمحمد در سال ۱۳۰۳ وفات و در کربلا مدفونند. فرزندانشان هم مرحوم **آیه‌الله علم الهدی آل آقا** متوفای پانزدهم شعبان ۱۳۶۱ در مقبره خانوادگی در کرمانشاه مدفونند.

سید محمد
 رابع علم قوم این چنین قواعده و اصول
 شریفه صادر از جناب عظیم مقام
 فخر الاسلام زین العابدین علیه السلام
 و جده علیه و در تبریز و در محضر
 و کتب از این علم و در این علم
 محمد جرجان فخر و سید
 علامه علماء الله و فاضله
 و معنی ۲ کلمات الله را که
 شرح این شرح محمد بن
 مرقوم و مرقوم و مرقوم



مرحوم آية الله آقا شيخ مرتضى علم الهدى آل آقا



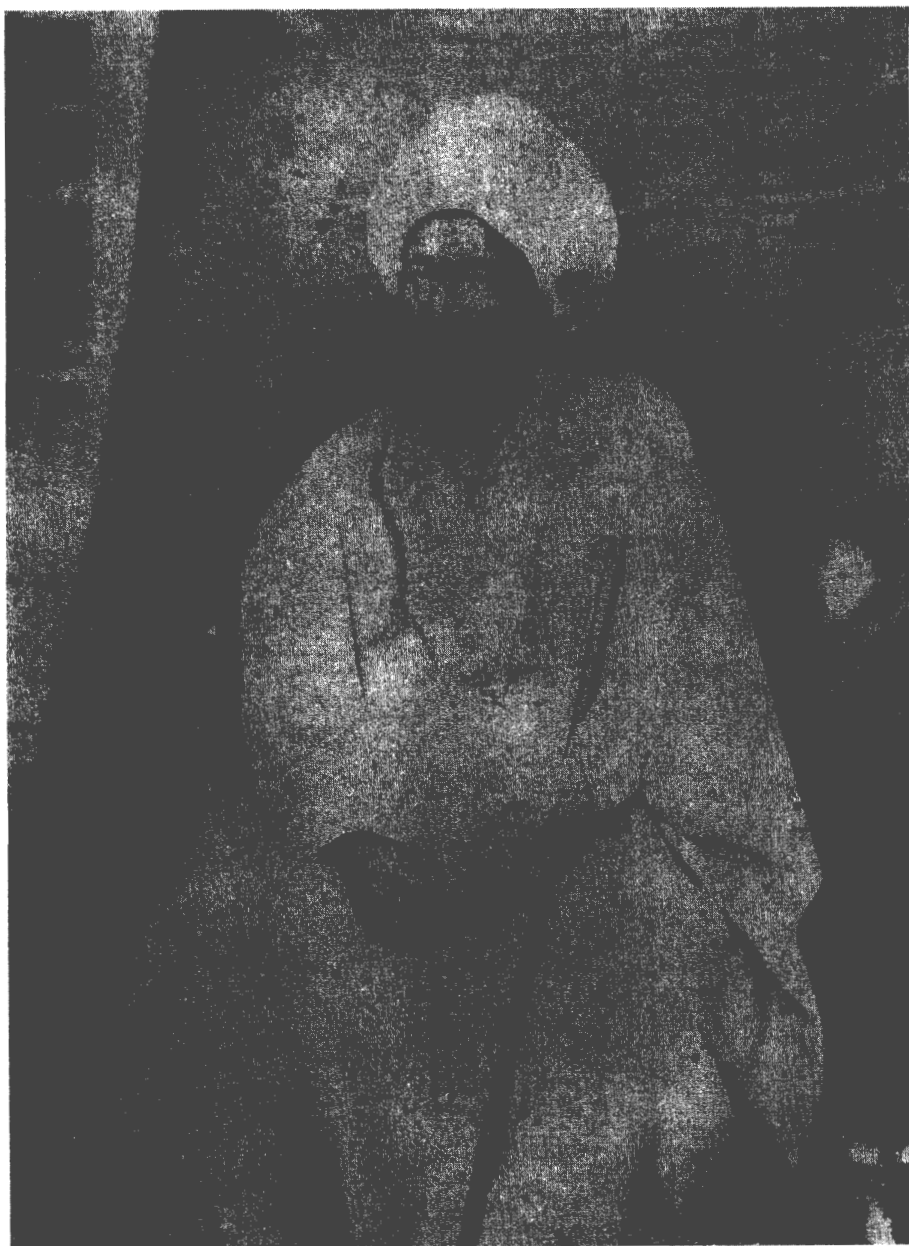
مرحوم آية الله آقا عبدالمحمد آل آقا



مرحوم آیه الله آقا عبدالله آل آقا



مرحوم آية الله آقا محمدجعفر آل آقا



تنها تصویر منسوب به آیه الله العظمی آقا محمدعلی آل آقا

مقصود ما از نوشتن این شرح حال بیان نکات، طرائف و فوائد متفرقه است و این خود مایه گسترش کلام است. بااعتذار از طول این مقدمه به مقصودم که نقد حال خویشتن؛ بود می پردازم.

ورود به عالم خاکی

تولد بنده یا بقول مرحوم **جلال آل احمد** نزول اجلالم در این عالم طبق نوشته مرحوم والد طاب ثراه که بخط مبارک و شیوای خود در پشت نسخه خطی **عین الیقین فیض** مرقوم داشته اند؛ ۲۳ جمادی الثانیة ۱۳۴۶ قمری است. طبق شناسنامه ۲۶ بهمن ۱۳۰۷ شمسی است. اما ۲۳ جمادی الثانیة ۱۳۴۶ مطابق با ۵ آذر ۱۳۰۷ است و ۲۶ بهمن ۱۳۰۷ مطابق با ۵ رمضان ۱۳۴۶ است و نوشته مرحوم والد قطعاً صحیح است. در کتاب **بحار الانوار** بنقل از کتاب **مکارم الاخلاق** در باب مواعظ النبّی است. یا علیّ حقّ الولد علی والدّه ان یحسن اسمّه و ادبه و یضعه موضعاً صالحاً (بحار الانوار - ج ۷۷ - ص ۵۸ مکرر ۲). از نظر علاقه مرحوم والد با اسم مرتضی و همینطور بمناسبت همنامی با جد مادریم مرحوم آقا حاج شیخ مرتضی علم الهدی بنده را هم **مرتضی** نام نهادند. و خوشا که این نام برای بنده بعدها مایه افتخار و پز و افاده ای شد گهگاه که بعضی اهل فضل و ادب عربی از ناچیز تعریفی می کردند، بنده هم با کبر یائی مزاح مانند، برای خودم تمثّل بشعر و گفته امام شافعی می کردم که در مدح حضرت امیر علیه السلام گفته است.

لَوْ أَنَّ الْمُرْتَضَى أَبْدَى مَحَلَّهُ لَخَرَّ النَّاسُ طَرّاً سَجْدَآلَهُ

اگر بفرض محال مرتضی علیه الصلاة و السلام منزلت و مقام خود را ظاهر و آشکار می فرمود؛ هر آینه مردم بر او سجده می کردند. بیت دوّم شعر اینست.

كَفَى فِي فَضْلِ مَوْلَانَا عَلِيٍّ وَفَوْقَ الشَّكِّ فِيهِ أَنَّهُ اللَّهُ

کافی برای فضل و برتری مولای ما علی که در خدا بودنش بشک افتادند.

ایام کودکی و خاطراتی چند

ایام کودکی مثل سایر بچه‌ها بر بنده گذشت و از آن زمانها که هنوز دبستان نمی‌رفتم؛ دو خاطره همیشه در نظرم جلوه‌گر است و چون خالی از لطف و شیرینی نیست به عرض می‌رسانم. یکی آنکه خوب به خاطر دارم که مرحوم علامه بزرگوار حاج سید محسن امین عاملی در سفری که به ایران داشتند؛ به کرمانشاه آمدند. یک روز صبح بهمراهی چند نفر به منزل ما آمدند و مخصوصاً با آنکه خیلی کوچک بودم؛ می‌دیدم پدرم که در نظر من بزرگمردی بود؛ نسبت به ایشان بسیار متواضع است. و خیلی به ایشان احترام می‌کند و من خیلی تعجب می‌کردم. بعدها فهمیدم که ایشان آن روز برای دیدن کتب خطی و استنساخ بعضی از چیزها که لازم می‌دیدند؛ آمده بودند. در آن سفر هم مرحوم والد و رساله یکی از شیخ حسین بن عبدالصمد والد شیخ بهائی در مباحثه با بعضی علمای حلب و دیگری از شیخ مفید اعلی‌الله مقامه در تزویج رقیه و زینب دختران رسول‌الله؛ برای آن مرحوم با خط نسخ بسیار شیوا و زیبای خود نوشته بودند که در اعیان الشیعه بهمین جهت از آن مرحوم تشکری نموده و دعای خیر می‌نماید. قد بلند و رشید و محاسن بلند و سفید و چهره ملکوتی و نورانی آن مرحوم همیشه در نظرم مجسم است و عجیب آنکه خود من هم اکنون تعجب می‌کنم که چگونه در آن سن عظمت هر دو آنان را درک می‌کردم.

مرحوم جنابی و شرفیابی بحضور امام عصر (عج)

خاطره دیگری؛ که بخاطر یادآوری شخصیت‌های محترم و ارزنده آن جالب است. آنست که ظاهراً چهار ساله بودم که بواسطه نداشتن همبازی در منزل، جلوی در منزل با کمال ادب نشسته و به مردم و عابرین نگاه می‌کردم و شبکلاهی از ترمه ب سرم بود. در پنجاه متری منزل ما مسجد مرحوم حاج محمد تقی اصفهانی بود که مرحوم آیه‌الله آقا سید محمد رضای واحدی قمی والد شهیدان مرحوم سید عبدالحسین و سید محمد واحدی در آن مسجد نماز می‌خواندند و غالباً آن مرحوم



علماء و محترمین شهر کرمانشاه با آیة الله امین عاملی

۱- علامه عالیقدر سردار کابلی ۲- آیة الله حاج شیخ حسن علمای ۳- آیة الله حاج سیدجواد نجومی ۴- آیة الله حاج سید محمد مبینی ۵- آیة الله حاج سید محمد رضا واحدی قمی ۶- آیة الله حاج سید محسن امین عاملی ۷- آیة الله حاج آقا شمس الدین آل آقا ۸- آیة الله آقای آقا محمد آل آقا ۹- حجة الاسلام آقا معصوم آل آقا ۱۰- خطیب بی نظیر حاج شیخ علی علماء ۱۱- خطیب متقی حاج آقا معین شیرازی

بهمراه مرحوم آقابزرگ علاقبند جدّ آقایان جنابیه‌ها که در سفری بین کاظمین و کربلا به زیارت قطعی امام عصر عجلّ الله تعالی فرجه نائل گردیده بود؛ به مسجد می‌رفت. این دو نفر هم هر دو دارای قیافه‌ای بس نورانی و ملکوتی بودند که آدمی از دیدنشان سیر نمی‌شد. بنده تا چشم باین دو نفر می‌افتاد بلند شده می‌ایستادم و سلام می‌کردم. هر دو نفر با کمال محبت خم می‌شدند و مرا می‌بوسیدند و جواب سلام داده به مسجد می‌رفتند. همین عمل هم در بازگشت آقایان از مسجد تکرار می‌شد. این قضیه هم چون بسیار برایم تکرار شده بود دائماً در مدّ نظرم می‌باشد. و باز هم تعجبم از آنست که کاملاً در سن چهار سالگی چقدر بعظمت نگاه آن دو می‌کردم. سبحان الله کشتش امور غیبیه چه عجائبی دارد. **قضیه مرحوم آقابزرگ جنابی؛** که عرض کردم خدمت آقا امام زمان رسیده بودند، این بود که در سفری پیاده بین کاظمین و کربلا راه را گم کرده و از تشنگی و عطش مشرف بر موت می‌گردد که حضرت ولی عصر عجلّ الله تعالی فرجه شریف ایشان را با آبی بسیار خوشگوار و شربت مانند سیراب می‌نمایند؛ که پس از آن مرحوم آقا بزرگ در زندگی احساس تشنگی نمی‌کرد و می‌فرمود گهگاه آب می‌نوشم تا سلامی بر حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام و لعنت بر قاتلان آن جناب نمایم. مرحوم حاج حسین جنابی آقازاده آن مرحوم قضیه تشرف را بتفصیل نوشته؛ بمن دادند و من نتوانستم از میان اوراق و کتابهایم آن را پیدا نمایم، اما قطعاً نزد من محفوظ است.

دبستان هدایت و یادهای تلخ و شیرین

در ۱۳۱۴ شمسی مرا بدبستان هدایت گذاردند و تا کلاس ششم همان جا بودم و چون هم شاگرد زرنگی بودم و هم مدیر آن دبستان از مریدان پدرم و بسیار علاقمند بایشان بود؛ راضی نمی‌شدند بجائی دیگر بروم.

در سال ۱۳۲۰ بود، که ایران مورد هجوم قوای بیگانگان انگلیس و روس واقع گردید. و بنده کلاس ششم بودم روزی ظهر که از مدرسه مرخص شدم؛ نمی‌دانم وقت تمام شد، یا ما را مرخص کردند، آمدیم میان خیابان دیدیم تانکها و زره‌پوشهای انگلیسیها از خیابان مدرس (سپه سابق) در حال عبورند. در خاطرات



مرحوم حاج آقابزرگ جنابی علاقه‌بند



مرحوم آیه‌الله سید محمد رضا واحدی قمی

بین سالهای ۱۳۱۴ شمسی تا ۱۳۲۰ چند خاطره تلخ و شیرین هم بیادم است. یکی قضیه برداشتن عمامه و دیگری کشف حجاب بانوان و سومی منع روضه خوانی و بخوبی یاد دارم که خانواده‌های نجیب و محترم چه مصیبتی جهت بیرون رفتن و بحمام رفتن داشتند آن وقتها که آب لوله کشی در خانه‌ها نبود و وسائل گرم کردن آب هم نبود خیلی از محترمین به فکر افتادند؛ در منزل حمام درست کنند که بسرانجامی نرسید و از اذیت و آزاری که از پاسبانها بزنهای محترمه می‌رسید؛ خاطرات بسیار تلخی است. و عجب که من از همان وقت‌ها روایت قیام زندیقی از قزوین بگوشم می‌خورد. روایتی است که زندیقی از قزوین قیام کند و چنین و چنان کند که چون مطابقت با کارهای رضاشاه داشت او را زندیق و ملعون قزوین می‌دانستند. این حدیث شریف در جلد دوم **نوائب الدهور فی علائم الظهور** ص ۲۴۵ است. یکی از قضایای زمان رضاشاه ملعون منع روضه خوانی بود. ولی در همان زمان صبحها در منزل ما و عصرها در منزل عموی بنده مرحوم آقاسید هادی نجومی که از اتقیاء زمان بود؛ مجلس عزاداری برپا بود. و از عجائب آنکه با شدت منع در برگزاری مجالس سوگواری متعرض این دو مجلس نمی‌شدند. یادم است شبی در ایام دهه عاشوراء که مجلس عزائی نبود، پدرم در پای کرسی برای ما بچه‌ها کوچک و مادرمان از روی کتاب روضه و مقتل حضرت سیدالشهدا می‌خواندند و کتاب هم **کتاب لواعج الاشجان مرحوم آیه الله سید محسن امین عاملی** بود که ایشان بفارسی ترجمه می‌نمودند.

چون نام کرسی آمد، مطلب شیرینی را عرض کنم. با آنکه کوچک بودم از خط خوب خوشم می‌آمد، بمرحوم پدرم می‌گفتم شما مشق کنید تا ما خطهای شما را داشته باشیم. یادم است شبهای زمستان که کرسی داشتیم؛ ایشان پای کرسی مشق خط می‌کردند هم ایشان سفارش می‌کرد و هم ما خیلی مواظب بودیم که کرسی و لحاف تکان نخورد، مبادا خط ایشان خراب شود. استاد خط دبستان ما مرحوم **آقای محمدرضا اقبال آل آقا** بودند که شخصی بسیار محترم متقی و خوشنویس بودند. و اکنون هم فرزندان شایسته ایشان بحمدالله در کمال متانت و هنرمندی و خوشنویسی معزز و محترمند. و من بنده گهگاه مشق شب والد را بمرحوم اقبال در

مدرسه تقدیم می‌کردم. ایام دبستان بنده هم مثل سایر بچه‌ها گذشت ولی باز هم دو سه خاطره‌ای بد نیست عرض کنم؛ یکی آنکه در آن ایام حافظه بنده خیلی عجیب بود بطوری که با دو یا سه مرتبه خواندن قطعه شعری را حفظ می‌کردم، کاملاً بعکس حافظه فعلی‌ام.

کلاس سوّم ابتدائی بودم که برای حلّ حساب و ریاضی مرا به کلاس ششم می‌بردند تا مسائل کلاس ششم را برای دانش‌آموزانی که کوشش نمی‌کردند؛ حلّ نموده مرا برخ آنان بکشند. و خاطره دیگر کشش درونی عجیب بسوی هنر و خطّ و نقاشی بود که بعداً در قسمت هنر خوشنویسی مفصّلاً صحبت می‌کنم. در دبستان قدری که بالا آمدم و نثر خوانیم خوب شده بود؛ شروع کردم به خواندن کتابهای مختلف و آهسته آهسته کتاب خریدن و در این حال بسیار سریع و تند می‌خواندم. این درست زمانی بود که در سال سوّم دبستان بودم. از همان زمان که بنده روزی یک قران یعنی یک ریال داشتم این پول را جمع می‌کردم و کتاب می‌خریدم. یادم است که یکماه و پنج روز پول روزانه را جمع کردم و یک جلد **حافظ چاپ غنی** بخط مرحوم **زّین خطّ بمبلغ سی و پنج ریال** خریدم و یکماه و پنج روز هیچ روزانه دیگر نداشتم و هیچ چیز دیگر نخریدم. شاید بعضیها هنوز هم ندانند که این کتابخانه‌ای که اکنون فراهم آمده است؛ چگونه جمع شده است.

تعجّب اینجاست که در دبستان رفقائی بودیم که خیلی از آنان بعدها از رجال علمی و فضل و کمال گشتند. و اصولاً مدرسه هدایت جای شاگردان خوب از خانواده‌های محترم بود. چون صحبت خوشنویسی مرحوم پدرم مکرّر به میان آمد؛ انشاءالله بعداً در ذکر هنرمندان خانواده شرح حال مفصّل ایشان را می‌آورم.

تشویق‌های عمه خانم و عنایت خداوند

خداوند متعال رحمت کند، عمّه بنده را که اصرار می‌کردند. برای ایشان کتب دینی و اخلاقی بخوانم. علاقه به ایشان سبب شد که بنده ناچار شدم قدری از وقت بازیم را بایشان بدهم، این امر سعادت‌ی والا و موهبتی الهی برای بنده شد تا در حدود کلاس ششم ابتدائی خیلی از کتابهای اخلاقی و قصص دینی را بخوانم

بطوری که خیلی وقتها پای منبرها می‌نشستم، می‌دیدیم مطالب را خوانده‌ام و می‌دانم و خود این خواندن‌ها سببی بود که به بعضی از اشتباهات تاریخی، ادبی و علمی آن گویندگان محترم واقف گردم و اکنون مجال بیان و بازگویی آن لطائف دروغین و اعاجیب الاکاذیب نیست.

نثر مشکل بعضی از کتب اخلاقی مثال؛ **معراج السَّعاده** سبب شد که بنده حالات علمای اعلام را برای آن مرحومه بخوانم و اینجا بود که خداوند متعال بزرگترین لطف و عنایتش را نسبت به بنده ارزانی داشت، یعنی شیفتگی به علماء و روحانیت و غرق شدن در بُعد ملکوتی بزرگان علمای دین و گرایش به سوی طلبگی و خواندن دروس دینی. این شیفتگی هر روز بیشتر می‌شد بطوری که بعدها که طلبه شدم با وجود مشکلات طلبگی و سختی وضع معاش آن ایام که خود بحثی جداگانه دارد؛ هیچگاه در عمرم یک لحظه پشیمان نشده‌ام که چرا طلبه شدم با آنکه می‌دیدم خیلی از همشاگردیهای دبستان و دبیرستانم به مقامات بالا و ریاست رسیده بودند. گاهی هم که دلتنگ می‌شدم به قضاوت نفسی می‌نشستم و به خود می‌گفتم؛ آیا راضی هستی که آنچه خداوند متعال به تو عنایت فرموده، بدهی و دهها و صدها و میلیون‌ها مقابل دنیای دیگران به دست آوری؟ می‌دیدم بخدا قسم قلبم یک لحظه به این امر رضایت نمی‌دهد.

دوران طلبگی

سال ۲۱ و ۲۲ شمسی هم سال اول و دوم دبیرستان را گذراندم و سپس بیرون آمدم و برای خواندن دروس حوزوی یکسر به دروس طلبگی رو آوردم و مشغول خواندن جامع المقدمات شدم، در حالی که آن وقت هیچ طلبه‌ای در کرمانشاه نبود. این حالت نورانی و عرفانی که به برکت انفاس قدسیه علماء در دل داشتم، سبب شد تا در طول تحصیل و انتخاب اساتید همیشه نزد اشخاصی والا و منزّه به تحصیل بپردازم و هیچگاه نزد کسانی که در آنان ضعف اخلاقی و عقیدتی می‌دیدیم، درس نخوانم

«وَقُلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَذَا كُمْ لِلْإِيمَانِ»

خیلی از جامع المقدمات را نزد جناب آقای آقامیرزا ابراهیم پورمقصد که مردی فاضل و متبحر در صرف و نحو عربی بودند؛ خواندم و بواسطه معاشرت با ایشان و علاقه شدید به مطالعه مختلفه و تحصیل کتب متنوعه از همان زمان کتاب تحصیل نمودم و از نظر احتیاج کتابهای مرحوم والد به صحافی و تجلید فن و هنر صحافی را هم از جناب آقامیرزا ابراهیم یاد گرفتم. زیرا ایشان هم علاقه شدید به مطالعات مختلفه و اقتنای کتب دینیّه داشتند و هم خودشان کتابهای خود را صحافی و تجلید می نمودند. البتّه صحافی و تجلید بنده چون جنبه معاش و مشتری نداشت، بعدها جنبه هنری یافت.



حجة الاسلام والمسلمین آقای
حاج سید محمود معصومی لاری



حجة الاسلام والمسلمین
آقای حاج سید حسین معصومی لاری

تأسیس حوزه علمیه در کرمانشاه به امر مرحوم آیه الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی (ر)

از حسن توفیق و لطف حضرت احدیت دو ماهی بعد از شروع طلبگی بنده آقایان علماء کرمانشاه بامر مرحوم آیه الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی بنای برپائی حوزه علمیه را در کرمانشاه و مسجد حاج شهبازخان گذاردند. و اولین جلسه اجتماع آقایان علماء شهر در منزل ما واقع گردید که بنا شد؛ آقایان هر کدام



۱- حضرت آیه الله حاج سید محمد مهدی ۲- حضرت آیه الله حاج شیخ حسن حاج آخوند ۳- حضرت آیه الله حاج آقا حسین طباطبائی قمی ۴- آیه الله حاج آقا حسن قمی

دروسی را متکلف شوند، که اولین نفر مرحوم آقای حاج سیدحسین معصومی لاری پیشقدمانه گفتند؛ من از امثله بطلبه‌ها درس می‌گویم. بدینگونه مدرسه و حوزه علمیه مسجد حاج شهباز خان تشکیل گردید و طلاب بگرمی مشغول درس خواندن شدند. مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید حسین معصومی لاری با وجود کهولت سن و علاقه شدید به تربیت طلاب و اهل علم برای آینده استان و شهر بدون هیچگونه ناراحتی و بدون هیچ احساس ننگی که جامع المقدمات گفتن شأن ایشان نبود، برای مشتی بچه‌های ریز و درشت درس می‌فرمودند، هر چه بچه‌ها زیاده‌تر می‌شدند؛ ایشان هم خوشحال‌تر می‌شدند و با آهستگی می‌گفتند، همه اینها به پایان خط نمی‌رسند و تا پایان ادامه نمی‌دهند. عده‌ای بعنوان علمای محترم و درس خوانده برای شهر ما فراهم آید بزرگترین نعمت است. البته علمای دیگر هم مشغول گفتن کتابهای دیگر جامع المقدمات شدند. در هر صورت با جمعی دیگر از عزیزان باز هم مقداری از جامع المقدمات، صمدیه، سیوطی حاشیه ملا عبداللّه. باب اول و چهارم مغنی و مطّول، معالم، مقداری از شرح لمعه و قوانین را پیش مرحوم والدّم که بحقّ خوب و تحقیقی درس می‌فرمود، خواندم، و دو سال تمام نزد ایشان مطّول خوبی خواندم و هم پیش ایشان قوانین و شرح لمعه می‌خواندم که به نجف اشرف عزیمت نمودم و بقیه آن دو کتاب را آنجا خواندم مقداری از سیوطی و مغنی را هم نزد مرحوم حجة الاسلام والمسلمین عالم بزرگوار آقای حاج سید محمود معصومی لاری که مدرّسی بسیار خوب و مخصوصاً در ادبیات عربی تبّحری داشت؛ خواندم مقداری از شرایع را هم نزد مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ حسن حاج آخوند به همراه فرزند گرامیشان جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج آقا مجتبی حاج آخوند خواندم.

به واسطه علاقه شدید به مطالعات مختلف و مخصوصاً صحیح خواندن عبارات و جملات عربی قبل از تشرفم به نجف خیلی از کتب عربی و تراجم و ادبیات عربی را دیدی زده بودم و با شهریه ماهی ۱۵ تا ۳۵ تومان طلبگی کتبی چون؛ یتیمه‌الذّهر ثعالبی، معجم الادباء یاقوت، مروج الذهب مسعودی، امثال میدانی،

مقاتل الطالبتین ابوالفرج اصفهانی، مقامات حریری و دیوان الحماسه و کتب حدیث و الذریعه علامه طهرانی که آن وقت شش جلدش چاپ شده بود، فوائد الرضویه محدث قمی و مجلداتی از نامه دانشوران، المأثر و الآثار و شهداء الفضیله علامه امینی اولین کتاب چاپ شده آن جناب و خیلی از کتابهای دیگری که ذکر آنها به طول می انجامد؛ خریدم.

یادی از نجف و نکته علامه زین الدین

قبل از تشرف به نجف در اشعار و کتب عربی بیش از سایر طلاب حوزه علمیّه کرمانشاه مطالعات داشتم؛ به همین سبب بود که اوائل تشرفم می پرسیدند چه مدّت است نجف هستی؟ خیال می کردند سالیانی است که آنجا هستم. نکته ای عرض کنم: در مدرسه وسطای مرحوم آخوند در نجف که طلاب فاضل و ارزشمندی هم آنجا بودند، طلبه بودم؛ دو برادر، علامه بزرگوار شیخ محمّد امین زین الدین نویسنده کتابهای الاسلام و الاخلاق عندالامام الصادق و العفاف بین السلب و الايجاب و امثال اینها و برادر محترمشان علامه شیخ علی امین زین الدین نیز در آن مدرسه بودند. زیرا خانواده هایشان در بصره بودند، روزی علامه شیخ محمّد امین برای استشهداد به شعری پرسیدند؟ میدانی این شعر از کیست؟

جَاوَزْتُ أَعْدَائِي وَ جَاوَزَ رَبُّهُ
شَتَانُ بَيْنَ جَوَارِهِ وَ جَوَارِي

این شعر را غالب اهل منبر در مرثیه حضرت علی اکبر می خوانند. عرض کردم شعر از ابوالحسن تهامی است که در مرثیه فرزندش سروده است. فرمود: میدانی در کجاست؟ عرض کردم: در جاهای متعددی دیده ام و آنچه الان یادم می آید و یقین دارم آنکه علامه امینی در شهداء الفضیله تمام قصیده را آورده اند. فرمود: می توانی پیدا کنی؟ عرض کردم. بلی، سپس به حجره ایشان که کتابخانه کوچکی بود رفتم و فوراً از شهداء الفضیله قصیده و بیت مزبور را به ایشان عرضه داشتم، خیلی استحسان فرمود.

انشاء الله بعداً در ذکر استنساخ کتب یادی از این علامه متقی عالیقدر می نمایم. باری رفت و آمد علاقمندان و همشهریان را به منزل والد و معاشرت بیش از

اندازه را بلائی بزرگ برای ادامه تحصیل دیدم، لذا تصمیم جدی بعزیمت بعثبات مقدسه و انتقال بحوزه علمیه نجف اشرف گرفتم. مخصوصاً وقتی مرحوم آیه الله مدنی شهید برای سفر بعثبات عالیات به کرمانشاه و حوزه علمیه آمدند، من تصمیم گرفتم هر طور شده ولو بطور قاچاق با ایشان بعراق بروم، که صلاح ندانستیم.



علامه متقی بزرگوار شیخ محمد امین زین الدین

درس صبح ورؤیای صادقانه

صبحها تقریباً نیمساعت بعد از آفتاب در منزل با همراهی طلاب دیگر خدمت والدّم شرح لمعه و قوانین می خواندیم، یک روز صبح زود تقریباً اوّل آفتاب یکی از بازاریهای محترم بمنزل ما آمدند و من تعجّب کردم که ایشان می دانند؛ ما درس داریم و صبح باین زودی بمنزل آمده است. نشستند و گفتند: آقا بنده دیشب خواب عجیبی دیده ام که طاقت نداشتم بگذارم، بعداً خدمت شما عرض کنم. اکنون آمده ام خوابم را بگویم و از خدمت مرخص شده و مزاحم صبحانه و درس شما نشوم. گفتند: این خواب مربوط به شما نیست و مربوط به این آقا است و اشاره به بنده کردند و سپس خواب عجیبی راجع بعنایتی عجیب و بیمانند از آقا امیرالمؤمنین در حرم مطهرش نسبت به بنده بیان کردند که مرحوم پدرم بی اندازه خوشحال و خورسند گردیدند و خیلی دعای خیر نمودند.

تعبیر رؤیا و عزیمت به کوی دوست

دوماه بعد از این خواب بود که بنده ناگهان اقدام به گرفتن گذرنامه نمودم و باتفاق عده ای همشهریان که عازم زیارت عتبات مقدّسه و حضور عاشورای حسینی در کربلاء بودند؛ حرکت بسوی عراق و کاظمین علیهماالسلام نمودیم، چون دو سه شب بعد تاسوعا و عاشورای حسینی بود، لذا یک شب را همگی در کاظمین گذراندیم و سپس عازم کربلا گردیدیم. ظاهراً ششم محرم از کرمانشاه حرکت شب هفتم را در کاظمین بودیم و شش شب هم در کربلا ماندم و روز سیزدهم محرم ماشین گرفته بنجف اشرف مشرف و بواسطه آشنائی با یکی از خویشان که در مدرسه آقا سید محمّد کاظم یزدی بودند به آن مدرسه رفتم. تمام طلاب بتمشای عزاداری صحن مطهر علوی رفته بودند و بنده نوجوانی غریب و بسیار دل تنگ و تازه به تنهائی به سفر رفته در مدرسه جلوی ایوان یکی از حجرات نشسته و آهسته آهسته گریه می کردم، که خداوندا می شود بمن توفیق اقامت دائم در حوزه علمیه عطا شود؟

گریه عاشورا و حدیث آشنا

دو سه ساعت بودم، تا آن آشنا آمد بعد از معرفی مرا بحجره خود برد و دو سه روزی در حجره ایشان بودم بدست مبارکش برای من غذا می پخت و پذیرائی می کرد و ایشان کسی نبود جز مرحوم آیه الله آقای حاج آقا ابوتراب آل آقا رحمة الله علیه سپس حجره کسی را که خودش شبها بمنزل می رفت برای من گرفتند و به آن حجره منتقل شدم. تاریخ ورودم را به نجف اشرف پشت جلد دوم کتاب قوانین بدین گونه یادداشت نمودم. تاریخ ورود این حقیر سراپا تقصیر بنده مذهب عاصی مرتضی النجومی الکرمانشاهانی به نجف اشرف علی ساکنها الآف الآف الثناء و التحف عن واهب المواهب و مالک التحف روز سیزدهم محرم الحرام سال یک هزار و سیصد و شصت و نه من الهجرة المقدسة النبوة المصطفوية علی مهاجرها آلف الثناء والصلاة والسلام. برای خواندن این تاریخ که بجلد دوم قوانین مراجعه کردم، دیدم دو بیت شعر لطیف عربی را پشت جلد اول قوانین یادداشت نموده ام که بد نیست نقل نمایم.

لَهَا رَأَى لُقْمَانَ وَ صُورَةُ يُوسُفَ وَ مَنْطِقُ دَاوُدَ وَ عِفَّةَ مَرْيَمَ
وَلِي صَبْرُ أَيُّوبَ وَ غُرْبَةُ يُوسُفَ وَ بُكَاءُ يَعْقُوبَ وَ حَسْرَةَ آدَمَ

همه این اسامی غیر منصرفند اما بضرورت شعری باید منصرف خوانده شوند. و ترجمه شعر چنین است. محبوبه مرا رأی و عقل لقمان و صورت زیبای یوسف و منطق گویای داود و عفت و عصمت مریم است. و مرا صبر و یارائی ایوب و غربت یوسف و گریه های یعقوب و حسرت آدم است. یادام است بهنگام تشرف به نجف اشرف پدرم پنجاه تومان بمن دادند. پنجاه تک تومانی این بود، وضع علماء و طلاب آن روز.

استمداد و قصد اقامت

آن وقتها قبه مطهره و گنبد مرقد مقدس حضرت امیر صلوات الله و سلامه علیه از میان راه کربلا و نجف پیدا بود، یعنی؛ از فاصله سی کیلومتری یا بیشتر گنبد

طلائی و درخشنده آن حضرت در تابش آفتاب مثل کوه نوری می درخشید. و اکنون بعد از ۲۲ سال که بنده مشرف نشده‌ام، نمی دانم چه وضعی پیش آمده است. بمجرد آنکه اولین نظرم بگنبد مطهر آن حضرت افتاد قصد اقامت مادام العمر در نجف اشرف نموده مترنم باین شعر ابن الحجاج گردیدم.

فند جعفر بن محمد بن محمد بن محمد

از خداوند تعالی باری وجودت مثلث فرایم و موفق بر این تحصیل خواهم
بود پس مباحثه بوده باشی عزیزم و عزیز تر از این بوده صرف کن که کنی
با ذکر خود و وصیت کنی تو را که علامه بجمعین این دو بیت
یا طالب العلم یا شری المورع یا تری الموم یا الی السیما داوم علی حب
لانفوقه فان یا یحیی قام العلم و انتفاع و زیارت شری ما یحیی
در شیما نه روز آفراد و مرثیه ترک نه ناله و در تری خود میوسل شیوان
وجود مبارک از روی خلوص که هر چه بخواهی میسر می کنند و بدین
افرد و عاف و موسی نکنی یاد و اگر خواهی جوان حال ما بوده باشی
همگی الم و ملائی نیست جز آنکه مفارقت بر من و مادر در شوارک اسید
و او مرتجع که مرغ خداوند و رسول می باشد بی گریه تو را علماء عالمین
بود و حاصل کرد حصو و حضرت تقی علیه السلام و الملین آقا
آقا سید ضیاء الدین ادام الله علمه علی رؤس الانام و حضرت مصطفی
الاسلام و الملین آقا ابوبکر علیه السلام و حضرت مصلح و متعنا
تکلم و امتناع از وجود مقلد شیوان دایم متکلم می توانم بگفتم
خداوند چه خبر باستان مریم کند ساسیه را که خواسته بود 4
بیمار جبار جاجی من علی الموم و جاجی انداخته روانه کردید باری
نوشتن کافیه ضایقه نکنی و از احوال خود ما را مطلع نمائی زاده برین
بوده

يَا صَاحِبَ الْقُبَّةِ الْبَيْضَا عَلَى النَّجَفِ مِنْ زَارِ قَبْرِكَ وَاسْتَشْفَى لَدَيْكَ شَفِي

یا به قول حافظ:

ساقیا عمر دراز و قدحت پر می‌باد که بسعی توأم اندوه جهان آخر شد
ولی نیت و قصد و آرزوی انسانی چیزی و تقدیر حضرت حق متعال چیز دیگری
است.

مَا كُلُّ مَا يَتَمَنَّى الْمَرْءُ يُدْرِكُهُ تَجْرِي الرِّيحُ بِمَا لَا تَشْتَهِي السُّفُنُ

قریب یک ماهی در مدرسه مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی بودم، سپس
منتقل بمدرسه بزرگ مرحوم آیه‌الله آخوند خراسانی و سپس بمدرسه مرحوم
حاجی یعنی حاجی میرزا حسین حاج میرزا خلیل و بعد از چند ماه منتقل بمدرسه
وسطای مرحوم آخوند شدم که قریب چهار سال و نیم یعنی تا هنگام ازدواج و
انتقال بمنزل در مدرسه وسطی سکنی گزیدم.



اولین عکس معمم بنده نوروز ۱۳۲۹ شمسی

نامه‌ای از پدر

در هر صورت چند روزی بعد از ورودم به نجف اشرف نامه‌ای جهت آرامش پدر و مادرم بکرمانشاه فرستادم و از حال خودم و استقرار بخورسندی خبر دادم و پدرم رحمه‌الله علیه در اولین نامه برای بنده چنین مرقوم فرمودند:

نور چشم عزیزم مرتضی نجومی

از خداوند متعال سلامتی وجودت را مسألت می‌نمایم و موفق بر امر تحصیل و مواظبت بر درس و مباحثه بوده باشی، عزیزم عمر عزیزت را بیهوده صرف مکن که عمر باز نگردد. وصیت می‌کنم تو را که عمل نمائی بمضمون این دو بیت:

يَا طَالِبَ الْعِلْمِ بِأَشْرَ الْوَرَعَا وَ أَتْرِكِ النَّوْمَ وَ اهْجُرِ الشَّبَعَا
دَاوِمٌ عَلَى الْبَحْثِ لَا تُفَارِقُهُ فَإِنَّ بِالْبَحْثِ قَامَ الْعِلْمُ وَ ارْتَفَعَا

و زیارت حضرت امیر را در شبانه روز اقل [لا اقل] دو مرتبه ترک ننمائی و در ترقی خود متوسل شو بآن وجود مبارک از روی خلوص که هر چه بخواهی مرحمت می‌کنند و پدر پیرت را از دعا فراموشی نکنی...

آغاز تحصیلات حوزه‌ای در نجف و استادان سطح

بعد از تشرف به نجف و انقضای ایام عزاداری عاشورای حسینی و شروع شدن درسها برای ادامه شرح لمعه و قوانین مقدار باقیمانده جلد اول و جلد دوم از شرح لمعه را نزد حضرت آیه‌الله آقا میرزا علی آقای فلسفی که هم اکنون ساکن مشهد مقدسند خواندم.

قوانین را هم تا مقداری نزد مرحوم آقا میرزا احمد اردبیلی که بعدها به قم منتقل و برحمت ایزدی پیوست؛ خواندم و مقداری هم نزد جناب آقای آقا شیخ علی کاشانی خواندم. از ابتدای رسائل تا مبحث براءت نزد آقای حاج سید علی آقا بهشتی و مبحث براءت را نزد مرحوم آیه‌الله آقای سید محمد روحانی و از مبحث اشتغال تا آخر استصحاب را هم نزد مرحوم آیه‌الله آقای حاج سید احمد اشکوری که براستی مدرّسی عالیقدر بود؛ خواندم. مبحث تعادل و تراجیح را هم نزد جناب

آیه‌الله حاج میرزا علی آقا فلسفی که برای بنده به تنهائی می‌فرمود؛ خواندم مکاسب شیخ انصاری اعلی‌الله مقامه را نزد مرحوم آیه‌الله العظمی آقای حاج سید عبدالاعلی سبزواری صاحب مهذب الاحکام فی شرح العروة الوثقی خواندم و بعدها هم ایشان به بنده اجازه اجتهاد مرحمت فرمودند. جلد اول کفایه را هم نزد مرحوم آیه‌الله آقای سید محمد روحانی رحمة الله علیه و جلد دوم را نزد آقای سید عبدالاعلی سبزواری و همچنین بنظم می‌آید که او آخر جلد دوم را هم باز نزد مرحوم آیه‌الله روحانی خواندم.

شیوه تحصیل و انتخاب استاد

بحمدالله و المنة در تمام دوران تحصیل چه در ایامی که مجرد و ساکن مدرسه و حجره بودم و چه بعد که از دواج نموده و بمنزل منتقل شدم؛ مشغول تحصیل و انجام وظیفه بودم و هیچگاه نشد بدون عذر شرعی و عقلی یک روز درس را ترک کنم، یا دیر به درس بروم همیشه و حتی المقدور سعی می‌کردم که هر کتاب درسی را از اول شروع کنم که مشی و راه فکری صاحب کتاب کاملاً دستم باشد. هیچگاه نشد که در صدد تعطیلی درس کسی یا کسادی درس طلبه‌ای برآیم. یا پشت سر آنها بدگوئی کنم. یا به علماء بزرگ و مراجع نعوذ بالله جسارت و سوء ادبی بکنم. و خداوند را سپاسگزارم که این خوی و خصلت ملکه و خلق ثابتی برای حقیر شد. یکی از نکاتی را که در طول حضور دروس سطح و خارج مراعات می‌نمودم؛ آنکه بدرس هر کس حاضر نمی‌شدم. کسی را که مقام علمی و حالت تقوائش را می‌پسندیدم، بدرسش می‌رفتم و بحمدالله که هیچگاه بدرس کسانی که ضعف علمی یا اخلاقی و تقوائی داشتند؛ حاضر نشدم. بویژه قبل از حضور در درس کسی او را برانداز می‌نمودم و اگر او را از جهاتی که عرض نمودم، می‌پسندیدم بدرسش می‌رفتم و همین نکته سبب بود تا بدرس هر کسی که حاضر می‌شدم دیگر درسش را ترک نمی‌کردم تا کتاب یا درس تمام شود چون ترک درس اهانت باستاد بود و چون در انتخاب استاد خیلی دقیق بودم؛ مخصوصاً از نظر علمی لذا به همه این اساتید به نظر احترام نگریسته و کمال علاقه را بآنان داشتم همان طور آنان هم متقابلاً کمال

لطف و عنایت را نسبت به بنده داشتند. گاه می‌شد که مورد اعتراض بعضی طلاب واقع می‌شدم که چرا اساتید بتو علاقه دارند. بنده هم بشوخی می‌گفتم؛ این مربوط ببنده نیست؛ مربوط بآن آقایان است. نکته‌ای را بمناسبت ایام عمر عرض کنم و آن آنکه در تمام مدتی که در نجف اشرف بودم، چه ایامی که مجرد بودم و چه ایامی که عیال اختیار نمودم هیچگاه از پدرم چیزی را طلب ننمودم مبادا که نتواند کمک کند.

درس خارج و استادان اعلم

سطوح که تمام شد؛ به چند درس خارج برای ارزیابی آن درسها نسبت به حال و وضع خودم حاضر شدم و با سبک و سنگین کردن آن دروس که کدام بحالم مفید است؛ درس خارج محقق بزرگوار و علامه بی‌نظیر مجهول‌القدر مرحوم **آیه‌الله العظمی آقا میرزا محمد باقر زنجانی اعلی الله مقامه الشریف** را به حال خودم انفع دیدم. زیرا خود او مردی بسیار با حال، متقی، فقیهی محقق. اصولی سترگ، مدرّسی بزرگ بحائهای عالیقدر و از اکابر تلامیذ مرحوم **میرزای نائینی** و اعظام اصحاب وی بود و درسش هم شلوغی درس آیات عظام دیگر را نداشت که شاگرد مجال بحث و کنکاش با استاد را نداشته باشد، بلکه گهگاه لطفی فرموده و تقریرات شاگردان را هم ملاحظه می‌فرمودند. بدون اغراق در اغلب مسائل اصولیه صاحب نظرات دقیقه و تأسیسیّه بودند. بطور مستمر غیر از آن هنگام که در نجف نبودم، هفده سال به درس خارج فقه و اصول ایشان حاضر شدم. و دو دوره و نیم درس خارج اصول ایشان را دیدم. تقریرات اصول ایشان را هم نوشتم.

ایشان خیلی مایل بودند که آنها بچاپ برسد، ولی چون سلیقه بنده آن است که اگر بخواهم مطلبی را بچاپ برسانم تمام اطراف مسأله را علماً و تحقیقاً ملاحظه نمایم و چون مجال نظر در کلمات اصولی اعلام عصر را پیدا نکردم؛ لذا از چاپ آن‌ها خودداری نمودم.

البتّه در مدتی هم که مستمرّاً به درس مرحوم **میرزای زنجانی** حاضر می‌شدم به درس خارج فقه آیات عظام دیگری چون مرحوم **آیه‌الله آقا میرزا عبدالهادی شیرازی** به مقدار کمی و مرحوم **آیه‌الله آقای حاج سید محسن حکیم** که بعضی از

مباحث متأخره مستمسک را بیان می فرمودند و درس مرحوم **آیة الله العظمی آقای حاج سید محمود شاهرودی** بویژه مباحث حجّی که بعدها بعنوان تقریرات درس ایشان توسط برادر فاضل ارجمند ما جناب آقای جنّاتی به چاپ رسید؛ حاضر شدم. و اصولاً فقه جناب **آیة الله العظمی شاهرودی اعلی الله مقامه** را بیش از دو نفر دیگر حاضر شدم، رحمة الله علیهم اجمعین.



مرحوم آیة الله العظمی آقای آقامیرزا محمدباقر زنجانی و نویسنده

از خصوصیات اخلاقی بنده حسّاسیت به وقت و تحفّظ بر آن بود، بسیار کم میشد وقتی را بدون مطالعه و خواندن و نوشتن بگذرانم و همین موضوع سبب چند امر برای بنده شده بود، یکی آنکه هیچگاه بدون علّت یک روز هم دروس سطح و خارج را ترک نکردم. و دیگری آنکه دائماً به مطالعه کتب مختلف، مجلّات علمی و تحقیقی و هر چه را که شایسته مطالعه و خواندن بود؛ می‌پرداختم و حتی خیلی از مطالب هنری را با مطالعه کتب قدیمه و جدیده و مجلّات مختلف دریافتم. تفریح بنده پس از مطالعه برای رفع خستگی از درس و بحث، تمرین خطّ بود عشق و علاقه به مطالعات مختلفه و حرص بر استفاده از وقت و دستیابی بر مطالبی که نخوانده بودم؛ سبب شد که کمتر تدریس نمایم. غالب ایّام بیش از یک یا دو درس نمی‌گفتم. درسهای تکراری را برای خودم حرکتی دورانی می‌دیدم که انسان سر جای خود در جازده و بجای اول باز می‌گردد. در ابتدای ورود به نجف اشرف شور معنوی و شیفگی درونی از یک طرف و عطش شدید بر تتبّع و اطلاع از کتب و علماء و کتابخانه‌ها از سوئی دیگر و حرص بر اکتساب مطالب تحقیقی و علمی فقه و اصول سببی بود که از ابتدای ورودم به دو نفر کمال علاقه و ارتباط را پیدا کردم. البته علاقه شدیدی به این دو نفر از کرمانشاه پیدا شده بود. با حضور در درس خارج به نفر سوم هم کمال ارتباط، ارادت و علاقه را پیدا کردم، اتصال و ارتباط با این سه نفر در طول حیات مبارکه طیبه‌شان و تا هنگام اقامت حقیر در نجف اشرف ادامه داشت. اولین نفر مرحوم **آیة‌الله امینی** و دومین نفر مرحوم **آیة‌الله حاج شیخ آقابزرگ علامه تهرانی** و سومین نفر مرحوم **آیة‌الله العظمی آقامیرزا محمّدباقر زنجانی رضوان‌الله تعالی علیهم اجمعین**.

نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند خدای عزّوجلّ جمله را بیامرزد

شاید خلاف انتظار عزیزان باشد که من از شرح حال زندگی خود خارج شده و با تفصیلی گسترده شرح حال مفصّلی از این عزیزان بویژه مرحوم **آیة‌الله العظمی میرزای زنجانی** که شرح زندگانی ایشان کمتر نوشته شده است بپردازم؛ ولی وفای حق آنان آنست که من درباره این سه بزرگوار بطوری که در بعضی مجلّات و جاهای مختلف سخن گفته‌ام اکنون آن نوشته‌ها را در این نقد حال بیاورم، شاید سپاسی به

آستان مقدّس آنان باشد.

در اوّلین ترجمه بذکر جمیل مرحوم **آیه الله آقا میرزا محمّدباقر زنجانی** می پردازم خداوندا؛ تو خودت میدانی من وقتی نام این عزیز را می برم چه حالی دارم. این نکات آموزنده و شیرین را برای ثبت در تاریخ و برای آنکه فرزندان ما و آیندگان ما بخوانند و بر ما طلب رحمت و مغفرت نمایند؛ عرض می کنم، زیرا خودم هم اکنون اگر به یک چنین شرح حال هائی ولو مختصر بر بخورم، آنرا با حسرت می خوانم و می اندیشم کجا رفتند آن عزیزان و شمعهای روشن و محفل افروزی که اکنون در دامن سیاه خاک خفته اند.

آیه الله العظمی آقا میرزا محمّدباقر زنجانی (ر) زندگی و تحصیلات

مرحوم **آیه الله العظمی آقا میرزا محمّدباقر زنجانی** ملقب به جمال الدین فرزند محمّد مهدی فرزند احمد در صبحگاه ۲۲ یا ۲۳ رمضان المبارک ۱۳۱۲ هجری قمری در زنجان متولّد و طبق معمول دوران کودکی را بمکتب خانه رفته است. پدرش که از تجّار محترم و بسیار دوستدار علم و علماء بوده است، بسیار مشتاق بوده است که پسرش در سلک علماء و روحانیین درآید. اشتیاق پدر و رغبت کامل فرزند و توفیقات الهی مجتمع گردیده میرزا با جدّیت تمام در حوزه علمیه زنجان مشغول می شوند، مراحل ادبیات را نزد برادر خود شاعر گرانقدر و خطیب توانا مرحوم **شیخ محمّد حسن متخلّص به سعید** به پایان برده سپس مراتب سطوح و خارج را نزد بزرگان آن بلده مبارکه می خوانند. مثل مرحوم حاج شیخ زین العابدین و علامه بزرگوار آقا میرزا عبدالرحیم طارمی و علامه بزرگوار حاج شیخ عبدالکریم خوئینی و علامه ریاضی هیوی آقا میرزا ابراهیم و علامه حاج سید حسن مشهور به ابن القنّاد (قناد زاده) و غیراینان. میرزا در عنفوان جوانی و قبل از تشرف به نجف از مدرّسین جوان و بنام زنجان بوده اند و شاید از مدرّسین رسائل نیز بوده است. بعد از رحلت والدش بالاترین آرزو و وظیفه را زیارت اعتاب مقدسه و استفاده از محضر اعظام و اکابر محقّقین آن دیار دید. بعثتبات عالیات مشرف شد، در هفدهم ماه ربیع

الثانی ۱۳۳۸ بعتبه بوسی مولی الموالی حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام مشرف و پس از چندی بکربلا مشرف و مدتی در درس وقف مرحوم **آیه الله آقا میرزا محمد تقی شیرازی** حاضر شده دوباره بنجف اشرف بازگشت و نزد اساطین عظام آنجا چون شیخ الطائفه سلطان تحقیق و مرکز دائره تدقیق قطب آسمان فقاهت **آیه الله العظمی آقا میرزا محمد حسین نائینی** و سید علماء اعلام و قدوه فقها اسلام مرجع وحید شیعه **آیه الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی** و علامه عصر و شیخ محققین کرام **آیه الله العظمی آقا شیخ ضیاء الدین عراقی** و علامه یگانه روزگار **آقا شیخ اسماعیل مَحَلّاتی** صاحب کتاب انوار العلم و المعرفه حاضر گردید.

اما در میان این جمع استاد اکبر وحید دهر و فرید عصر مرحوم **آیه الله العظمی آقا میرزا محمد حسین نائینی** را اختیار و اختصاصاً مدت ۱۴ سال در بحثهای فقه و اصول ایشان حاضر گردید و از اعظام تلامذه و محققین اصحاب خاص آن مرحوم بشمار آمد، بطوری که مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی شاگردی چون میرزای زنجان را شاهی بزرگ برای عظمت آیه الله نائینی می بیند.

تدریس و آثار آقا میرزا محمد باقر زنجان (ر)

میرزا رحمه الله علیه دوره های متعددی اصول و فقه و مباحث فقهیه را تدریس فرمود و تا پایان عمر بتدریس و افاده و افاضه مشغول بود تقریرات مباحث اصول و فقه استاد بزرگوارش را بتفصیل نوشته است که در ذریعه مذکور است، همچنین تعالیک و حواشی بر کتابهای **رسائل، مکاسب و کفایه** که باز هم در ذریعه مذکور است. **تنقیح القواعد؛** در علم اصول، دوره اصول تدریسی خودشان، مباحث تجارت از اول مکاسب محرمه تا آخر احکام قبض، و این غیر از حاشیه مکاسبی است که در پیش نام بردیم. رسالاتی در اجاره و مضاربه، شرکت، حج و نکاح دارد که شرح استدلالی این مباحث برای کتاب **العروة الوثقی** است. حاشیه های زیادی بر مجلّدات سه گانه **مصباح الفقیه همدانی**، حاشیه بر رساله لباس مشکوک استادش میرزای نائینی، رساله فروع علم اجمالی، شرح ۶۵ مسأله از مسائل خلل کتاب **صلوة عروة الوثقی**، رساله ای در مفاد صحیحة لاتعاد، رساله ای در جواب از سؤال

بعضی ثوابها که بر بعضی مستحبات وعده داده شده است. حاشیه بر کتابهای طهارت، صلاۀ، صوم، زکاة، خمس، حج، مضاربه، شرکت و نکاح از عروة الوثقی. رساله استدلالی فروع عالم اجمالی و حدیث لاتعدادشان را بنده برای خودم استنساخ نمودم. امیدوارم روزی برسد که تألیفات میرزا بچاپ برسد؛ تا همگان مستفیض شوند.

سیره و سیمای استاد

میرزا قامتی میانه بالا، استوار و قیافه‌ای موزون نورانی و ملکوتی داشت، ذهنی وقاد و در مطالب علمی دقیق بود. بسیار بی‌آزار، باصفا، سلیم‌النفس، بی‌هوی ظریف و شوخ بودند. بسیار رقیق‌القلب و سریع‌التأثر بود و بمجرد شنیدن صدای مصیبت اشک در چشمش جولان می‌زد. علاقه‌ای عجیب به ائمه اطهار و خاندان نبوت داشت. همه آقایان فضلائی که نجف اشرف بوده‌اند؛ میدانند که ایشان روزهای پنجشنبه صبحها روضه داشتند و به دست مبارکشان چای برای حاضرین که همه از علمای اعلام و افاضل طلاب بودند؛ می‌ریختند و چه بسیار که بنده در همان مجلس روضه کنار ایشان نشسته و چای دست نازنینشان را نوشیده‌ام. میرزا خیلی از طنزهای علمی و شوخیهای لطیف و مؤدبانه خوششان می‌آمد و در آن مجلس چون خیلی صبحتهای شیرین و علمی می‌شد و غالباً بنده ناچیز حاشیه طنز مانندی می‌زد؛ میرزا خیلی خورسند شده و می‌خندیدند، و لذا خیلی مایل بودند که بنده پیش ایشان بنشینم گرچه قابل نیستم عرض کنم ولی آن مرحوم بی‌اندازه نسبت به بنده علاقمند بودند. نه تنها نسبت به بنده بلکه نسبت به هر طلبه‌ای که می‌دیدند با صفا و وفا و محققانه درس می‌خواند و به وظائف خود اشتغال می‌ورزد، علاقه داشتند. از همین جهت هم بود که درس میرزا سی چهل نفر از طلاب محصل برگزیده خوب حوزه را شامل می‌شد، گوئی آنها را دانه دانه برای میرزا انتخاب کرده‌اند. شاید وجود این نوع محصلین سبب بود تا طلبه‌ای که اهل درس بحث و تحقیق و تتبع نبود نتواند در درس میرزا جلوه‌ای بکند. واقعاً اکنون این کلمات را می‌نویسم، حالت عجیبی دارم نمی‌دانم، چطور آن علاقه و عشق و

سوزی را که نسبت به میرزا در می‌یابم بیان کنم. بعد از گذشت بیست و شش سال از وفات ایشان گوئی دلم برای او پرپر می‌زند. عجیبی نیست، همین حالت را من در حال حیاتش نسبت به او داشتم. قابل نیستم عرض کنم که این محبت و عشق و علاقه دو طرفه بود. ایشان هم بارها در غیبت بنده به همین نحو نسبت به بنده اظهار لطف و بزرگواری فرموده بود.



شادروان آیة‌الله میرزا محمدباقر زنجانى - نویسنده

و باز هم با کمال خجالت لطفی بزرگوارانه و خلقی کریمانه از آن مرحوم نقل می‌نمایم:

آخرین لطف و اولین اجازه

روزی به بنده فرمودند؛ شما چه وقتها منزل هستید، عرض کردم، فرمایشی دارید فرمودند: کار مختصری دارم و میل دارم در منزل خدمت شما برسم، عرض کردم. هر وقت مایل باشید بنده خدمتگزار شما هستم، فرمودند: عصر پنجشنبه خدمت میرسم، تشریف آوردند و مدت بیست دقیقه‌ای یا کمتر نشستند و پس از

صرف جای برخاستند و پاکتی را روی تشکی که نشسته بودند؛ گذاردند. خجالت کشیدم عرض کردم، آقای میرزا پاکت را جا گذاشتید. چون دیدم آن را با التفاتی خاص به روی تشک گذاردند. تا درب منزل به مشایعت ایشان رفتم و سپس به اطاق بازگشتم، پاکت را گشودم، دیدیم آخرین لطف و محبتی را که می توانست و در قدرت داشت در حق بنده ابراز داشته و اجازه اجتهاد مفصلی نوشته و در پاکت نهاده به نفس نفیس گرامیش تا منزل ما آورده بود. یک وقتی شبیه چنین عملی را هم از میرزای نائینی درباره خودشان نقل می فرمودند.

حدیث معرفت عقد القلب و عدم اظهار

یک وقت راجع به آنکه انسان مطلبی را می داند که چنین است اما هیچگاه بر او عقد القلب ندارد؛ به شوخی عرض کردیم چگونه می شود؟ فرمود: رضا شاه شانزده سال شاه بود و می دانستیم ولی یک لحظه هم بر او عقد القلب نداشتیم.

جناب عشق را در گه بسی بالاتر از عقل است

بمناسبت این شوخی حکایتی را که شاهد تقوای میرزا و انزجار ایشان از دستگاه ظلم و جور و از اعانت بر ظلم و جور است، از ایشان نقل کنم. فرمودند: در زمان سلطنت رضاخان و برداشتن عمامه میل کردم برای زیارت اقوام و خویشان و نزدیکان سفری به زنجان کنم. کنسول ایران در نجف زنجان بود و خیلی نسبت به من اظهار ارادت می نمود روزی این مطلب را با او در میان گذاردم، گفت آقای میرزا اگر اجازه اجتهادی داشته باشید. بنده رو نوشت آن را ضمیمه پرونده نموده و گذرنامه با عمامه بشما می دهم تا بتوانید به راحتی به ایران سفر کنید. فرمودند من به مدرسه آمده اجازه اجتهاد میرزای نائینی را برداشته به کنسولگری رفتم، کنسول بلند شد و خیلی تواضع کرد و گفت: چند دقیقه ای به من مهلت دهید این چند سطر را بنویسم بعد خدمت شما هستم در چند دقیقه که او مشغول کارش بود، ناگهان در

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله واهل بيته الطيبين الطاهرين وانشاء الله
على اعدائهم جميعا من ان ياتيهم الدين وبقوله فان قوة الحق المعظم جبال العالم خوار في الحق
السيد اسند العالم الى المصنف خمسة في فصوله علامه كن هو سلام الله عليه من الحق النجوى المكرات هو الامام
وقته ثم وانشاء الله قد عرف برهانه طه من دره وطلا صاعا من عزة جوار جده من الموالى
سيد المدح من ايام الحقين بر المصنف على اعظم المصطفى وبعده الى اهل البيت الطيبين الطاهرين صلوات
الله على النبي في كمال العلم والبرية وتكلم الله في الحق وحقه من حيث هو سيد العالم
في علمه وسخا ومنه وحقه ما في حقه وحقه من حيث هو وحقه من حيث هو وحقه من حيث هو
حقه من حيث هو وحقه من حيث هو وحقه من حيث هو وحقه من حيث هو وحقه من حيث هو
انما تسميه في سائر النظم وحقه من حيث هو وحقه من حيث هو وحقه من حيث هو وحقه من حيث هو
على راس برهان الكمال في كمال العلم والبرية وتكلم الله في الحق وحقه من حيث هو سيد العالم
مؤدبه بطلوع الدار الله اقره عليه بذلك لا اقره عليه وانه اقره عليه بذلك لا اقره عليه
على اولاده به وطلوع وجه الله عليه بطلوع من اقره عليه في اقره عليه في اقره عليه في اقره عليه
القدر اقره به في علومه واما المقدر ان يكون المقدر في سطره في شرح المقدر وانه واما المقدر
ان يترك المقدر في سطره وانه واما المقدر في سطره وانه واما المقدر في سطره وانه واما المقدر
جميع الحق عليه انه في سطره وانه واما المقدر في سطره وانه واما المقدر في سطره وانه واما المقدر
با لقلب الله في سطره وانه واما المقدر في سطره وانه واما المقدر في سطره وانه واما المقدر
والوانه واما المقدر في سطره وانه واما المقدر في سطره وانه واما المقدر في سطره وانه واما المقدر
المصنف في سطره وانه واما المقدر في سطره وانه واما المقدر في سطره وانه واما المقدر
در صرح اقره به في علومه واما المقدر في سطره وانه واما المقدر في سطره وانه واما المقدر
العلماء المدح وانه واما المقدر في سطره وانه واما المقدر في سطره وانه واما المقدر
السلام عليه وانه واما المقدر في سطره وانه واما المقدر في سطره وانه واما المقدر



قلب من بارقه‌ای الهی افتاد که سزاوار نیست من برای سفری اجازه و دستخط شریف رئیس اسلام و مسلمین مثل میرزای نائینی را به یک نفر ریش تراش عون الظالم بدهم. چند دقیقه‌ای نشستم و سپس بلند شده خداحافظی کرده هر چند کنسول اصرار کرد که بفرمائید کار شما را درست کنم. گفتم: چیزی بخاطرم رسید. اگر تصمیم قطعی گرفتم؛ خدمتان می‌آیم، بیرون آمدم و دیگر بانجا باز نگشتم. و میرزا بعد از تشرف بسال ۱۳۳۸ هجری قمری تا سال وفاتشان ۱۳۹۴ قمری هیچگاه بایران باز نگشتند. مرحوم میرزا علاقه عجیبی به خاندان ائمه اطهار و بویژه آقا امیرالمؤمنین داشتند و تا آن هنگام که می‌توانستند حرکتی نموده و بیرون تشریف بیاورند هیچ شبانه‌روزی زیارت ایشان ترک نمی‌شد.

وعده دیدار و وصال

وفات مرحوم میرزا هم برای بنده خیلی شگفت‌آور بود. زیرا همان طور که عرض شد میرزا به آقا امیرالمؤمنین علیه آلاف صلوات المصلین بی‌اندازه علاقه داشت. اتفاقاً وفات ایشان هم در صبحگاه بیستم ماه مبارک رمضان و دفن آن جناب هم در شب بیست و یکم ماه مبارک اتفاق افتاد. مرحوم میرزا در فجر روز دوشنبه ۲۰ ماه مبارک رمضان ۱۳۹۴ بعد از ادای فریضه صبح به خواب استراحتی می‌روند. اهل خانه می‌بینند میرزا تا نزدیکیهای ظهر بیدار نشدند به خیال آنکه ایشان را بیدار کنند به اطاق ایشان می‌روند و می‌بینند میرزا بعد از ادای فریضه صبح در خواب راحتی به راحت ابدی رفته است. فوت میرزا موجی از اندوه و غم در نجف و در میان طلاب حوزه پدید آورد؛ جمعیت زیادی از طلاب و اهل علم با شانزده ماشین جنازه مبارک ایشان را به کربلای معلی برده و در نهر علقمی غسل می‌دهند و با تشییع مفصلی در کربلاء و تجدید زیارت حرمین شریفین حسینی و عباسی به نجف مراجعت و فردای آن روز با تشییع بسیار عجیبی با شرکت بزرگان و علماء و طلاب و اهالی نجف در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان که مصادف با چهلم رحلت مرحوم آیه‌الله شاه‌رودی بوده پیکر مطهر ایشان را به صحن امیرالمؤمنین منتقل می‌کنند و در مقبره آیه‌الله قمی و در کنار قبر مطهر ایشان و قبر مطهر شیخ الشریعه

اصفهانى به خاک مى سپارند. شانزده روز بعد هم مرحوم آیه الله فقیه و محقق عالقدر آقا شیخ حسین حلی نیز به دار باقی شتافتند و بدین ترتیب در عرض ۵۰ شب سه تن از اعلام تلامذه میرزای نائینی قدس سره؛ آیه الله العظمی آقا حاج سید محمود شاهرودی و آیه الله العظمی آقا میرزا محمد باقر زنجانی و آیه الله العظمی آقا شیخ حسین حلی به دیار باقی شتافتند رضوان الله تعالى علیهم اجمعین
تو رفتی و خیالت ماند در دل چنان کز کاروان آتش بمنزل

آیه الله علامه عالقدر امینی (ر)

اکنون با توفیق حضرت حق متعال به ذکر خیر نفر دوم یعنی مرحوم آیه الله علامه عالقدر امینی اعلی الله تعالی مقامه الشریف پردازم. در کیهان فرهنگی شماره ۱۴ اردیبهشت ۱۳۶۴ در مصاحبه با بنده، آنجا از ایشان بمقدار گنجایش گفتاری داشته‌ام. همچنین در ویژه نامه‌ای که از طرف روزنامه رسالت بنام «یاد نامه علامه امینی» در یکشنبه ۱۲ تیر ۱۳۶۷ منتشر شده است، باز هم از بنده مقاله‌ای بچاپ رسیده است و بنده چنین صلاح دیدم همان مقاله «یاد نامه علامه امینی» را در این جا بیاورم.

یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود	دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود
در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز	چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود

گریه‌های امینی ترا برد

ذکر جمیل علامه عالقدر آیه الله امینی که در افواه عوام و خواص افتاده وصیت عظمتش که بشرق و غرب رفته بالاتر و والاتر از آن است که بزبان این بنده کم مایه بازگو شود. اما این خود برای من توفیقی و عنایتی الهی است. سخن درباره آن بزرگمرد چه بسیار گفته‌اند، اما آن قدر گفتمانی مانده است که نیازی ببازگو کردن گفته‌ها و تکرار مکررات نیست.



علامه عالیقدر آیه الله امینی

نوشته انسانی باید منتج نتیجه‌ای جدید و مفید فایده‌ای نو و نگفته باشد. خداوند را سپاسگزارم که «همه قبیله من عالمان دین بودند» اما از آن وقت که دست راست و چپ خود را شناختم در عالم نور، تقوی، علم، توجّه بخدا و عرفان مرحوم پدرم افتادم از او چه بگویم که سرتاپا و در همه حال مردی خدائی بود و نشست و برخاستش همه خدائی بود من در مدّت عمرم کسی را ندیدم مثل او نماز بخواند. از

معاشرت با او غرق عالمی بودم بیرون از دنیای آنان که در اطراف من برفت و آمد بودند؛ حتی افراد خانواده. بهترین درسها را بمن داد و من بیشتر دروس سطحم را نزد او خواندم. اما کثرت رفت و آمد علاقمندان مرحوم پدرم در منزل مانع بزرگی برای درس و بحث من بود و در فکر بودم که بنجف اشرف هجرت کنم. چه بسیار کتب عربی و اسلامی را دیده بودم و حتی قصائد بزرگ عربی را اعراب گذاری می کردم. اغلب بزرگانی که در سر راه خود از نجف می آمدند یا بنجف می رفتند بواسطه مرحوم والدیم زیارت می کردم یکروز بمن گفتند:

آقائی از نجف بکرمانشاه آمده است و در مسجد معتمد منبر می رود و چنین و چنان است. بزیارتش رفتم و با او نماز ظهر و عصر را خوانده مقابل منبرش باستمع نشستم. چه جمالی و چه کمالی، چه حالی و چه شوری، چه چشمانی نافذ و اشکریز که گوئی چشمه فیض خدا است. برای اولین بار میدیدم که کسی از سر تا پا در التهاب و عشق ائمه طاهرین می سوزد و چشمها چون کاسه خون اشک خونین می بارد. برای اولین بار دیدم که کسی در محضر عالم و عامی بی هیچ پروائی در مظلومیت امیرالمؤمنین ناله می کند و با صدای بلند و غرای خود گریه سر می دهد چنان شیفته حالت او شدم که چند ماهی بعد از رفتنش طاقتم طاق شد گفتم؛ هر چه باداباد قاقاق هم شده است باید بنجف بروم آنجا سرزمین امینی پرور است. بهنگام رفتنم مادرم که چون ابر بهاران بر من می گریست و در فراق من چاره جوئی می کرد، فرمود: برو می دانم **گریه های امینی ترا برد**. بله امینی از کرمانشاه رفت ولی «نوجوانی را مسلمان کرد و رفت» بدنبال او رفتم و صد رحمت بر صائب تبریزی فرستادم؛ که گفته است:

این ندا می رسد از رفتن سیلاب بگوش

که در این خشک ممانید که دریائی هست

امینی چه حالی داشت و چه شوری و اکنون از او چه بگوئیم. دیگران چیزها گفته اند خاندان و تبارش را ارج نهاده اند. تاریخ حیاتش، زادگاه و ولادت، درسها، اساتید، اجازات تقاریظ، صفات و امتیازات ظاهری و باطنی او، مقام علمی، طاقت و توان، زحمت و تفحص و اجتهاد او، تألیفات، سفرها، کارها،

خدمات او و بالاخره رحلت او بتفصیل نوشته‌اند و ای کاش مجالی بود تابنده کمترین دوباره طرحی نو دراندازد و آن بزرگ مرد را دوباره با همان گفته‌ها تعظیمی شایسته و تکریمی در خور نماید باشد که با طرزی دیگر همان گفته‌ها بازگو شود و شوری و وجد و حالی نو پدید آید، افسوسا که مجالی نیست و شاید توفیقی نیست والا: «معنی توفیق غیر از همت مردانه چیست» باری اگر توفیق تألیف کتابی نیست توفیق نوشتن مقالی هست، گزافه گوئی و سخن بی مسؤولیت و بی تعهد گفتن شایسته وارسنگان و مراقبان نیست. علامه بزرگوار ما سترگ مردی بود که گوئی خدای متعال با منت عظیم خود او را بکمالات ظاهری و باطنی آراسته است، قامتی رسا و استوار و چهره‌ای نورانی و ملکوتی، ملکاتی عالی و صالح و نفسانیاتی بسیار طاهر و مقدس که گوئی باگذشت زمان و طول مراقبت و تفانی در کار و دوام حضور از عالم دیگری شده است. فکر و ذکرش، حواس و ذوق و شوقش غرق در عالم اسلام و ائمه طاهرین بود، او براستی در عالم اسلام و ائمه طاهرین ذوب شده بود. دلخوش بتقدیر و تعریف و تمجیدهایی که نثار او می‌شد نبود و گوئی با این همه کوشش و خدمت مداوم مدام بدین می‌اندیشید که «تا چه قبول افتد و که در نظر آید» همه او را بزرگ مردی در عالم اسلام و تاریخ میدیدند، مجدد آثار و خواطر سلف صالحینش می‌دانستند، اما او خود گوئی غرق در شهودی دیگر است.

آنکه آن همه الطاف و عنایات را دیده بود؛ حق داشت که آن همه بکاء و گریه و راز و نیاز را داشته باشد. این بنده وقتی در کیهان فرهنگی عرض کرده‌ام؛ که مکرر شد بنده در هنگامی که در ایوان مطهر مشغول خواندن اذن دخول بودم، صدای گریه آن مرحوم را که در حرم مطهر مشغول دعا خواندن بود؛ می‌شنیدم، صدای ایشان از حرم و رواق مطهر گذشته به بیرون می‌آمد.

وقتی از سفری بایران بنجف اشرف بازگشته بود شبانگاه طلاب بدیدن ایشان آمده بودند و بهمین مناسبت در منزل آن عزیز مجلس روضه‌ای بود، شیخ عبدالوهاب کاشی در اول منبرش با آن آوای ملکوتی و نوای دلنشینش شروع کرد بخواندن خطبه ششقیه بمجرد شروع در خواندن خطبه صدای گریه آن بزرگوار بلند شد. از خواندن و نوای او، گریه عجیب علامه امینی و سایرین چنان شور و

التهاب عجیبی دست داد که بقول سعدی: «حالتی رفت که محراب بفریاد آمد» هیچگاه آن مجلس و طنین صدای گریه آن بزرگمرد که گریه‌اش هم مردانه و با صلابت بود؛ فراموش نمی‌کنم این گریه‌ها و شورها مخصوص مجلسی نبود، او همیشه در این سوختن‌ها و شورها بود. امینی در اوج شیفتگی‌اش گاه در هنگام مطالعه و تفحص در تاریخ چنان امیرالمؤمنین را مظلوم می‌دید که با صدای بلند از بیرونی منزل بگریه می‌افتاد که صدایش باندرون منزل می‌رسید. حالت بکاء و التهاب درونیش در ایام عاشورا و حضورش در مجالس روضه بخصوص اگر روضه حضرت زهرا علیهاالسلام را می‌خواندند که دیگر گفتنی نیست در روز عاشورا با پای برهنه بمجلس عزای حسینی در حسینه بوشهریهای نجف اشرف آمد و فرش را بکناری زده و روی زمین نشست و بمجرد نشستن نهیب و گریه‌اش بلند شد.

نکته‌ای دیگر را برای ثبت در تاریخ آیندگان می‌نگارم:

او از آن باده‌کشان بود که دریازده بود

آقازاده محترم ایشان؛ استاد جلیل‌القدر حاج شیخ رضا امینی فرمودند؛ والد م که در تهران مریض و روی تخت خوابیده بودند فرمودند: رضا من این داغ و عقده دلم را از کربلا نگشوده‌ام، من برای سیدالشهداء گریه سیری در عمرم نکردم، با خداوند پیمان بسته‌ام که اگر خوب شدم پنج سال در کربلا ساکن شوم، شاید گریه سیری بکنم و این عقده دلم را به پایان برم، ولی رحلت معهود به ایشان این مجال را نداد، گویا دیگر سیدالشهداء از محبتی که به او داشت راضی به این همه سوز و گداز و سوختگی و گریه او نشد.

غیرت و حمیت او در راه دین و در اعتلاء عظمت و قداست ائمه طاهرين سبب بود تا از راست آمدن و راست رفتن بیهوده خیلها که ککشان نمی‌گزید رنج برد حیفش می‌آمد که پشت غلاف کتاب الغديرش هم بی حکمت و خدمتی باشد. وقتی پشت جلد یکی از مجلداتش اشعاری چاپ کرده بود که معنای دو بیتش این بود. اگر شمشیرت کشنده و برآ نیست بچه کارت می‌آید آن را بده تا برایت دستبند و خلخال درست کنند. بدین وسیله رنج خود را از راحت طلبان و تن‌آسایان ابراز

می داشت. چه خوب می گوید صائب رحمه الله علیه:

ز زهد نیست بمیخانه گر نمی آیند هلاک بستر گرمند و مرده خوابند

ساغری دیگر و راهی به کوی آشنایی

قصه ای از حالات و خوابی از ایشان نقل کنم. قصه را قبلاً در کیهان فرهنگی شماره دوم سال دوم اردیبهشت ۶۴ عرض کرده ام و مایلم باز هم بازگو، کنم شاید دل خوانندگان دیگری روشن و نورانی گردد. فرمودند: وقتی الغدیر را می نوشتم خیلی مایل بودم کتاب الصراط المستقیم را هم بینم - الصراط المستقیم تألیف شیخ زین الدین ابی محمد علی بن یونس عاملی بیاضی است که آن وقت به چاپ نرسیده بود و بعدها توسط کتابخانه مرتضوی در تهران چاپ شد - فرمودند: شنیده بودم نسخه خطیش در نجف نزد شخص معهودی است، خیلی مایل بودم ایشان را دیده و تقاضا کنم کتاب را بامانت بدهند که مطالعه نموده و سپس مسترد دارم. یک شب اوائل مغرب که می خواستم به حرم مطهر مشرف شوم، دیدم آن شخص معهود با یکی دو نفر اهل علم دیگر در ایوان مطهر نشسته و مشغول صحبتند. خدمت ایشان رفتم و بعد از احوال پرسی تقاضای خود را اظهار کردم؛ عذرهایی آورد، من گفتم اگر می خواهی به من امانت ده و اگر نمی شود؛ به بیرونی منزلت آمده همانجا مطالعه می کنم و اگر این را هم قبول ندارید در دالان منزلت نشسته مطالعه می نمایم. گفتند: خیر نمی شود. آخر الأمر آن شخص گفت شما هیچگاه این کتاب را نخواهید دید، آقای امینی فرمودند: مثل آنکه آسمان را بر سر من زدند. نه از آن جهت که او قبول نکرد، بلکه از مظلومیت آقا امیرالمؤمنین. به حرم مشرف شدم و خطاب به آن حضرت عرض کردم چقدر شما مظلومید، یکی از ارادتمندان و شیعیان شما کتابی را در فضائل و حقانیت شما نوشته و یکی از ارادتمندان و خدمتگزاران شما هم می خواهد بخواند و به دیگران برساند، این کتاب پیش یکی از شیعیان و ارادتمندان شما و در محیط شیعیان شماسست و در کنار قبر مطهرت اما باز هم او از این کار ابا دارد. برآستی که مظلوم تاریخ و قرنهایی. آن مرحوم فرمودند؛ حال گریه عجیبی داشتم بطوری که تمام بدنم تکان می خورد. ناگهان در قلبم افتاد که فردا صبح به

کربلا برو، به مجرد خطور این خطاب در قلبم دیدم حال بکاء از میان رفته و یک شادابی مرا گرفته هر چه به خودم فشار آوردم که به آن حال خوش و گریه و درد دل ادامه دهم، دیدم هیچ نمی توانم و بکلی آن حال رفته و تنها یک مطلب در دل من جایگزین شده است که به کربلا برو، از حرم مطهر بیرون آمده به منزل آمدم صبح به اهل منزل گفتم؛ قدری صبحانه بمن بدهید می خواهم به کربلا بروم گفتند؛ چرا وسط هفته می روید و شب جمعه نمی روید. گفتم: کاری دارم به کربلا آمدم و یکسر به حرم مطهر حسینی مشرف شدم. در حرم مطهر به یکی از آقایان محترم اهل علم برخورددم. خیلی محبت و احوالپرسی کردند، گفتند: آقای امینی چه عجب وسط هفته به کربلا آمده اید - زیرا رسم علما آن بود که پنجشنبه ها مشرف شوند تا زیارت شب جمعه را درک کنند - گفتم کاری داشتم. گفت آقای امینی ممکن است از شما خواهشی بکنم، گفتم: بفرمائید. گفت: مقداری کتب نفیس از مرحوم والدکم باقی مانده که بلا استفاده مانده و تقریباً محبوس است، بیائید ببینید اگر چیزی به درد شما می خورد امانت ببرید و بعد برگردانید، گفتم: کی بیایم گفت: من امروز کتاب را بیرون آورده مهیا می کنم، جناب عالی فردا صبح برای صرف صبحانه به منزل ما تشریف بیاورید، هم صبحانه صرف کنید و هم کتابها را ملاحظه بفرمائید قبول کردم و رفتم، مقدار بیست و چند جلد کتاب به روی هم گذارده بود من تا نشستم دست دراز کردم و اولین کتاب را که برداشتم دیدم نسخه ای بسیار پاکیزه، نفیس و مجدول از کتاب **الصراط المستقیم** است، حالت گریه شدیدی بمن دست داد، صاحبخانه علت را جویا شد، من جریان قضیه کتاب را در نجف نقل نمودم، ایشان هم از لطف الهی به گریه افتادند. کتاب مذکور و چند جلد کتاب نفیس دیگر را به امانت دادند و مدت سه سال نزد من بود تا بعد از رفع حاجت به شخص مذکور رد کردم.

خداوند چگونه شمر را عذاب می کند؟

وقتی دیگر برای بنده نقل فرمودند؛ که مدت ها فکر می کردم خداوند متعال چگونه شمر را عذاب و جزای آن تشنه لبی و جگر سوختگی حضرت سیدالشهداء ابی عبد الله الحسین را چگونه می دهد. شب هنگامی خواب دیدم؛ آقا امیرالمؤمنین

در صحرائی بسیار خوش آب و هوا روی صندلی نشسته و منهم خدمت آن جناب ایستاده‌ام؛ دو کوزه نزد ایشان بود؛ فرمودند:

این کوزه‌ها را بردار و برو از آن جا آب بیاور. اشاره بمحلی فرمودند که بسیار باصفا و طراوت بود، استخری پر آب و درختانی بسیار با طراوت در اطراف آن بود که صفا و تلالو آب و طراوت و شادابی درختان قابل بیان و وصف نیست، کوزه‌ها را برداشته و روی آن محل نهادم، آنها را آب نموده حرکت کردم تا بخدمت آقا امیرالمؤمنین باز گردم، ناگهان دیدم هوا رو بگرمی نهاد و هر آن گرمی هوا و سوزندگی صحرا بیشتر می‌شود، دیدم از دور کسی رو بمن می‌آید و هر چه او بمن نزدیکتر می‌شود؛ هوا گرمتر می‌گردد، گوئی همه این حرارت از آتش اوست، در خواب بمن الهام شد که او شمر قاتل حضرت سیدالشهداء است، وقتی بمن رسید، دیدم؛ بقدری هوا گرم و سوزان شده است که قابل تحمل نیست. آن ملعون هم از شدت تشنگی بهلاکت نزدیک شده بود، رو بمن نمود که از من آب بگیرد، من مانع شدم و گفتم اگر هلاک هم شوم نمی‌گذارم از این آب قطره‌ای بنوشد؛ حمله شدیدی بمن کرد و من ممانعت می‌نمودم دیدم الان کوزه‌ها را از دست من می‌گیرد، آنها را بهم کوبیدم کوزه‌ها شکسته و آب آنها بزمین ریخت. چنان آب کوزه‌ها تبخیر شد که گوئی قطره آبی در آنها نبوده است، او که از من ناامید شد رو باستخر نهاد من بی‌اندازه غمگین شدم که مباد آن ملعون از آب استخر نوشیده سیراب گردد، بمجرد رسیدن او به استخر چنان آب استخر ناپدید شد که گوئی سالهاست یک قطره آب در آن نبوده است. درختان هم در کمال خشکی شد، از استخر مأیوس شده و از همان راه که آمده بود؛ بازگشت هر چه دورتر می‌شد هوا رو بخوبی و خوشی و درختان و آب استخر بطراوت و شادابی اول بازگشتند. بحضور حضرت امیر شرفیات شدم فرمودند، خداوند متعال این چنین آن ملعون را جزاء و عقاب می‌دهد، اگر یک قطره از آب آن استخر را هم می‌نوشید؛ از هر زهری تلختر و از هر عذابی برای او دردناکتر بود و بعد از این فرمایش از خواب بیدار شدم.

غروب جسمانی خورشید

علامه بزرگوار ما از کثرت کار و کوشش و تفانی در خدمت و تفحص و کتابت و تألیف کتاب ارزنده و بی نظیر الغدیر بالاخره در جمعه ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۹۰ مطابق با ۱۲ تیر ماه ۱۳۴۹ قریب باذان ظهر برحمت ایزدی و عنایت و الطاف ائمه طاهرین پیوست. جنازه مبارک ایشان را بعد از چند روز بنجف اشرف منتقل و با تشییع مفصلی در سردابه مخصوص جنب کتابخانه مبارک امیرالمؤمنین مدفون و گنجینه گرانباری در کنار گنجینه گرانبار دیگری آرامش یافت. در هنگام دفن و در کنار قبر مطهر ایشان هم خود حقیر حاضر و ناظر بودم. خداوند درجات عالیّه او را آن بآن باز هم متعالی و افزون فرماید که تا نام و نور امیرالمؤمنین در عالم وجود است نام امینی و امثال او جاودانه و درخشان خواهد بود.

سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَلَدَ وَ يَوْمَ مَاتَ وَ يَوْمَ يَبْعَثُ حَيًّا سَعِيدًا

سیره حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی در سیمای فرزاتگان

اکنون وقت آنست که بترجمه سؤمین نفری که با ایشان کمال علاقه را داشتم و ایشان هم همینطور با بنده کمال علاقه را داشتند پردازم و آن مرحوم محقق و یحاثه بی نظیر قرن حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی معروف بصاحب الذریعه اند.

چند سالی قبل برنامه صبحگاهی جمعه ها بنام «سیمای فرزاتگان» که بعد از اخبار ساعت ۷ تا ۷/۵ است از حقیر تقاضا نمودند که صحبتی درباره این بزرگمرد داشته باشم. بنده با اینکه کمتر از این برنامه ها را قبول می کنم، ولی بواسطه خوابی که شب قبل دیده بودم فوراً قبول نمودم و آن خواب این بود؛ خواب دیدم که در باغی بسیار مضافاً با درختان پر طراوت و گلهای زیبایی که حقیقه انسان از وصفش عاجز است و در حقیقت همان بهشت برین بود، این بنده در خدمت مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ در آن باغ هستم و کسی دیگر نبود و کتابخانه بسیار بزرگ و مفصلی هم در آن باغ بود. بنده و ایشان بگفتگوهای علمی و تحقیقی مشغول بودیم. باندازه ای در خواب از محضر و حضور ایشان خورسند و خوشحال بودم که برآستی

قابل بیان نیست و از عجائب آنکه من در خواب همین عشق و علاقه ایشان را بخودم احساس می نمودم باین معنی که گویا من در خاطر و قلب ایشان جای گرفته ام. در آن حال از خواب بیدار شدم. صبح بهنگام صرف صبحانه برای خانواده گفتم: من در این چند روزه ابداً بفکر حاج شیخ نبوده ام، چنین خوابی دیده ام و یقیناً خیر و بشارتی از حاج شیخ برای مادر راه است. بعد از صرف صبحانه بنده باطاق خودم بمنزل بیرونی آمدم، ساعت ده صبح بود که تلفن زنگ زد برداشتم آقائی فرمودند. حاج آقا ما از صدا و سیمای تهران با شما تماس می گیریم، اگر اجازه بفرمائید؛ بیائیم خدمتان تا صحبتی درباره مرحوم آقای حاج شیخ آقا بزرگ برای برنامه سیمای فرزندگان صبح جمعه داشته باشیم. من واقعاً بی اندازه متوجه این لطف الهی شدم که دیشب در خواب بمن الهام شده بود. فوراً قبول کردم و یقین کردم که این برنامه مورد رضا و قبول خاطر مبارک ایشان است. اکنون گرچه سخن ما در این نوشته بطول می کشد، اما صلاح دانستم همان گفته ها را اینجا بیاورم.

بدون شک هر کسی که سرو کاری با کتاب و کتابخانه و کتابشناسی و تراجم بزرگان و معرفه الکتب آنان داشته باشد با نام شیخ آقا بزرگ آشناست. دیگران هم که نام بزرگان و عالمان بزرگ معاصر بگوش آنان خورده است، بی شبهه نام حاج شیخ را شنیده اند. در شرح حال ایشان، علماء نویسندگان، خانواده آن مرحوم ترجمه حال ایشان را هر کس بمقداری که در وسع او و وسع کتابش، مقالش، نوشته اش بوده است بیان کرده اند و. اینک ما هم مختصر ارادتی بآستان مقدس آن مرحوم نموده که فرمود: **مَنْ وَرَّخَ مُؤْمِنًا فَكَانَ أَحْيَاءَ** هر که تاریخ مؤمنی را بنویسد مثل آنکه او را زنده کرده است. (سفینه البحار - ماده و رخ)

احوال و آثار

نام اصلی مرحوم حاج شیخ محمد محسن ملقب به آقا بزرگ به همنامی با جد بزرگش حاج محسن متولد ۱۱ ربیع الاول ۱۲۹۳ محل تولد کوی پامنار تهران وفات ۱۲ اسفند ۱۳۴۸ موافق با جمعه ۱۳ ذی الحجة الحرام ۱۳۸۹ قمری مدت عمر شریف و پر خیر و برکتش حدود ۹۶ سال. در هفت سالگی بمکتب و در ده سالگی

معّم و در ۲۲ سالگی یعنی در ۱۳۱۵ هجری قمری و درست در هفدهم شعبان و برای بار دوم وارد نجف اشرف شد و زندگی نوینی که بشارت از اقامت دائمی او در عتبات عالیات می‌داد، آغاز نمود از این سال بتدریج نزد اساتیدی بزرگ چون؛ **آخوند خراسانی ملاّ محمد کاظم صاحب کفایه** و علامه بی‌نظیر قرون اخیر **حاج میرزا حسین نوری اعلی الله مقامه** صاحب کتاب **شریف مستدرک الوسائل** و کتابهای بسیار مفید و پر فائده دیگر مخصوصاً کتاب **شریف دارالسلام** که حقیقه کتابی بسیار ارزنده و شریف است. **فیها ما تشتهی الانفس و تلذالاعین**، بعضیها که نخوانده قضاوت می‌کنند و اصولاً سر و کاری با بعضی حرفها و حالتها و مقامات ندارند، فوراً می‌گویند؛ کتابی درباره خواب و خوابهاست، خدا کند انسان این مقامات و حالات را انکار نکند که با انکار راه تقرّب و حضور در این عوالم بروی انسان بسته می‌شود، در هر صورت باز هم نزد اساتیدی دیگر چون **مرحوم ملا علی نهاوندی** صاحب کتاب **تشریح الاصول** و **مرحوم علامه متقی بزرگوار** صاحب مقامات عالیّه **حاج سید مرتضی کشمیری** و **علامه متقی بکاء** **مرحوم حاج سید احمد حائری تهرانی** که **مرحوم حاج شیخ همیشه متذکر حالات و گریه‌های ایشان و خدمات آن سید بزرگوار** نسبت بمادرش بود و نیز نزد **مرحوم شیخ محمد طه نجف** صاحب کتاب **رجال و شیخ علی خاقانی** صاحب کتاب **رجال و شیخ محمد علی آل طغان بحرانی** و **مرحوم میرزا محمد علی چهاردهی رشتی** صاحب **شرح قبله شرح** **لمعه و سید محمد علی شاه عبدالعظیمی** و **سید محمد کاظم یزدی** صاحب **العروه** و **میرزا محمد تقی شیرازی** و **شیخ الشریعه اصفهانی** و **علامه رجالی متبحر سید ابوتراب خوانساری** و **شیخ علی کاشف الغطاء** پدر بزرگوار **علامه حاج شیخ محمد حسین کاشف الغطاء** و بخصوص بمؤنست **سید العلماء العاملین سید حسن صدر** و **شیخ موسی بن جعفر کرمانشاهی** و سایرین حضور تلمذ و استفاده پیدا نمود از اغلب این اعلام باضافه اعلام دیگری چون؛ **سید ناصر حسین لکهنوی** فرزند صاحب **عیقات** **علامه مجاهد میرحامد حسین** و از علماء اهل سنت مدینه الرسول و مکه معظمه و قاهره کسب اجازات روایت و حدیث کرد و خود نیز باعلام عصر و بزرگان و مراجع تقلید، محققین و متبیین و باحثین و کتاب باختلاف درجات و

مراتب نیز اجازه فرمود.

استوانه‌های مجاز از حاج شیخ

مرحوم حاج شیخ تقریباً شیخ اجازه عصر خویش بودند. از اعلام و بزرگانی که از ایشان در صدر مجازین می‌توانیم نام ببریم: مرحوم **آیه الله العظمی آقای حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی اعلی الله مقامه الشریف**. مرحوم حاج شیخ در جلد دوم نقباء البشر در ذیل ترجمه حال جناب **آیه الله بروجردی** می‌فرمایند: آن جناب تقریباً در ۱۳۲۰ قمری بنجف اشرف هجرت و از همان وقت آشنائی ما با ایشان پیدا شد و در درس مرحوم محقق بزرگوار خراسانی و محقق علامه الشریعه با هم همدرس بودیم و از همان هنگام مباحثات و نظرات ایشان دلالت بر علو مقام و دقت نظر و فکرت بلند ایشان می‌کرد؛ چه رسد به‌نگام مرجعیتش مرحوم حاج شیخ می‌فرمایند: که این دوّمین حسینی است که بیش از پنجاه سال کمال دوستی و خلوص و محبت بین من و آنان بود و اوّلین آن دو، مرحوم علامه فقید الاسلام حاج شیخ محمد حسین کاشف الغطاء بود. مرحوم **آیه الله بروجردی** با آنکه یکسال از مرحوم حاج شیخ بزرگتر بودند ولی از آنجا که پنجاه سال بعد از ایشان بنجف رفتند و نتوانستند از مرحوم علامه بزرگوار ثالث المجلسین مرحوم حاج میرزا حسین نوری مؤفق بکسب اجازه شوند و لذا از مرحوم حاج شیخ اجازه روایت گرفتند که سلسله سند روایتشان متصل بمرحوم حاجی گردد. دیگر از مجازین ایشان مرحوم **آیه الله العظمی حاج سیّد عبدالهادی شیرازی رضوان الله تعالی علیه** بودند، انشاء الله بعداً که در مکارم و مزایای اخلاقی حاج شیخ صحبت می‌کنیم باین نکته اشاره می‌کنیم که ببینید تواضع و خضوع و خشوع برای خداوند را که مرحوم **آیه الله العظمی حاج سیّد عبدالهادی شیرازی** مجاز از مرحوم حاج شیخ بودند ولی مرحوم حاج شیخ چقدر تجلیل و احترام از ایشان در نقباء البشر می‌نمایند با این همه تجلیل و تکریم اشاره نمی‌کنند که آن جناب از من مجاز هستند.

دیگر از مجازین ایشان علامه محقق و بحّاث مجاهد اسلام **سیّد عبدالحسین شرف الدین** می‌باشند. واقعا این سیّد بزرگوار بنظر حقیر آن طور که باید و شاید

تاکنون تجلیلی شایسته از ایشان نشده است گرچه در ترجمه حال ایشان نیز بسیار نوشته‌اند ولی باز هم حق مطلب ادا نشده است. در هر حال باز هم مرحوم حاج شیخ تجلیلی بسیار شایسته در نقباء البشر از ایشان می‌نماید که واقعا انسان شاداب می‌گردد. **مرحوم حاج شیخ می‌فرمایند:** از من طلب اجازه کرد و من او را اجازه مفصلی دادم. دیگر از مجازین ایشان علامه مجاهد بزرگوارمان **علامه امینی** است که سخن درباره ایشان با این همه گفته‌ها هنوز ناتمام مانده است. دیگر از مجازین ایشان **آیه الله حاج شیخ محمد رضای ال یاسین** که پسر خاله علامه شرف الدین و خواهر زاده سید حسن صدر و دائی آیه الله شهید سید محمد باقر صدر می‌باشند. مرحوم حاج شیخ می‌فرمایند؛ از دائی خود سید حسن و من بنده که خدایم عفو فرماید اجازه دارد. دیگر از مجازین ایشان آیات عظام و **علماء اعلام آیه الله علامه سید محمد حسین طباطبائی صاحب تفسیر المیزان و آیه الله شیخ محمد حسن مظفر صاحب دلائل الصدق و برادرش شیخ محمد حسین مظفر صاحب دلائل الصدق و برادرش شیخ محمد حسین مظفر صاحب کتابهای متعدد مثل الصادق علیه السلام و غیر آن، علامه سید هبه الدین شهرستانی و علامه بزرگوار متقی شاعر و ناثر کبیر مرحوم آقا میرزا محمدعلی اردوبادی که تقریظی شایسته بر مجلد اول الذریعه مرقوم داشته است. دیگر از مجازین ایشان علامه عالیقدر عصر ما مرحوم شیخ حیدرقلی کابلی معروف به سردار کابلی ساکن کرمانشاهان که براستی از اعلام بی نظیر عصر بود.**

در مطاوی مجلدات چهارگانه **نقباء البشر** و بسیاری اشخاص بر می‌خوریم که از جانب ایشان اجازه روایت و حدیث داشته و خود ایشان باین امر اشاره می‌فرمایند. چون ممکن است سخن بدرازا بکشد بهتر است که به دو امر مهم دیگر پردازیم یکی در اخلاقیات و روحیات مرحوم حاج شیخ و دیگری در تألیفات ایشان، بخصوص بحث مفصلی در مورد الذریعه داشته باشیم.

اخلاقیات و حالات آن جناب

اما راجع باخلاقیات و حالات آن جناب. مرحوم حاج شیخ براستی مجسمه

انسانیت، آرامش، سکون، ایمان و تقوی بود. هیچگاه بدون کار نمی ماند اگر از مطالعه و کتاب و نوشتن و تحقیق می ماند، آهسته آهسته بذکر زبانی مشغول می گشت و برآستی که بفرموده علامه امینی «بقیة السلف الصالح» بود. آن ایامی که بنده تازه بنجف اشرف مشرف شده بودم، بزیارت مرحوم **حاج شیخ محمدعلی خراسانی** در همه مجالس نائل می شدیم و جناب ایشان شاید بیش از صد سال عمر کردند چه تقوائی و چه منبری و چه عبادتی و تهجدی در صحن شریف، ایشان تهجد خودشان را سحرها قبل از اذان صبح غالباً در صحن مطهر علوی انجام می دادند مقصود، آن زمان علماء می گفتند؛ جناب آقای حاج شیخ محمدعلی بازمانده بزرگان و اتقیائی است که بعد از فوت ایشان برای آنان دیگر هیچ نظیری نیست. مرحوم حاج شیخ هم برآستی در عصر خود نمونه تقوی و سلامت نفس بودند. بقدری حلیم، آرام، با حیا، که انسان واقعاً از محضرش سیر نمی شد، دائم الکتابه و المطالعه والذکر بودند. ببینید این مرد چقدر متدین، متفانی در دین، چقدر متواضع خاشع است، بقدری در تجلیل اعلام معاصر خود قیام فرموده که انسان می گوید؛ واقعاً بهترین گفتن و نوشتن همین است. شرح حال مرحوم آیه الله بروجردی، آیه الله حاج سید عبدالهادی شیرازی، حاج سید عبدالحسین شرف الدین و شیخ محمدحسین کاشف الغطاء و مرحوم آقا میرزا محمدعلی اردوبادی، و مرحوم حاج شیخ عباس قمی را ببینید؛ چقدر خاضعانه و با چه حسن ظنی و سلامت نیتی آنان را تکریم و تجلیل می نماید. با مرحوم حاج شیخ عباس قمی که واقعاً مقام بسیار والاّی را در اخلاق و علم و فضیلت و زهد و تقوی داشته مدّتی هم حجره و هم کاسه و چون یک جان در دو قالب و یک روح در دو بدن بوده اند، گرچه یأس از رحمت خداوندی نباید داشت و مأیوس از الطاف الهی نباید بود ولی خیلی مشکل است که انسان قبول کند، مثل چنین بزرگانی دیگر تربیت شوند و حوزه ها بتواند چنین اکابری را بیرون دهد.

یوسف اسعد داغر لبثانی صاحب کتاب بسیار ارزنده «دورالکتب العربیة فی الحافقین» در پشت نسخه ای که به آن مرحوم اهداء نموده است این کلمات را نوشته است: هدیه.....الی عبقریة التاریخ و شیخ الباحثین، هدیه به اعجوبه و



علامه حاج آقابزرگ تهرانی

نابغه تاریخ و سید و پیشوای پژوهشگران. همین یوسف اسعدداغر در تقریظی که بر الغدیر نوشته و در مقدمه جلد ۱۱ بچاپ رسیده است؛ می نویسد: **فوالله لو لم یکن للشیعة فی القرآن الزابع عشر الهجری غیر السید الامینی فی غدیره و المغفور له محسن الامین فی اعلامه و العلامة الکبیر الشیخ آقا بزرگ فی ذریعته لکفی من رجال الملة خدمة و هدیا لقوم یعقلون.** سوگند به خدا اگر در قرن چهاردهم هجری جز آقای امینی در فراهم آوردن الغدیر و فقید سعید سید محسن امین در تألیف اعلام شیعه و علامه بلند پایه بزرگ شیخ آقابزرگ در تألیف کتاب الذریعه شیعه مردان دیگری از مردان علم و دین نداشت، هر آینه برای نشر افکار اسلام و راهنمایی ارباب اندیشه و خرد کافی بود.

بسیاری از محققین غربی و حتی دول اسلامی و عربی خیال می کردند ایشان دم و دستگاه و منشی و کمک کار دارند. وقتی به اطاق ایشان که مفروش از زیلو و بافرش رنگ و رو رفته بود می آمدند؛ واقعاً مبهوت می شدند زیرا می دیدند با تن تنها و یک مشت استخوان برای دست یابی و فهرست کردن کتب شیعه این همه پژوهش و کوشش نموده است. و اگر تابستان بر او وارد می شدند در حیاط بیرونی منزل او را به روی تشکی کوچک که به روی حصیری افتاده بود، به همراه کتاب و قلم و اوراق و نوشته می دیدند. این رسم علمای بزرگوار ماست.

قطره باران و عرصه دریا

مرحوم حاج شیخ بی اندازه طالب حق و حقیقت و هیچگونه ابائی و منیتی از قبول حق و مطلب درست نداشتند ولو آنکه از یک طلبه بوده باشد. بوئی از تعنت، نفس پرستی، خودپسندی در نوشته و تحقیق خود از ایشان استشمام نمی شد، بلکه اگر کسی لغزشی نعوذ بالله مخصوصاً در نوشته های ایشان متذکر می شد خیلی خوشحال می شدند که این مطلب بایشان تذکر داده شده و در صورت اطمینان و مطابقت با واقع خیلی خورسند شده و دعای خیر می نمودند که خداوند متعال ایشان را موفق بتصحیح اشتباهی فرموده است. یک وقتی در خدمتشان بودم و ایشان مشغول کارشان از مطالعه و نوشتن بودند و من بنده هم مزاحم ایشان

نمی‌شدم، با اجازه‌شان یکی از مجلّدات طبقات اعلام الشیعه که بخط مبارک خودشان بود برداشته، نظری انداختم، تصادفاً این مجلّد مربوط بقرن دوازدهم بود و تصادفاً هم بنده در آن مجلّد برخوردیم بترجمه و شرح حال **میرمحمد تقی رضوی** مشهور بمیرشاهی و دیدم که ایشان یک ترجمه از **میرمحمد تقی** نوشته‌اند، خدمتشان عرض کردم که دو **میرمحمد تقی** معاصر همدیگر و ساکن مشهد داشته‌ایم، یکی **میرمحمد تقی** مشهور به **میرخدائی** و دیگر **میرمحمد تقی** مشهور بمیرشاهی. فرمودند؛ دلیلی بر این مطلب دارید عرض کردم **مرحوم حاج میرزا هاشم خراسانی** در کتاب **منتخب التّواریخ** در قسمت مربوط بعلماء و بزرگان مدفونین در ارض اقدس باین مطلب اشاره می‌فرمایند، فرمودند؛ کتاب منتخب التّواریخ را بیاورید، آوردم، ملاحظه فرمودند و بسیار خوشحال شدند، فرمودند این برداشتن کتاب و مطالعه شما از الطاف الهی بر من بود که بحمدالله این نقص از کتاب مرتفع شد. **میرمحمد تقی** معروف بمیرخدائی جد بنده و در قبرستان قتلگاه مشهد مدفونند و من بنده اشتباهاً در کیهان فرهنگی عرض کرده‌ام که در قبرستان میر مدفون شده‌اند. قبرستان میر و کوچه‌ای که الان معروف بقبر میر در مشهد است، معروف بمیرشاهی بوده است نه **میرخدائی** در هر صورت **الْعِصْمَةُ لِأَهْلِهَا**، و علی‌ای حال هر دو از بزرگان و اعلام و اتقیاء عصر خود بوده‌اند.

الطاف آقا امیرالمومنین

یک وقتی هم بنده در کیهان فرهنگی عرض کردم که روزی خدمت ایشان رسیدم دیدم کتابی کهنه در مقابل ایشان است. عرض کردم این چه کتابیست؟ فرمود؛ خوب شد آمدید، استبصاری خطی و عتیق است، آن را ملاحظه کنید. کتاب را زیارت کردم، صفحه اول آن بواسطه پوسیدگی و قدمت خیلی نازک و سوراخهای ریزی در آن نمایان شده بود. یک نفر صحاف در زمانهای گذشته برای حفاظت آن صفحه کاغذ دیگری را به آن چسبانده بود، خوی جستجوگر و طبع کاوشگر بنده مرا واداشت تا آن صفحه را در جلوی روشنائی بینم شاید معلوم شود؛ پشت صفحه اوّل کتاب چه بوده و چه مزیتی داشته است، دیدم اجازه‌ای روائی در پشت آن

مرقوم بوده که زیر کاغذ الحاقی پنهان مانده است، به آن مرحوم قضیه را عرض نمودم بی اندازه خوشحال شدند و فرمودند؛ ببینید می توانید اجازه را از پشت کاغذ بخوانید؟ با ذره بین مخصوص ایشان مدتی نظر کردم، چون غرفه ایشان قدری کم نور بود، کتاب را جلو آفتاب گرفتم تا یک یک کلمات را بخوانم. آن مرحوم از شادمانی دستیابی باین اجازه، مطالعه و کتابت خود را رها نموده و از غرفه خارج شدند و آمدند پشت سر بنده ایستادند تا دو نفری تمام کلمات اجازه را استخراج کردیم و مخصوصاً یکی دو مرتبه تطبیق نمودیم تا برای جناب ایشان شک و شبهه‌ای در صورت آن اجازه باقی نماند. شدت فرح آن بزرگوار را در آن روز نمی توانم وصف کنم، زیرا هم مجیز و هم مجاز در اجازه ناشناخته بودند آن مرحوم فرمودند؛ این هم از الطاف آقا امیرالمؤمنین بود که شما قبل از صاحب کتاب به اینجا آمدید و دو نفر از اعظم شیعه را پیدا نمودید، اسم آن دو نفر مجیز و مجاز را هم اکنون به خاطر ندارم. شاید در مجلّات طبقات که بعداً بچاپ برسد خود آن مرحوم باین مطلب و قضیه اشاره فرموده باشند.

ماجرای استنساخ ریاض العلماء

حاج شیخ در عین آنکه نسبت به نُسخ و مخطوطات و ارزش آنها معتنی و ارجگزار بود ولی هیچوقت این احساس در ایشان نبود که مثلاً تحفّظ بر تفرّد نسخه خود داشته باشند تا ارزش مخطوط و نسخه خود را بکاهند. باز هم در کیهان فرهنگی لطفی را از ایشان در مورد کتاب ریاض العلماء مرحوم میرزا عبداللّه افندی عرض کردم و بد نیست در اینجا باز هم بعرض برسانم. وقتی خدمتشان عرض کردم میل دارم کتاب ریاض العلماء را برای خودم استنساخ نمایم این کتاب اکنون در ۶ مجلّد بطبع رسیده است. فرمودند: این کتاب همیشه مورد حاجت من است و نمی توانم امانت بدهم. عرض کردم من هم مجال آمدن مرتّب بکتابخانه را ندارم؛ بنده می خواهم لحظاتی از وقتم را در منزل غنیمت دانسته باستنساخ آن بپردازم، فرمودند؛ مشکل کار آنست که گفتم. فکری بخاطرم رسید عرض کردم کتاب را جزوه جزوه نموده یک جزوه را می برم استنساخ می کنم می آورم و جزوه دیگری را می برم

تا کتاب تمام شود بعد خودم کتاب را جلد و صحافی می‌نمایم، فرمودند بسیار خوب فکری است، همین کار را کردم و کتاب را در ۱۷۰۰ صفحه و در مدت سه ماه و بیست روز استنساخ نمودم و سپس کتاب خودم و ایشان را تجلید و صحافی نمودم، بسیار خوشحال شدند و فرمودند هم کتاب من زنده شد و هم نسخه‌ای زیبا و خوب از ریاض العلماء زیاد گردید.

کلیبرگی از حیا

البته بجاست نکته‌ای را اشاره کنم و بعداً در وقتی که انشاء الله درباره‌ی الذریعه صحبت می‌کنم مفصلاً عرض می‌کنم. عرض کردم مرحوم حاج شیخ از ارشاد افاده دیگران نه تنها بدشان نمی‌آید بلکه بسیار خوشحال می‌شدند و واقعاً خالصانه دعای خیر می‌فرمودند ولی بعضیها جهت فضل فروشی و ابراز شخصیت تحقیقی خود که بله ما از صاحب ذریعه نکته‌ای گرفتیم گهگاه کتابی دور افتاده یا در بیغوله خانواده‌ای را بیرون کشیده می‌نوشتند که نام این کتاب از نظر صاحب ذریعه افتاده است. مرحوم حاج شیخ هم بعضی وقتها این نوادر را می‌دیدند و حجب و حیا و سلوک خدائی مانعشان بود که حتی نسبت باین اشخاص پرخاش یا سرزنش بپردازند. بلی با حیائی خاص و حجبی مخصوص می‌فرمودند منکه در وظیفه‌ام قصور نکرده‌ام تا آنجا که توان داشتم تفحص و تتبع خود را انجام داده‌ام در زوایا چیزی بوده است که من مدرکی بر وجود او نداشته‌ام دیگر مقصر نیستم. این اواخر شاید دو سه سال قبل از رحلتشان بحضورشان شرفیاب شدم فرمودند: کتاب **مناهل العرب** در کتابخانه نیست و نمی‌دانم کی و کئی برده‌اند - **مناهل الضرب فی انساب العرب** از **سید جعفر کاظمی اعرجی نسابه** است، حلم ذاتی و حیای ایشان مانع بود که ایشان نسبت باین قضیه تأثر شدید خود را ابراز دارند، بآنکه ایشان کتابشناس و پژوهشگر بزرگ عالم اسلام و نیازمند حقیقی نسبت باین گونه کتابها بودند، مخصوصاً کتابهایی که مخطوط بوده و بچاپ نرسیده است ولی باز هم ایشان کلمه‌ای که مایه عجز اخلاقی ایشان باشد بر زبان نمی‌راندند و آخرش هم ندانستم که آن کتاب را برنده نا منصفش باز گرداند یا خیر گرچه یکی از دوستان عزیز بنده که

خود اهل تحقیق و تتبع و نویسندۀ محترمی است می فرمودند؛ ما فهمیدیم که کی برده است ولی بنده نفهمیدم و داعی نداشتم بفهمم چون پای آبروی برنیده در میان بود.

دوستان هم روزگارش می‌برند

مرحوم حاج شیخ بی‌اندازه نسبت بوقت شریف خود اهمیت می‌دادند و اصولاً روش تقوی، کار، فعالیت، مطالعه، تحقق، تتبع و نوشتن، ذکر الهی بطوری ملکه نفسی ایشان شده بود که ناخودآگاه اصولاً بکاری غیر از این امور نمی‌پرداختند اگر کاری هم نداشتند باز هم ناخودآگاه بذكر الهی مشغول می‌شدند، رفع خستگی از این کارها را اشتغال مجدد و مجدد باین کارها می‌دیدند.

یک روز خدمت ایشان شرفیاب شدم، ایشان برفتن بنده خدمتشان خوشحال می‌شدند، چون روش بنده با ایشان چنین بود که هر وقت خدمتش بودم مزاحم مطالعه و کتابتشان نمی‌گردیدم. خودم لابلای کُتب جستجوئی می‌کردم و به کار خودم مشغول می‌شدم و تضييع وقتی از ایشان نمی‌کردم. با کمال خجلت هم عرضه می‌دارم گهگاه مطالبی را می‌دیدم که برای ایشان ارزنده و قابل تصحیح و ضبط بود و ایشان از این جهت بسیار خورسند بودند. نظر آقایان روحانیین محترم و بویژه طلاب عزیز را به نکته‌ای معطوف دارم. روزی خدمت ایشان رفتم؛ دیدم آقا سید معممی مسن خدمت ایشان و با سخنانی که نه خیر دنیا داشت و نه آخرت بیش از یک ساعت مزاحم وقت عزیز و مطالعه و کتابت ایشان شده بود. در تمام آن مدت بنده مشغول کار بودم. و از خوف تطویل مزاحمت آن آقا شرکتی در حرفهای ایشان نمی‌نمودم، بعد که بلند شدند و رفتند دیدم این پیرمرد نود ساله که چون مشتی استخوان به کار مشغول بودند، دست تحسری محکم به سر زانوی خود کوبیدند و فرمودند، ببینید چگونه عمر و وقت ما دارد تلف می‌شود! این قصه بنقل از حقیر در کتاب **قَصَصُ وَ خَوَاطِرُ** تالیف فاضل محترم جناب آقای شیخ فاضل **عبدالعظیم مهتدی بحرانی** صفحه ۳۶۹ آمده است.

میعادگاه‌های دلداری و دعای پایان روز

مرحوم حاج شیخ تقی‌دب آداب شرعی و مخصوصاً ادعیه وارده داشتند، متعجب و سحرخیز بودند. تاریخ تشرف بنده اوائل سال ۱۳۶۹ هجری قمری بود یعنی تقریباً ۴۹ سال پیش مرحوم حاج شیخ مدّتی برای اقامه نماز جماعت صبح قبل از اذان بحرم مطهر مشرف می‌شدند و بعد از تهجد برواق جنوبی حرم مطهر که پیش روی مبارک حضرت امیر بود، تشریف می‌آوردند برای اقامه جماعت و درست در زوایه غربی رواق مبارک مقابل دربی که همیشه بسته است، بنماز می‌ایستادند بعد از مدّتی نمازشان صبحها بمسجد هندی منتقل شد و بعد از آن هم بواسطه کسالت و نقاهت ایام پیری ظاهراً اقامه جماعت صبح فرمودند؛ اما نماز مغرب و عشاء را مدت مدیدی در مسجد طوسی قبل از تعمیرش بصورت حالیه اقامه می‌فرمودند و بعد از تخریب مسجد و شروع بتجدید بنای جدید ایشان بمسجد طریحی در محله براق منتقل شدند و عدّه زیادی هم از طلاب بآن مسجد می‌رفتند. منزل ما نزدیک منزل ایشان در محله جدیده بود؛ روزی نزدیک غروب از منزل بیرون آمدم تا قدم زنان بمسجد طریحی و نماز جناب ایشان حاضر شوم، اتفاقاً مقابل منزل آقای حاج شیخ که رسیدم جناب ایشان هم از منزل تشریف آوردند بیرون و در خدمت ایشان بمسجد رفتم چون نزدیک غروب آفتاب یا تقریباً غروب کرده بود. ایشان مطلبی را افاده فرمودند. فرمودند: مرحوم آقای حاج سید حسن صدر می‌فرمودند؛ مستحب است انسان روز را با این دعا پایان برد یا مِنْ خَتَمِ الثُّبُوتِ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اخْتِمَ لِي فِي يَوْمِي هَذَا بِخَيْرٍ وَ شَهْرِي بِخَيْرٍ وَ سَنَتِي بِخَيْرٍ وَ عُمْرِي بِخَيْرٍ، عرض کردم بله مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله علیه هم در حاشیه مفاتیح در آداب هنگام غروب این دعا را ذکر می‌کنند، خیلی خورسند شدند که مرحوم حاج شیخ عباس دعا را در مفاتیح وارد نموده‌اند. شبهای چهارشنبه هر هفته از نجف اشرف بمسجد سهله که شاید قریب ۷ کیلومتر میشد مشرف می‌شدند و در مقام وسط مسجد سهله امامت جماعت برای مؤمنین و طلاب می‌فرمودند و آنجا هم تقریباً همگی بآن جناب اقتداء می‌نمودند و خود حقیر هم بحمدالله بسیار بسیار در آن مقام شریف هم باقتداء بایشان مشرف و موفق شده‌ام. در هر حال، چون میل داریم

قدری مفصل درباره الذریعه و ارزش آن در عالم کتاب و کتابشناسی و خدمت بتشیع صحبت کنیم لذا اشاره‌ای اجمالی بتألیف شیخ بزرگوار خودمان بکنیم و اشاره تفصیلی درباره کتابی دیگر بسیار ارزشمند از شیخ یعنی کتاب طبقات اعلام الشیعه نیز بنمائیم؛ سپس برویم بسر صحبت الذریعه.

تألیفات جناب حاج شیخ

۱- **مَصْنَفِي الْمَقَال فِي مَصْنَفِي عِلْم الرِّجَال** است که مشتمل بر ترجمه و شرح حال علماء و مصنفینی است که کتاب در علم رجال و تراجم داشته‌اند. خلاصه‌ای از این کتاب را حاج شیخ بنام الاسناد المصنفی یا المشیخه جداگانه تهیه فرمودند که در آن فقط بذکر مشایخ اجازات خود و سلسله سند آنان پرداختند و مقدار ۱۵۰۰ نسخه از آن بچاپ رساندند و کسانی را که اهلیت اجازه و صلاحیت اتصال بسلسله سند داشتند حاج شیخ نسخه‌ای از آن کتاب بایشان می‌داد و در آخر آن کتاب یا اولش اجازه کتبی بشخص مذکور مرحمت می‌کردند که فرد مذکور با اجازه کتبی ایشان و سند مطبوع در آن رساله بسلسله روات اصحاب می‌پیوست.

۲- **توضیح الزّشاد فی تاریخ حصرالاجتهاد** - ظن قوی دارم که چاپ شده این کتاب را دیده‌ام ولی هر چه در کتابخانه‌ام گردش کردم آنرا ندیدم شاید هم اشتباه می‌کنم؛ نمی‌دانم ولی باز هم مطمئنم چاپ شده آن را دیده‌ام. این کتاب بنا بدعوت یکی از علماء موصل نوشته شده و در آن تایخ مذهب اجتهاد در فروع احکام و مباحث متعلق باجتهاد و بی‌جهت بودن حصر آن در مذاهب اربعه بیان شده است.

۳- **تفنید قول العوام بقدم الکلام** در نفی قدمت قرآن و کلام ربّانی است

۴- **النقد اللطیف فی نفی التحریف من القرآن الشریف** است.

۵- **هدیه الرّازی الی المجدّد الشیرازی** - شرح حال و ترجمه مفصّلی از مرجع بزرگ زمان مرحوم آقا میرزا حسن شیرازی معروف و ذکری از تلامذه و اعظامی که در مجلس درس ایشان حاضر شده‌اند حضور و انتساب این بزرگانی که شاید در خیلی از اعصار کم نظیر بوده‌اند شاهی بسیار بزرگ بر عظمت و ارج میرزای مرحوم است.

۶- **تعریف الانام فی ترجمة «المُدَيِّتَةِ والاءِسلام»** اصل کتاب از فرید و جدی مصری است. این ترجمه را ظاهراً باشاره و تشویق مرحوم آخوند صاحب کفایه انجام داده‌اند و مقداری از آن در مجله درّه النجف بسال ۱۳۲۷ هجری قمری منتشر شده است. مجله درّه النجف در نجف منتشر می‌شده است.

۷- **تقریرات دو استاد بزرگ محققین عظیمین آخوند خراسانی صاحب کفایه و شیخ الشریعه اصفهانی است.**

۸- مقداری از تألیفات و نوشته‌های حاج شیخ تلخیص. فهرسه و تشجیر بعضی کتب تراجم و انساب است - و مقداری هم مقدمات و تعلیقات و تقریظات بر کتب و نوشتجات دیگرانست. مثل مقدمه تبیان و نهاییه شیخ طوسی و الصراط المستقیم.

۹- از تألیفات بسیار ارزنده و گرانقدر شیخ اجل «طبقات اعلام الشیعه» است که تراجم و شرح حال علماء قرون را بترتیب قرن‌ها آورده‌اند. منتهی چون سه قرن اول هجری تراجم در ضمن کتب رجال و روایت آمده است لذا شیخ بزرگوار با پرهیز از تکرار رجال آن سه قرن را بهمان کتب احاله و قرنهای بعد را بترتیب قرن‌ی پس از قرن‌ی علماء و بزرگان فضل و فضیلت شیعه را ذکر فرموده از این کتاب گرانقدر که بنام جامع طبقات اعلام الشیعه و با نام خاصی برای هر قرن مجلداتی بچاپ رسیده است.

مجلد اوّل - نوابغ الزّواة فی رابعة المئات - در تراجم قرن چهارم.

مجلد دوّم - النابس فی القرن الخامس - البته قسمتی مربوط بهمین قرن و در ترجمه شیخ الطائفه شیخ طوسی بنام «حیة الشیخ الطوسی» در نجف بچاپ رسید.

مجلد سوم - الثقات العیون فی سادس القرون.

مجلد چهارم - الانوار الساطعه فی الماة السابعة.

مجلد پنجم - الحقایق الزّاهنه فی الماة الثامنه.

مجلد ششم - الضیاء اللامع فی القرن التاسع -

این مجلّات از طبقات الاعلام بعد از حیات حضرت شیخ در بیروت بطبع رسیده و امید است باقی مجلّات نیز بطبع برسد. شش مجلد دیگر از همین کتاب طبقات در حیات مؤلف در نجف اشرف بطبع رسید. دو جلد از قرن سیزدهم بنام

الکرام البرره فی القرن الثالث بعد العشرة. و ۴ جلد از قرن چهاردهم بنام نقباء البشر فی القرن الرابع عشر. وای کاش مجلدات این دو قرن نیز بزودی بطبع برسد.

اکنون وقت آنست که بذکر کتاب الذریعه بپردازیم. اولاً در تمام عالم اسلام و تشیع قبل از ذریعه چنین کتاب و فهرست مهمی درباره کتب شیعه هیچ نوشته نشده بود و به قدری ذریعه با ارزش و با اهمیت است که سایر کتب شیخ حتی نام مبارک ایشان را نیز تحت الشعاع قرار داده و از جناب حاج شیخ محمد محسن معروف به آقا بزرگ تهرانی تعبیر بصاحب الذریعه می نمایند. و در حقیقت ترجمه و بیوگرافی جناب شیخ را تحت دو عنوان باید قرار داد. یکی الذریعه و دیگری صاحب الذریعه و در هر یک از دو عنوان بحث مفصل نمود.

سابقه فهرست نویسی کتب در عالم اسلام بسیار طولانیست؛ مثلاً فهرست ابن الندیم از ابوالفرج بن اسحاق بن یعقوب الندیم بغدادی «حالا خود ملقب به ندیم باشد یا ابن الندیم کار نداریم» بیش از هزار سال قبل تألیف شده است و در خصوص کتب شیعه نیز فهرستهای متعددی نوشته شده است؛ چون فهرست کتب الشیعه از شیخ طوسی که بنام فهرست الطوسی و فهرست شیخ متجب الدین بن بابویه و از متأخرین کتاب کشف الحجب و الاستار عن اسماء الکتب و الاسفار تألیف اعجاز حسن کتوری و کتاب مرآة الکتب تألیف میرزا علی آقا ثقة الاسلام شهید تبریزی که دو مجلدش تاکنون به چاپ رسیده است.

نقطه و خط یا کشف الظنون والذریعه

از کتب بسیار معروف فهرستی کتاب معروف و مشهور کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون تألیف حاجی خلیفه مصطفی بن عبدالله ملقب بکاتب چلبی است. این کتاب نواقص بسیاری دارد که منشأ آن نواقص متعدد است یکی آنکه او فقط نام کتابهایی را که در اسلامبول و دمشق دیده یا اطلاع پیدا کرده ضبط و ثبت نموده و از کتابهای موجود در کتابخانه های عمومی و شخصی عراق و ایران که بخصوص مخزن کتب شیعه بوده است و کتابخانه های ترکستان، هند، دول جنوب آسیا، مصر و شمال افریقا اطلاعی نداشته زیرا دسترسی نداشته است. آن زمانها هم

فهرست‌های چاپی نیز بچاپ نرسیده است. نقص مهم‌تر آنکه اصولاً این گونه اشخاص تربیت شده‌های متعصب و خشک تعصبات کور امپراطوری عثمانی بوده و بعنادی نسبت بعالم تشیع و شیعه می‌نگریسته‌اند. همین تعصب سبب بوده که پیگیری از کتب مؤلفه شیعه و ایران و سایر کشورهای اسلامی نکنند. نواقص کشف الظنون سبب شده که خود اهل سنت هم بر آن ذیل‌های مختلفی شاید تا حدود ۹ ذیل بنویسند؛ که معروفترین و شاید معتبرترین آنها **ایضاح المکنون فی الدلیل علی کشف الظنون** تألیف اسماعیل پاشای بغدادی فرزند محمد امین بابانی است.

اگر بدوره الذریعه بنگریم که با چه دقت خدایسندانه‌ای تعداد بین ۶۰/۰۰۰ تا ۷۰/۰۰۰ کتاب را برای شیعه نام می‌برد و بکشف الظنون نیز با این همه شهرت بنگریم که از فرق مختلفه شاید تا حدود ۱۵/۰۰۰ کتاب را نام می‌برد؛ اهمیت الذریعه و زحمتی را که مؤلف بزرگوار و نستوه آن کشیده است؛ برای ما روشن می‌شود.

بدون شک مهم‌ترین کتاب کتابشناسی شیعه و فهرست کتب شیعه کتاب الذریعه حاج شیخ است.، خداوند خود عالم است که این همه علماء شیعی در ۱۴ قرن چه مقدار تصانیف و تألیف پرداختند که برآستی جز خداوند متعال بعدد آنها و کثرت آنها کسی واقف نشد تا این همت بلند پایه خیزشی نمود و با وجود بودن این همه کتاب در زوایای کتابخانه‌ها و خانه‌های قراء و شهرهای بلاد اسلامی یا کتبی که نابود شده و فعلاً نامی از آنها باقی و از خود آنها اثری نیست. انسانی علامه پرکار، متقی، متفانی در خدمت اهل بیت طاهرین باکوششی عجیب و پیگیری که جز توفیق از خداوند نیست این کتب را فهرست و ضبط نماید، تا هم نقصان و قصور کشف الظنون را بهمه بنماید و هم بیاوه گوئی آنانی که بنام تاریخ آداب لغت عربی بشیعه تاختند که آنها کتبی ندارند و اکنون از شیعه اثری نیست؛ پاسخ گوید. مرحوم علامه شیخ محمدحسین کاشف العطاء در تقریظی که بر الذریعه نوشته چنین می‌فرماید؛ کشف الظنون خود وافی بکتب علماء طائفه خودش یعنی اهل سنت نیست تا چه رسد بفضلاء غیر اهل سنت. گذشته از غرائب اشتباهات و غلط‌های عجیبی که در او هست.

سبب تألیف الذریعه و کیفیت انجام آن

از سوی دیگر عمده سبب تألیف الذریعه بی انصافی بعضی علماء و نویسندگان اهل سنت چون جرجی زیدان مؤرخ مصری در حق شیعه و علماء شیعه و کتب شیعه بود - که با کمال گستاخی و بیحیائی در تاریخ آداب اللغة العربیة خود می گوید، شیعه طائفه قلیل و اندک بود و آثارشان قابل اعتناء نیست و اکنون شیعه ای در دنیا وجود ندارد، یا بنقل مرحوم علامه بزرگوار اردوبادی که نامنصفان در حق شیعه و علماء بزرگ آن چنین گفته اند؛ شیعه را تألیفاتی نیست تا باز ماندگان نشان در علوم مختلفه از آن تألیفات بهره گیرند و بهمین جهت است که اینان بر سر سفره دیگران افتاده و دست نیاز و تکدی علمی خود را بدیگرانی که دور از آنانند دراز کرده اند. واقعاً عجباً که دور افتادن از حقیقت تا چه پایه آدمی را پست و نادان می کند. البته متسکینو بیگانه از اسلام و تربیت شدگان اسلام است اما میزان معلومات و عقل و شعور اینان را بنگرید که جهالت و نادانی چه بر سر انسانی می آورد. در کتاب **روح القوانين** خود از مثل خودی چون پروید و نقل می کند؛ که محمد ص در سن پنجاه سالگی خدیجه را به نکاح خود در آورد و در سن هفت سالگی با وی همبستر شد. این مطلب را جناب آقای حکیمی در یادنامه علامه امینی از این آقا نقل می کنند و چقدر از این جور نادانیها و غفلتها و جهالتها که از علماء و مؤرخین [مخالف] درباره شیعه واقع گردیده است، برای آگاهی بیشتر بجلد سوم الغدیر مراجعه کنید - در هر صورت عدو شود سبب خیرگر خدا خواهد - گویا این تهمتهای ناروا لطفی بوده تا این کتابهای مایه افتخار تألیف شود زیرا بی لطفی این نویسندگان سبب شد که سه بزرگوار عالم اسلام علامه بزرگوار سید العلماء و المجتهدین سید حسن صدر و علامه شیخ محمد حسین کاشف الغطاء و علامه بزرگوار ما صاحب الذریعه رضوان الله علیهم اجمعین تصمیم بدفاع از مقام والای شیعه و علماء بزرگوار آن قیام نموده، سخنان نویسندگان جاهل و مغرض را بدهانشان باز پس بکوبند. مرحوم علامه سید حسن صدر کتاب نفیس و بینظیر **تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام** در اینکه شیعه در علوم اسلامی تألیف و تصنیف داشته بلکه پیش قدم امت اسلامی بوده است، تألیف نمود چاپ این کتاب سالها

بتأخیر افتاد تا باز هم بهمت والای شاگرد و یار مرحوم صدر شیخ بزرگوار ما صاحب الذریعه در نجف اشرف بچاپ رسید. مرحوم شیخ محمد حسین کاشف الغطاء کتاب تاریخ آداب اللغه العربیه جرجی زیدان را نقد نمود. اشتباهات او را گوشزد همگان کرد، در کتاب المطالعات و المراجعات و النقود او الردود که جلد اولش بنام المراجعات الریحانیة در جواب امین الریحانی نوشته است؛ اجزاء چهارگانه تاریخ آداب اللغه العربیه جرجی زیدان را کاملاً نقد فرموده و اغلاط و اشتباهات او را با کمال فصاحت و بلاغت ادبی رد نمود. ردود شیخ بزرگوار را ابانستاس کرملی مدیر مجله معروف لغة العرب گرفته و بدون آنکه بروی نامبارک خودش بیاورد؛ بنام خودش در لغة العرب و جاهای دیگر قالب زده است. فضل و کمالی را که او بنمایش گزارده از علامه محمد حسین کاشف الغطاء است گرچه خود شیخ بزرگوار کاشف الغطاء اغلاط و اشتباهات انستاس کرملی را نیز در المراجعات الریحانیة نقد و بررسی کرده است. و اما شیخ بزرگوار ما برای جمع آوری بزرگترین فهرست عالم تشیع و کتب علماء بزرگوار شیعه به تن تنها قیام فرمود که خیلی از خارجیه‌ها باور نداشتند که شیخی در نجف اشرف و سامرا بروی حصیر و دوشکی روی آن بنشینند و این فهرست عجیب را بنویسند، همانطور که یوسف اسعد داغر مسیحی لبنانی صریحاً باین مطلب اعتراف می‌کند، خوب توفیقات و تقدیرات الهی است که این چنین برگردن کسی می‌افتد و او را موفق و مؤید می‌دارد که افتخاری بزرگ برای اسلام و تشیع بیافریند.

آن جناب با سفرهای متعدد و مراجعه و مطالعه کتب تراجم، رجال، تذکره‌ها سیرت حتی کتبی که اصولاً در این زمینه‌ها نبود، مثل کتب فقه یا سایر علوم و با مراجعه فهرست کتابخانه‌های مختلف یا مراجعه شخصی بخود کتابخانه‌های عمومی و خصوصی با چه زحمات طاقت فرسای شبانه‌روزی یا تقاضا از بیوتات و خانواده‌هایی که کتابخانه‌ای در اختیار داشتند یا اهل تحقیق و تتبع و تألیف و تصنیف بودند که فهرست کتب خود را برای او بفرستند، با این زحمات بکار خود با کمال تقوای الهی و امانت علمی ادامه داد تا توانست سر بلند و سرفراز خدمت بزرگ خود را در ۲۶ جلد بعالم اسلام و پیشگاه مقدس ناحیه مقدسه عسکریه تقدیم

دارد همانطور که در مقدمه جلد اول الذریعه نیز می‌فرماید.

پاسخ به شبهات

الذریعه بتدریج در حیات مبارک صاحبش و بعد از وفات ایشان در ۲۵ جلد و یک جلد مستدرکات آن بعنوان جلد ۲۶ بچاپ رسید که مجموع ۲۶ جلد گردید گمان نمی‌کنم ما وقت وسیعی داشته باشیم تا بتفصیل درباره الذریعه صحبت کنیم اشکالاتی از طرف بعضیها به الذریعه شده است و بنده خیال می‌کنم این آقایان مطلب و کتابی باین عظمت را دیده و می‌خواهند هنری بخرج داده اشکالی بگوشه‌ای از الذریعه بگیرند تا مثلاً قَدی استوار بگیرند که بله من یک اشکال بذریعه کرده‌ام. بعضیها می‌گویند؛ الذریعه کتابهای ناقابل و بی‌ارزش را هم آورده است خیال می‌کنم این اشکال را وقتی در مجله یادگار اوائل انتشار ذریعه دیدم، مگر الذریعه فهرست کتابهای با ارزش است. اگر چنین تقسیمی می‌شد باز هم می‌گفتند فلان کتاب با ارزش نیست و چرا فلان کتاب با ارزش را شیخ واگذارده است و خود با ارزشی یا بی‌ارزشی نیز مورد نظر و اختلاف اشخاص است؛ پس بهتر آنست که کتب شیعه یکجا جمع آورده شود تا هر کس بفراخور حال و تتبع و قدرت خود در خود کتاب قضاوت کند. الذریعه گهگاهی کتبی را که مربوط بشیعه و عالم تشیع است گرچه نویسنده‌اش مسیحی یا سُنی باشد اما چون مترجمش شیعه است در کتب شیعه آورده شده است. چون مترجم شیعه بوده است، شیخ ترجمه را بنام کُتب شیعه ذکر فرموده است. گهگاه عکس این مطلب اتفاق افتاده است چون اصل کتاب مربوط به شیعه و عالم تشیع بوده است؛ شیخ بطور ندرت بعضی از این کتب را نیز آورده با تصریح باینکه گرچه کاتب از اهل سنت است.

بعضیها اشکال می‌کنند که تشیع بعضی از مؤلفان معلوم نیست. شیخ می‌فرماید: بودن شخص در مجتمع شیعی و تألیف کتاب بروش تشیع کافیت که حکم کنیم کتاب از تألیفات شیعه است. دیگر لازم نیست در اول کتاب تصریح شود که من شیعه هستم یعنی با این خصوصیات بنا را بر اصل تشیع نویسنده می‌گذاریم مگر آنکه تصریح کند که شیعه نیستم. گهگاه اشکال می‌کنند که حاج شیخ فلان

کتاب را که مربوط بفلان کس است از او نفی فرموده و بکس دیگر نسبت داده است همانطور که در تفسیر بیان السَّعَادَةِ فرموده، اصولاً حاج شیخ در این جور موارد اگر خودش تحقیق کرده مطلب را بیای ثبوت می‌رساند و اگر دیگران گفته‌اند تصریح می‌فرمایند؛ که بنا بگفته فلان، دیگر اشکالی بایشان وارد نیست. اشکالی دیگر اینکه گهگاه کتابی و رساله‌ای را از بیغوله‌ها و زوایای عجیب و غریب دنیای ما پیدا نموده کوس و کرنا بلند می‌کنند که بله صاحب ذریعه باین کتاب و رساله بر نخورده و نام او را در الذَّریعَةِ نیاورده است. اگر این مطلب برای فضل فروشی و خودنمایی و کسر شان شیخ اجَلّ بوده باشد واقعاً باید بخداوند پناه برد چقدر بی‌انصافیست که ما اینقدر از شیخ انتظار داشته باشیم، در اوّل گفتارمان اشاره کردم که در این جور موارد که خود حاج شیخ باین عبارات و فضل فروشیا بر می‌خورند می‌فرمودند: بنده کمال تفحّص و زحمت خود را کشیده تقصیری انجام نداده‌ام. ادّعائی هم ندارم که هر چه تألیف و تصنیف شیعه بوده پیدا نموده فهرست کرده‌ام، من قدر قدرت و توان خدادادی خودم و تکلیف شرعیم جستجو نموده و اگر چنین چیزی که طبیعی است پیش می‌آید پیش بیاید از قصور بنده است، خوب است دیگران برای تصحیح خطاها، لغزشها، اشتباهات مساعدت و یاری نمایند و هیچ کتابی مخصوصاً با این موضوع و با این گستردگی و وسعت در شرق و غرب عالم مصون از اشکال نیست و چنین ادّعائی را هم کسی نکرده است وَالْعِصْمَةُ لَآهِلِهَا، بله اگر انسانی از راه ادب و تواضع و خضوع و خشوع مثل روش خود شیخ گهگاه اشاره‌ای کند که این کتاب و رساله بنظر مبارک صاحب الذَّریعَةِ نرسیده و ما از باب خدمت بآستان مقدّس او چنین مطالبی را بعرض می‌رسانیم هیچ اشکالی ندارد و من بنده قطع دارم اگر خود صاحب الذَّریعَةِ هم در حیات بودند و چنین گوشزدی را بایشان می‌کردند با کمال خورسندی و مسرت قبول فرموده بلکه دعای خیر نیز می‌فرمودند، همانطور که مکرّر برای خود ما اتفاق افتاد. اصولاً بنده چنین معتقدم که حاج شیخ بواسطه طول عمری در خدمت به اسلام و تقوی و خلوص و خضوع و خشوع ملکه سلامت نفس، آرامش روان، سلوک الهی برای ایشان پیدا شده بود و این طور نبود که اگر مطلبی صحیح را بایشان یادآور شوند نعوذبالله در مقام اباء و

استنکار از باب حب نفس و تعنت و کسر شأن قبول نفرمایند.

سفره گسترده الذریعه

مطلب مهم دیگری درباره الذریعه را بعرض برسانیم. این مطلب مربوط بفتوت و جوانمردی نویسندگان، کتاب، باحثین و متتبعین است و آن مطلب این است که خیلی از نوشته‌ها و تحقیقها انصافاً نان خور ذریعه و از سفره گسترده او برداشته می‌شود. مثلاً فلان آقا می‌نویسد: فلان کتاب این قدر شرح دارد و فلان قدر حاشیه خورده است. یا مثلاً مفسرین شیعه قریب ۷۰۰ تفسیر بر قرآن شریف نوشته‌اند یا بیش از ۸۰۰ اجازه از علماء مادر طول قرون صادر شده است. اینان خوب است جوانمردی نموده بفرمایند بنا بتحقیق و نوشته شیخ بزرگوار علامه طهرانی این طور است و آن طور است. اگر تحقیق و زحمت حاج شیخ را بنام خود برخ مردم کشیدن اشکال شرعی نداشته باشد ولی خلاف جوانمردی و فتوت و ادب علماء اعلام و اتقیاء کرام است، آزادگی و آزادمردی برای انسانی عیب که نیست بلکه مایه سربلندی است که اگر وقتی هم کلام شیخ مورد اشکال واقع شد اشکال بخود شخص باز نگرده. سخن بدر از کشید و دیگر مجال پرداختن بخصوصیات جداگانه مجلدات الذریعه یا محل چاپ هر جلد و کیفیت چاپ و تصحیح نباشد. سختیها و رنجهایی را که مرحوم شیخ در چاپ الذریعه متحمل شدند بخواهیم بیان کنیم؛ مثل سایر سختیهایست که سایر علماء خدمتگزار در چاپ کتابهایشان کشیده‌اند مثل علامه بزرگوار **شیخ محمد جواد بلاغی** و علامه عظیم الشان **امینی**.

اتفاقاً علماء و کتابهای با ارزش عالم اسلام و تشیع در قضیه چاپ اینگونه آثار باین مصائب مبتلا بوده‌اند و کتابهای بی‌ارزش مخصوصاً از بیسوادان و کم‌مایگان چه راحت و آسوده بچاپ رسیده است. در خاتمه گفتگو از الذریعه مجبورم یک نکته‌ای را که برای بنده ناراحت‌کننده است بیان کنم خواه کسی بدش بیاید یا خوشش بیاید، بنده خیلی متأسفم که مجلدات طبقات اعلام الشیعه را که در بیروت بچاپ رسانده در مقدمه‌های آنها یا در ترجمه جناب حاج شیخ تاریخ میلادی ذکر کرده‌اند. افتخار ایران اینست که تاریخش هجری است منتهی به شمسی اما نه مثل

دول عربی یا سایر دول که میلادی است، آنهم در ترجمه حال شیخی از شیوخ و اساطین اسلام و تشیع.

افول ستاره در سرداب نجف

از الطاف و عنایات خداوند متعال بر امت اسلام و شیعه طول عمر پر خیر و برکت حضرت شیخ بزرگوار بود که این آثار گرانقدر بحمدالله و المنة بسرو سامانی برسد و بچاپ هم سپرده شود. امیدواریم بقیه آثار آن عالم بزرگوار نیز بحلیه طبع آراسته گردد. مرحوم حاج شیخ این اواخر بواسطه ضعف مزاج خیلی کم بنیه و ضعیف شده بودند که بمختصر سرماخوردگی بستری می شدند تا بالاخره در روز جمعه ۱۳ شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۸۹ هجری قمری مطابق با ۱۲ اسفند ۱۳۴۸ برحمت ایزدی پیوست. جنازه مبارکشان در منزل توسط مرحوم **آیه الله مدنی** شهید شسته و غسل داده شد و بنده هم در حیات بیرونی ایشان حیات کتابخانه حاضر بودم که مرحوم **آیه الله مدنی** در اندرون بهمراهی جمعی بشستن و تغسیل جنازه مبارکشان مشغول بود و بعد از تکفین جنازه را از مقابل منزل بکربلا برای تجدید عهد با حضرت ابی عبدالله الحسین و تشییع در کربلا برده شد و بنده بکربلا نرفتم، شب جنازه را برگرداندند و صبح با تشییع مفصلی بصحن منتقل و چنین یاد می آید که یکی از دو خطباء معروف نجف سخنرانی مفصلی درباره عظمت شیخ و ارزش تألیف ایشان نمود. آن سخنران **یا سید جواد شیر مؤلف ادب الطّف** بود یا **شیخ احمد وائلی** در هر حال بعد از زیارت و طواف مرقد مقدّس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلام علیه و نماز بر آن مرحوم توسط حضرت **آیه الله العظمی خوئی اعلی الله تعالی مقامه الشریف** جنازه دوباره از صحن مبارک حرکت داده با تشییع بمنزل ایشان برگردانده شد که خود حقیر هم تا منزل ایشان آمدم و جنازه را در سرداب زیر کتابخانه حسب الوصیه خودشان دفن نمودند. شب هفت جناب ایشان هم در منزل آن بزرگوار مهمان بودم. رحمة الله علیه رحمة واسعة.

خوشا به حال این عزیزان که امام همام **سیدالساجدین و زین العابدین علی بن**

الحسین علیهما الصّلاة والسلام فرمودند: أَبَشِّرُوا عُلَمَاءَ شِيعَتِنَا بِالثَّوَابِ الْأَعْظَمِ وَ الْجَزَاءِ الْأَوْفَرِ.

وعدۀ هم صحبتان رفته روز محشر است دیر می آید قیامت کشت تنهایی مرا
سَلَامٌ عَلَیْكُمْ حَقَّ قَلْبِی لِذِکْرِكُمْ حَنِینٌ فَصِیلٌ أَفْرَدَتْهُ الرِّكَائِبُ
وَمَا كَانَ قَلْبِی رَاضِیْتاً بِفِرَاقِكُمْ وَلَکِنْ أَمَرَ اللّهُ لِأَشْکٍ غَالِبٍ

با اعتذار از طول کلام بشرح حال ناقابل خود باز می گردم.



با مرحوم والد در ۱۳۳۴



مرحوم حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج سید عباس ناجی

ازدواج

بعد از اقامت پنج سال در نجف اشرف در سال ۱۳۳۴ شمسی بقصد زیارت والدین و سایر عزیزان بایران بازگشتم و بعد از مدت اقامتی دو سه ماه و تشرف بآستان مقدس ملک پاسبان سلطان سریر ارتضاء حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء به نجف اشرف مراجعت نمودم. و اقدام بازدواج با دختر یکی از علماء متقین نجف اشرف مرحوم **حجة الاسلام و المسلمین آقای آقا سید عباس ناجی رحمة الله عليه** که اصلاً اهل آذربایجان بودند نمودم.

آن مرحوم داماد مرحوم **آية الله العظمی آقای حاج شیخ حسین نجفی اهری** بودند که در اوائل جوانی از مدرسین خوب نجف اشرف بودند و سپس منتقل به اهر ارسباران شدند و در آنجا رساله عملیه ایشان بچاپ رسید.

ترجمه حاج شیخ حسین اهری و فهرست تألیفات ایشان در کتاب یکصد تن از ستارگان درخشان آسمان علم و فقاہت اهر و ارسباران ص ۹۴ تألیف آقای سید دوستی و جلد اول مفاخر آذربایجان تألیف فاضل محترم آقای عقیقی بخشایشی ص ۳۰۵ آمده است.

بحمد الله و المنة بقدری رفتارم در حوزه مقدسه خوب و شناخته شده بودم که مجلس خواستگاری برای بنده ۲۰ دقیقه طول کشیده بود و فقط دو نفر از علماء مجتهدین عالیقدر حضرت **آية الله العظمی آقا میرزا محمد باقر زنجانی و حضرت آية الله العظمی حاج سید عبدالاعلی سبزواری رحمة الله علیها** از طرف بنده خدمت مرحوم والد زوجه ام رسیدند و ایشان اجازه ازدواج دادند. و آن دو مجتهد بزرگوار رحمة الله علیهما بحرم مطهر علوی مشرف شده بعد از زیارت امین الله واداء نماز زیارت در کنار ضریح مطهر عقد ازدواج ما را خواندند و من در مدرسه بودم که رفقا شیرینی بمدرسه آوردند در دهن بنده گذاشتند که برای شما همسر گرفتیم. تاریخ عقد ۱۲ شهر ربیع الاول ۱۳۷۵ هجری قمری بود و تاریخ انتقال به خانه شب ۲۷ همان شهر ربیع الاول ربیع المولود ۱۳۷۵ بود. تا مدت قریب ۴ سال و نیم که خداوند متعال سه فرزند بما عنایت فرمود که اولی فوت شد ما در



مرحوم آية الله العظمی حاج شیخ حسین نجفی اهری

منزلی زندگی می نمودیم که مساحت کل آن ۴۲ متر مربع بود و دو اطاق روی هم داشت. اطاق بالا مربوط ببنده و کتابهایم و پذیرائی بود و اطاق پایین مربوط بخانواده و بچه ها که همانجا هم پخت و پز می کردیم.

مرگ محمود

حضرت حق متعال در روز ششم صفرالخير ۱۳۷۶ قمری فرزند پسری بما عنایت فرمود که او را **محمود** نامیدیم و از الطاف و مراحم خود در شش روز بعد باز پس گرفت امید است، ذخیره اخروی ما باشد بحق محمد و آله الطاهرين.

این منظره هیچگاه از نظرم محو نمی شود که بنده و دو تن دیگر از رفقای بسیار عزیزی که از پنجاه سال پیش تا این دقائق کمال علاقه را بهمديگر داریم که یکی از آن دو نفر حضرت آية الله آقای حاج شيخ حسين راستی کاشانی بود؛ جنازه آن طفل معصوم بسیار زیبا را بردیم بوادی السلام نجف اشرف و پس از غسل دادن بآية الله راستی عرض کردم بنده نمی توانم نماز بخوانم شما بخوانید. یادم نمی رود در آن صحرای وادی السلام که بقول بعضیها بزرگترین قبرستان مشرق زمین است آقای راستی این جنازه بسیار کوچک را در مقابل خود نهاده و تحت الحنک عمامه خود را افکنده و نمازی با کمال خضوع و خشوع خواندند. در روایت شریفه است که چون فرزند خردسال نابالغ از دنیا می رود در روز قیامت ترش روی به در بهشت میایستد و می گوید: داخل بهشت نمی شوم تا پدر و مادرم قبل از من داخل بهشت شوند و آن وقت انسان آرزو می کند، کاش همه فرزندانم در چنین سنی از دنیا می رفتند.

روایات و احادیث و مطالب بسیار ارزنده ای در این موضوع در رساله گرانقدر و ارزشمند «مسکن الفؤاد عند فقید الاحبة و الاولاد» از شهید ثانی مندرج است که شایسته است عزیزان مراجعه فرمایند.

مرحوم شيخ صدوق باسناد خودش از امام ابی عبد الله الصادق علیه الصلاة والسلام نقل می فرماید، که فرمودند: پسری را اگر انسانی قبل از خود بعالم آخرت بفرستد ثوابش برتر است از هفتاد فرزند که بعد او باقی بماند و قائم علیه السلام را

درک کند. (مسکن الفؤاد - چاپ نجف - ص ۱۴)

بمناسبت آنکه مرگ چنین فرزند خردسالی برای انسانی یک باقیه صالحه‌ای نزد خداوند است عرض می‌کنم، این بچه روز پنجم تولدش حالش بهم خورد و محسوس بود که مریض شده است. شب هنگام دیر وقت من متخیر ماندم، آیا فرزند را پیش دکتر ببرم یا او را اذیت ننموده تا صبحگاه صبر کنم، اگر خوب نشد صبح او را پیش دکتر ببرم. متحیرانه گفتم؛ استخاره‌ای کنم شاید تکلیفم روشن شود. این آیه شریفه آمد: **الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا**. که آیه چهل و ششم سوره کهف است. باز هم متخیر ماندم که این فرزند از قسمت صدر آیه، زینة الحیوة الدنیاست. یا از قسمت ذیل آیه، و الباقیات الصالحات خیرٌ عند ربک ثواباست.

صبحگاه معلوم شد که بحمدالله از الباقیات الصالحات بوده است. مرحوم شهید ثانی در مسکن الفؤاد می‌فرماید: **وَ فِي كَلَامِهِ لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ قَالَ لَهُ دَلَّنِي عَلَى أَمْرِ فِيهِ رِضَاكَ، قَالَ: إِنَّ رِضَايَ فِي رِضَاكَ بِقَضَائِي، وَ فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ**. در کلام خداوندی بموسی علیه‌السلام است آنگاه که موسی گفت: بارالها مرا بر امری که رضای تو در آنست دلالت فرما، فرمود: بدرستی که رضای من در آنست که تو بقضا و حکم من راضی باشی. و در قرآن کریم است خداوند از مؤمنین راضی شد و آنان هم از خداوند راضی شدند. (مسکن الفؤاد - چاپ نجف - ص ۸) و باز هم در همان رساله دو سه سطر بعد می‌فرماید: **وَأَعْلَمُ أَنَّ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ تَعَالَى ثَمَرَةُ الْمَحَبَةِ لِلَّهِ إِذْ مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا رَضِيَ بِفِعْلِهِ وَ رَضِيَ الْعَبْدُ عَنِ اللَّهِ دَلِيلٌ عَلَى رِضَا اللَّهِ تَعَالَى عَنِ الْعَبْدِ**. و بدان که رضای بحکم خداوند تعالی برو نتیجه محبت بر خداوند است زیرا آنکه چیزی را دوست دارد؛ رضای به کرده و خواسته او دارد و رضای بنده از خداوند متعالی نشانه رضای خدای تعالی از بنده است (مسکن الفؤاد - چاپ نجف - ص ۸)

فرزندان، اجابت دعوات، تشریف عتبات

پس از آن بتدریج بین سالهای ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۸ قمری شش گوهر تابان سه پسر و سه دختر بفضل و کرم خود عنایت فرمود که از آنان در حال تحریر این کلمات بسال

۱۴۲۰ قمری و ۱۳۷۸ شمسی بحمدالله و المنة ۱۳ نوه دارم.

نمی دانم چگونه شکر کنم خداوند متعال را که از آن هنگام که دست راست را از چپ شناختم طینت و خمیره خود را فریضه صلاح و عاشق مکارم اخلاقی و فضائل عالیّه و شیفته اجابت دعوات الهی می دیدم. خداوند متعال جزای خیر دهد آن کسی را که این عشق و شیفتگی را در من ودیعه نهاد و بوجود آورد و شکوفا فرمود که او همانا پدر شریف بزرگوار علامه صالح متقی و ورع بود که بندرت مانند او را در این عصر توان دید. از اوان کودکی ما را بصلاح دنیا و آخرت تغذیه فرمود آن چنان که دنیا و زخارف آن را در راه آخرت ایثار کنیم. مشوق ما بر اقبال و روآوری بر طاعت الهی و اخلاص و تجرد از بیهودگیها و باطلات حیات دنیوی بود. اما با این حالات و اقبال و توجه از شیفتگان عقل و استدلال و برهان و درس و تحقیق بود نه تقدّس مثابی و لاف و گزافهای سرابی. یادم است که کوچک بودم و اولین بار نام مرحوم آقا سید احمد کربلانی (بگاء) را از ایشان شنیدم و معاشرت با ایشان سبب شد که من مشرف بعقبات شدم و همان طور که در ابتدای این شرح حال عرض کردم قبل از حرکت بنجف اشرف یکی از عزیزان خوابی را که مشتمل بر لطف و محبت عجیب حضرت مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه آلاف صلوات المصلّین نسبت بحقیر دیده بود در طول ایام اقامت در نجف اشرف این لطف مستمر بود و تاکنون هم هست

مقدمه سفرنامه حج

عجیب این است که وقتی من این اوراق را می نوشتم بهمین جا که رسیدم بنوشته ای که مقدمه ای برای سفرنامه حج نوشته بوده ام و ابداً یادم نبود برخوردم و اگر به آن در میان اوراقم بر نمی خوردم نمی دانستم که من این اوراق را نوشته ام دو سطر از آن نوشته را که عربی نوشته ام می آورم و متعمداً ترجمه نمی نمایم:

و ما ارید و ما احب ان اظهر و احصى الطاف امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام علی فی هذه المدة ولعمری لوا بحت بها لكاد السواد يقتلوننی حسداً او ینسبوننی الى الجنون و السفاهة. «و خیر الدران یكون مصدوقاً»

وَ اِنِّیْ مَغْمُوْدٌ وَّ اِنْ کُنْتُ بِاَتْرًا
وَلَا بَدَّ یَوْمًا اَنْ اُجْرَدَ مِنْ غَمِدِیْ
کاشکی پرده بر افتادی از آن منظر حسن
تا همه خلق ببینند نگارستان را
همه را دیده در او صاف تو حیران ماندی

تا دگر عیب نگویند من حیران را

این دو صفحه را که در این جا عرضه داشتیم برای مطلبی بسیار جالب و نفیس است که بخدمت عزیزان عرضه دارم. این بنده طبعاً از قبول اعمال نیابی از ترس آن که مبدا از عهده صحیح آن بر نیایم مایل نبوده بلکه استنکاف دارم. در سال ۱۳۸۳ هجری قمری بعد از چهارده سال اقامت در نجف شوق عجیبی برای تشرّف بحجّ پیدا نمودم. تا آنکه در شب قدر شب بیست و یکم رمضان همان سال در حرم مطهر علوی با حالت توجّه عجیبی مناجات طلب الحجّ را که مرحوم شیخ اجل شیخ ابراهیم کفمی در البلد الامین ص ۵۱۹ از شیخ اجل صدوق علیه الرّحمة نقل فرموده است؛ برای تشرّف بحجّ خواندم. مرحوم محدّث جلیل القدر آقای حاج شیخ عبّاس قمی هم در کتاب الباقيات الصالحات خود که در حاشیه کتاب مفاتیح الجنان بچاپ رسیده است، تمام آن مناجاتها را بعنوان ادعیه الوسائل اِلَى المسائل آورده است عزیزان مراجعه فرمایند. یادم است شب بیست و سوم هم باز همان مناجات را خواندم و از خداوند متعال طلب حجّی مقبول و موافق با واقع بدون اختلاف نمودم. سُبْحَانَ اللَّهِ الرَّؤُفِ الرَّحِيمِ چند روزی بعد نامه‌ای از کرمانشاه رسید. پدرم سحرگاه شب بیست و یکم با کمال عجله نوشته بودند که همین امشب که نامه را برای شما می‌نویسم بمن مراجعه شده که شخصی بسیار متقی و پرهیزکار تقاضا دارد که شخص شما بحجّ نیابی به نیابت از ایشان مشرف شوید که خود معذور است اگر حاضر هستید زود اطلاع دهید تا پول نیابت را برای شما بفرستیم و پول هم ظاهراً سه هزار تومان بود سُبْحَانَ اللَّهِ!

خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع

بود او را بزبان آنچه مرا در دل بود.

من خیلی تعجب نموده و فوراً جواب قبول فرستادم و چه نعمت و سعادتى بالاتر از این که هم تشرف بحج و زیارت خانه خدا و مدینه النبی ص بود که دیگر زبان انسانی یارائی بیان ارزش آن را ندارد؛ با آن همه روایات و احادیث و هم اجابت دعوت و اطاعت امر والدی که نمونه تقوی و صلاح و فلاح بود و حقوق والدین و اطاعت آنان و احسان بر آنان خود دریائی بی ساحل است. عزیزان بکتاب متفرقه و رسائل مخصوصه مثل؛ رسالة التعریف بوجوب حق الوالدین تألیف شیخ اجل علامه و فقیه متکلم ثقه شیخ ابی الفتح محمد بن علی بن عثمان کراچکی متوفی سنه ۴۴۹ رجوع فرمایند.

بعد از رسیدن نامه والد گرچه عازم سفر بودم و بدون تحیر و ترددّ جازم بر اختیار و قبول این دعوت بودم باز هم از باب تفأل گفتم استخاره‌ای از قرآن کریم نمایم عجباً که بمجرد باز کردن قرآن چشمم بسوره حجّ و این آیه شریفه افتاد که: وَهْدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهْدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ. و آیه قبل هم این است. إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤٍ وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (آیات ۲۳ و ۲۴ سوره الحج)

بنده فوراً جواب قبول فرستادم آنها هم پول را فرستاده و از راه ماشین در سال ۱۳۸۳ قمری برای اولین بار مشرف بحجّ شدم؛ هفت شبانه روز در راه بودیم تا بمدینه منوره رسیدیم و پس از اقامت چند روز مشرف بمکه معظمه شده و پس از انجام اعمال حجّ دوباره بمدینه بازگشتم و باز هم از راه بیابان بمدّت شش شبانه روز طی مسافت به نجف اشرف مشرف شدیم برای تهیّه مقدمات سفر حجّ چند روز قبل از حرکت زحمت زیادی کشیدم و از کثرت رفت و آمد مریض شدم و با همان حال مرض با کمال اطمینان سوار ماشین شده حرکت کردیم. اتفاقاً بهنگام حرکت هم هوا بسیار طوفانی و باران خاک می بارید و معمولاً این جور طوفانها در آن منطقه ۴۸ ساعت طول می کشد. سال قبل بعضی از حجّاج در میان راه بشدت مریض شده بودند و لطف خداوند متعال حیات دوباره‌ای به آنان عطا فرموده بود. لذا رفقا که حال مرا دیدند بشدت مانع من شدند که حرکت نکنم چون حال بسیار نامساعد بود. ولی از آنجا که اطمینان داشتم این حجّ باجابت آن مناجات مرحمت شده

۱۳۰ کیمیای هستی

است، اعتنائی ننمودم و بمدینه که رسیدیم بحمدالله و المنه خیلی از دیگران
شاداب تر و سر حال تر بودم.



۱۳۴۲ در اولین سفر حج

استمداد و اجابت

در طول این سالها از اجاره نشینی و نقل و انتقال اثاث منزل و کتابخانه‌ام خیلی خسته شدم. عزیزی بمن فرمود که اگر شدت اضطرابی داشتی بچه‌هایت را در منزل بگذار و باعیالت بحرم حسینی و قمر بنی‌هاشم مشرف شوید و حاجتتان را بخواهید. خداوند متعال ببرکت و وساطت آن دو بزرگوار و مظلومیت بچه‌های کوچک در منزل حاجت شما را حتماً می‌دهد. شب جمعه‌ای بچه‌ها را در منزل گذارده و بکربلا و حرم حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام مشرف و از آن بزرگوار درخواست منزل مسکونی مناسب شأن خودم را نمودم و سپس بحرم مطهر باب الحوائج حضرت ابی‌الفضل قمر بنی‌هاشم مشرف و ختم معروف؛ «یا کاشف الكرب عن وجه الحسین را بعدد لفظ عباس خواندم و استدعاء حاجت را از آن جناب نمودم. مرحوم حاج ملا هاشم خراسانی در منتخب التواریخ در بیان فضائل حضرت ابوالفضل می‌فرماید: از ختوم مجربه است که اگر کسی در مجلس واحد صد و سی و سه مرتبه بگوید: یا کاشف الكرب عن وجه الحسین علیه السلام اکشف کربی بحق أخیک الحسین بعدد هندسه لفظ عباس خداوند حاجتش را برآورده خواهد فرمود. (منتخب التواریخ - ص ۲۶۱)

بخداوند متعال قسم، در بازگشت از کربلا بدون امید بهیچ جا درست گردید. و بچند روزی معماری بدون آنکه قصد فروش خانه‌اش را داشته باشد، خانه‌اش را بپا فروخت و دو نفر از آقایان همشهریان که بی‌اندازه ببنده محبت داشتند خانه را فوراً خریدند و ما از نقل و انتقال راحت گشتیم ولی بواسطه ظلم و جور بعثین منزل در نجف اشرف باقی ماند و بحمدالله یکی از عائله‌های شهداء آل حکیم و فرزندان مرحوم آیه الله العظمی حکیم قدس الله نفسه در آن منزل ساکنند.

استخاره والد و ساحل نجات

در سال ۱۳۴۵ شمسی یکسال قبل از فوت والد برای زیارت ایشان بکرمانشاه آمدم. بعد از اقامت دو سه ماهه تابستان قصد بازگشت نمودیم ولی بسیار نگران

وضع بعثیها در مرز بودیم چون بعضی اوقات روحانیین را گرفته می بردند و عائله آنها را رها می نمودند و هر کسی را که می گرفتند؛ معلوم نبود که دیگر باز گردد. مرحوم والد م خیلی اصرار داشتند که دیگر بعثتات باز نگردم. ولی من باز هم متمایل ببازگشت بودم تا اینکه ایشان گفتند: استخاره می کنم. گفتم بسیار خوب. با حالت ضعف و بیماری شدید استخاره ای از قرآن گرفتند که آیه چنین آمد: **فَازْ سُلْطَانًا إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ** که مژده سلامت و رسالت بر مردم بود. بسیار خرسند و خوشحال شده اجازه رفتن فرمود و عجیب آن است که آیه مبارکه بدنبال قضیه حضرت یونس و گرفتاری در دام ماهی و رهائی او بساحل نجات است. (آیات سوره مبارکه صافات ۱۳۹-۱۴۷)

در سال بعد یعنی ۱۳۴۶ شمسی مجبور شدیم جهت زیارت والد و کسالت شدید ایشان بکرمانشاه بیائیم. آن مرحوم شب چهارشنبه ساعت ده و ده دقیقه بعد از ظهر هجدهم مرداد ماه شمسی مطابق دوم ماه جمادی الاولی سال ۱۳۷۸ هجری قمری در سن ۸۵ سالگی دار فانی را وداع و بعالم بقاء ارتحال فرمود. رحمة الله علیه رحمة واسعة. انشاء الله بعداً در مباحث هنری این نوشتار شرح حال مفصل آن جناب را ذکر می نمایم.

رفت و برگشت از ظلم

بعد از وفات مرحوم والد و انجام مراسم سوگواری دوباره با عائله عازم نجف اشرف شدیم. در حالی که شدت بعثیها بشیعه و بخصوص ایرانیان به نهایت رسیده بود و روز بروز این شدت و سختی زیاد میشد و مرتب اخراج ایرانیان ادامه داشت تا در سال ۱۳۹۰ هجری و ۱۳۴۹ شمسی هجوم به کربلا و نجف نموده و تمام ایرانیان مقیم این دو شهر مقدس را یا اخراج یا مجبور بمهاجرت نمودند؛ بنده دیدم که هیچگونه آرامش فکری برای احدی نیست. لذا مجبور بمهاجرت و معاودت بایران شدیم و بقدری جمعیت اهل علم و ایرانیان و عائله آنان زیاد بود که سه روز تمام در مندریه خاک عراق معطل بودیم تا بایران وارد شویم، اتفاقاً آن سال هوا بسیار سرد و در شدت سرمای دیماه بنده با عائله و اثاثیه و کتابخانه ام سه شبانه روز در میان

ماشین باری بودیم تا بخسروی منتقل و از آنجا بعد از انجام تشریفات قانونی بکرمانشاه و منزل وارد شدیم. همه عائله‌های مهاجر از فضیلتی محترم و علماء اعلام و مردم معمولی در اردوگاه‌ها و مساجد جای گرفتند تا از آنان تحقیقات مناسب بعمل آید و عوامل خرابکار حزب بعث با ایرانیان بایران وارد نشوند. شرح قضایای جانسوز آن چند روز واقعا محتاج بوقت بیشتری است و واقعا بعضیها می‌گفتند؛ حال می‌فهمیم اسیری عائله حضرت سیدالشهداء یعنی چه و کاش عوض این همه مصائب و دربدری ثواب یک ربع ساعت از ثواب اسرای کربلا به ما عنایت شود.

ورود به کرمانشاه و ترتیب کتابخانه

صبح پنجشنبه پانزدهم ما ذی‌قعدة الحرام ۱۳۹۰ قمری مطابق دیماه ۱۳۴۹ شمسی بمنزل وارد شدیم و زودتر از همه آن عزیزان آواره به آرامش رسیدیم و در منزل کوچک مرحوم والد خوشحال از اینکه بحمدالله همگی در خدمت والده گرد هم هستیم. و بی‌اندازه خداوند متعال را شکر گزاردم که توانستم در آن و انفساه و گرفتاریها و مصائب کتابهایم را در ۲۲ گونی و ۱۴ کارتن به کرمانشاه منتقل نمایم؛ زیرا می‌گفتم همه اثاث زندگی بباد رود جبران‌پذیر است اما از دست رفتن کتابهای نادر بویژه مخطوطات دیگر قابل تدارک و جبران نیست بحمدالله و المنة که آن کتابخانه اکنون در حدود هجده هزار جلد بالغ شده است و خداوند خود نعمت دهنده همه نعمتهاست. امام صادق صلوات الله علیه فرمودند: **اِحْتَفِظُوا بِكِتَابِكُمْ فَإِنَّكُمْ سَوْفَ تَحْتَاجُونَ إِلَيْهَا**. کتابهای خود را نگهداری کنید که بزودی بآنها نیازمند خواهید شد. (بحارالانوار - ج ۲ - ص ۱۵۲ ح ۴۰)

این حدیث شریف را بنده با خط نستعلیق درشت و با مقوای سفید برقی نوشته و بریده بالای مخمل سرخ رنگ چسباندم و بکتابخانه حضرت امیر علیه السلام در نجف اشرف که از آثار خالده مرحوم علامه امینی است با چند خط دیگر اهدا نمودم که می‌گویند؛ اکنون هم در آنجا محفوظ است.

انسان به یک سلام در درگاه خدا مشرک می‌شود

پس از بازگشت از عراق مدت دو سال همگی عائله در منزل مرحوم پدرم رحمه الله علیه بودیم و جای آنکه کتابها را بچینیم نداشتیم و کتابها روی هم بود بطوری که یکوقت متوجه شدیم کتابهای زیرین اوراقش بهم چسبیده و در شرف پوسیدگی و از بین رفتن است. خانواده بمن گفتند؛ ما همینطور دو و سه عائله‌ای باید در این خانه باشیم؟ گفتیم: تا خداوند چه بخواهد. چون در امور مالی براستی بسیار منیع الطبع و غیر تمنند و ببعضی از امور که بنظرم امور پستی است نمی‌توانم تن در دهم. چند باری بمن جهت خرید خانه‌ای مستقل تذکر دادند، ولی بنده ابا کردم زیرا بعضی از عناوین راضی نمیشدم و بسیار بدم می‌آید که برای یک روحانی و اهل علم برای انجام کاری پول جمع کنند.

قضیه‌ای را که نشان دهنده و نمایانگر خلق خانوادگی ما بوده است عرضه دارم. وقتی از نجف اشرف جهت زیارت والدین و سایر عزیزان بکرمانشاه آمده بودیم. یکی از آقایان محترم شهر مرحوم آقای حاج سید محمود کنجوری رحمه الله علیه بنده را دیدند و گفتند فلان مطلب را خدمت آقا عرض کرده‌اند و این مطلب دروغ است، شما از دل ایشان بیرون بیاورید؛ مقصود ایشان مرحوم والد بودم. اسم مرحوم آقای کنجوری را هم متعمداً آوردم چون همه همشهریان محترم بنده ایشان را باحترام و عزت می‌شناسند و نامی هم از آن مرد محترم برده شود. یک شب با مرحوم والد از مسجد بیرون آمده و دو نفری در کوچه تاریک بمنزل می‌آمدیم من از آنکه فتح بابی در کلام نموده و سخن مرحوم آقای کنجوری را عرض کنم؛ ابتداءً گفتم: بعضی از محترمین شهر از شما گله‌ای دارند. مرحوم والد بنده خیلی احترام می‌گذارند حتی می‌توانم بگویم که هم پدر و هم مرید بنده بود با این حال ایشان بدون اینکه پرسند که کی بوده و چه گفته و با صلاح گفته خود بپردازند، بصدو هشتاد درجه روی مبارک خود را در میان کوچه تاریک بسوی بنده که پشت سر ایشان بودم برگرداندند و فرمودند: انسان بیک سلام بدرگاه خدا مشرک می‌شود، حواست را جمع کن یعنی اینان که از من توقعاتی دارند توقع شرک و مرید بازی و امثال اینها را دارند. و این که انسان بیک سلام به درگاه خداوند مشرک می‌گردد

مضمون حدیث شریف است. این بود تربیت خانوادگی ما و لذا عرض کردم که در امر خرید خانه راضی بهر نحوی و اقدامی نمی‌گردیدم.

تفالی به دیوان خواجه شیراز

این جا بد نیست لطیفه‌ای را عرض کنم که برآستی شنیدنی است؛ بنده از وقتی که از نجف اشرف بکرمانشاه بازگشتم بچند امر مرتب متوجه می‌گشتم. یکی اینکه وضع ما و زندگی ما در این جا چطور می‌شود. آیا ما باز بنجف و محل معهود باز می‌گردیم. و دیگر اینکه وضع درس و بحثی در این جا مرتب می‌گردد. وضع ما با عزیزان و برادران دینی چه می‌شود و بالاخره وضع امور معاشی به آبرومندی می‌گذرد یا خیر - گرچه بنده اهل فال و طالع نیستم و خیلی از امور روشن را بزودی قبول نمی‌نمایم تا چه رسد به فال و طالع و اصولاً به خیلی از این عرفان بازیها و اخلاق و سلوک بازیها که فعلاً از طرف اشخاصی که خود حقیقه لنگ و پا در گلند رواج پیدا کرده است؛ خوش بین نیستم ولی یک روز به شوخی گفتیم بگذارید به راستی فالی درباره همه اوضاع و احوالمان از دیوان لسان الغیب خواجه زده و از آن جناب پرسشی نمائیم که این قضایا بکجا می‌انجامد در حضور دوستان لطیف بدین نیت دیوان خواجه رحمة الله علیه را گشوده چشمان بدین غزل روشن گشت، که برآستی بهر بیتی جواب یک سؤال و یک نیت را داد.

دلا رفیق سفر بخت نیکخواهت بس

نسیم روضه شیراز پیک راحت بس

دگر زمزل جانان سفر مکن درویش

که سیر معنوی و کنج خانقاهت بس

اگر کمین بگشاید غمی ز گوشه دل

حریم درگه پیر مغان پناهت بس

هوای مسکن مألوف و عهد یار قدیم

ز رهروان سفر کرده عذرخواهت بس

بصدر مصطبه بنشین و ساغر می‌نوش
 که این قدر زجهان کسب مال و جاهت بس
 زیادتی مطلب کار بر خود آسان کن
 صراحی می‌لعل و بتی چو ماهت بس
 فلک بمردم نادان دهد زمام مراد
 تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس
 بمنّت دگران خومکن که در دو جهان
 رضای ایزد و انعام پادشاهت بس
 بهیچ ورد دگر نیست حاجت حافظ
 دعای نیمشب و درس صبحگاهت بس

نماز حاجت و قبول آن

خلاصه دیدیم با این وضع نمی‌شود و کم‌کم از جهت منزل و تنگی جا بفکر افتادیم منزلی را تهیه کنیم ولی وضع مالی ما اجازه منزل اجاری را نمی‌داد تا آنکه مجبور شدم نماز حاجتی را که **شیخ ابی‌جعفر طبری رحمه‌الله علیه** در کتاب **دلایل الامامه** خود نقل می‌فرماید؛ دو مرتبه خواندم و بعداً درباره این نماز حاجت بتفصیل سخن می‌گویم. بواسطه خواندن آن نماز حاجت و توسّل؛ آقای محترمی از تهران به تنهائی خودشان این منزل فعلی را که براستی تمام جهت مناسب ماست خریدند و چون خراب و محتاج تعمیر بود خرج تعمیر را هم دادند و بنده تا این دقایق که این مطالب را می‌نویسم ایشان را ندیده‌ام و حتّی خداوند گواه است که الان نام ایشان هم در خاطر من نیست مگر از میان اوراقم نامه ایشان را که بعد از خریدن خانه فرستاده بودند؛ پیدا کنم و نامشان را دوباره بیاد آورم.

اما راجع باین نماز حاجت که براستی گنجینه‌ای از گنجهای الهی است و من بنده عجائبی از آن دیده‌ام در دو سه سال پیش باز قضیه‌ای رخ داد که باین مناسبت بنده مقاله‌ای در نشریه سالانه **صبح وصال** مسجد مرحوم آیه الله انگجی تبریز که به مناسبت نیمه شعبان هر سال توسط جوانان عزیز آن مسجد منتشر می‌شود نوشتم؛

که خیلی مایه توجّه عزیزان و خوانندگان واقع گردید و مجله موعود در تهران و هفته نامه باختر در کرمانشاه آن را تجدید چاپ نمودند. مایلم تمام آن مقاله را برسم یادگار و تحفه‌ای گرانقدر اینجا بیاورم تا عزیزان بعد از ما بخوانند و الطاف خداوند و انمه طاهرین را در این عصر آشوب و تکنولوژی دریابند.

فرج صالحان یا گنج الهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خداوندا سپاس و ستایش که در پناه حضرت مهدی و بطفیل هستی او این همه لطف و نعمت بما فرموده‌ای.

از عنایات حضرت حق متعال بر این ناچیز برپائی مجلس سوگواری ایام عاشورای حسینی در بنده منزل است که بحمدالله هر ساله بطرز سنتی و شایسته برگزار می‌گردد. البته آستان مقدّس حضرت ابی‌عبداللّه الحسین علیه‌الصّلاة و السّلام پناهندگان دربار خودش را هیچگاه مردود و ناامید نمی‌فرماید.

شب پنجم محرم سال ۱۴۱۸ هجری قمری ساعت یازده شب تلفن زنگ زد. پسرم گوشی را برداشت، گفت: شما را از مسجد آیه الله انگجی می‌خواهند، بر داشتم، برادر عزیزی از ستاد نیمه شعبان آن مسجد مبارک فرمودند: حاج آقا امسال برای نیمه شعبان ما را فراموش نکنید، عرض کردم، خیلی کار دارم و نمی‌رسم و نمی‌دانم چه بنویسم. چون بحمدالله و المنة نسبت بساحت مقدّس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف همه چیز را بطور کامل نوشته‌اند. و سلیقه بنده نوشتن مطالبی نو است که تکرار نوشته‌های گذشته نباشد. تا فردای آن شب فکر می‌کردم برای این عزیزان چه چیز تقدیم کنم. فردا جهت استراحت ساعتی خوابیدم. در خواب بمن گفتند؛ قضیه ابن صالحان را برای آنها بنویس. من بسیار خوشحال شدم زیرا صلاة فرج قضیه منصور بن صالحان را گنجی از گنجهای حضرت حق متعال و حضرت مهدی می‌دانم و لذا تصمیم گرفتم همان قضیه را تقدیم حضور عزیزان کنم. این حکایت و معجزه را شیخ ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری در کتاب دلائل الامامه خود منتقل می‌فرماید (دلائل الامامه - ص ۳۰۴ - چاپ

نجف). مرحوم علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه هم در دو جای کتاب بحارالانوار از دلائل الامامه نقل فرموده‌اند. (بحارالانوار - ج ۵۱ - ص ۳۰۴ بنقل از کتاب النجوم و ج ۹۵ - ص ۲۰۰ - ح ۳۳ بنقل از اصل دلائل الامامه) و مرحوم آقا شیخ محمود عراقی در کتاب دارالسلام خود در باب معجزات حضرت مهدی معجزه چهل و چهارم نقل نموده است (دارالسلام - چاپ اسلامی - ص ۱۹۲) و همینطور مرحوم آقای حاج شیخ علی اکبر نهاوندی در کتاب (العبری الحسن - مجلد دوم - کتاب الیاقوت الاحمر - ص ۱۷۳) نقل فرموده است.

اینک نقل اصل داستان بترجمه از کتاب شریف و گرانقدر دلائل الامامه شیخ ابیجعفر طبری. می‌فرماید: حکایت کرد مرا ابو جعفر محمد بن هرون بن موسی تلکعبری که گفت: خبر داد مرا ابو الحسن بن ابی البغل کاتب که کاری را از جانب ابی منصور بن صالحان بر عهده گرفتم، تصادفاً بین من و او جریاناتی پیش آمد که موجب شد خود را از او پنهان کنم، او مرا سخت ترسانیده بجستجوی من برآمد. من هم از او پنهان و ترسان بودم تا پس از مدتی عزم کردم پنهان به مقابر قریش و مرقد منور حضرت موسی کاظم علیه السلام رفته شب جمعه‌ای را در آنجا بعبادت و شب زنده‌داری و دعا و مسألت بگذرانم، شاید خداوند فرجی عنایت فرماید تصادفاً شبی سخت طوفانی و باد و بارانی بود از ابن جعفر متصدی آن حرم شریف تقاضا نمودم. درها را بسته و آن مکان مقدس را خلوت نگاه دارد؛ تا بدخواه خود بدعا و مسألت از درگاه باری تعالی مشغول باشم و از داخل شدن آنان که از ایشان ایمن نبوده و از دیدنشان ترسانم بر من داخل نشوند و او چنین نموده درها را قفل کرد و شب به نیمه کشید اتفاقاً باد و باران هم مانع از رفت و آمد مردم گشت و من بادل آسودگی مشغول دعا و زیارت و نماز بودم در این هنگام ناگهان صدای پائی را از سمت مولای خود موسی بن جعفر شنیدم، دیدم؛ مردی زیارت می‌کند و سلام بر آدم و پیغمبر اولوالعزم فرمود بعد ائمه یکان یکان را نام برد تا بصاحب الزمان رسید و ایشان را ذکر نفرمود. من از این سلام تعجب نمودم. پیش خود چنین گمان کردم که شاید فراموش کرده یا عارف بآن امام نیست، یا این خود مذهبی برای این مرد است. چون از زیارت فارغ گشت دو رکعت نماز گزارد سپس رو بمرقد شریف حضرت

ابیجعفر جواد نمود. مثل همان زیارت و سلام را انجام داده و دو رکعت نماز بجا آورد و من از آن جهت که او را نمی‌شناختم، ترسان بودم. او را جوانی کامل در جوانی و مردانگی دیدم که جامهٔ سپیدی در بر و عمامه‌ای بر سر که آخر آن را بزیر چانه انداخته بر دوش مبارک عبائی افکنده بود بعد از اعمالش فرمود: ای ابی‌الحسین ابن ابی‌البغل کجائی از دعای فرج گفتمش ای سید و آقای من آن کدامست؟ فرمود؛ دو رکعت نماز می‌گزاری و بعد از آن می‌گویی: **يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ، يَا مَنْ لَمْ يَأْخُذْ بِالْجَرِيرَةِ وَلَمْ يَهْتِكِ السُّتْرَ، يَا عَظِيمَ الْمَنِّ، يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ، يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ يَا مُتَتَّهِئَ كُلِّ نَجْوَى، يَا غَايَةَ كُلِّ شَكْوَى، يَا عَوْنَ كُلِّ مُسْتَعِينٍ، يَا مُبْتَدَأَ الْبَالِغِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا يَا رَبَّاهُ - ده مرتبه - یا سَيِّدَاهُ ده مرتبه یا مَوْلَاهُ ده مرتبه - یا غَايَتَاهُ ده مرتبه - یا مُتَتَّهِئَ رَغْبَتَاهُ ده مرتبه - أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَّا مَا كَشَفْتَ كَرْبِي وَ نَفْسَتَ هَمِّي وَ فَرَجْتَ غَمِّي، وَ أَصْلَحْتَ حَالِي وَ دَعَاكَ بَعْدَ مِنْ هَذَا مِنْ خَوَاسْتِي وَ طَلَبِ كُنْ حَاجَتِ خُود رَا. آنگاه می‌گذاری گونه راست خود را بر زمین و می‌گویی در سجده خود صد مرتبه، **يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ اكْفِيَانِي فَإِنْ كُنَا كَافِيَايَ وَ انْصُرَانِي فَإِنْ كُنَا نَاصِرَايَ**، سپس می‌گذاری گونه چپ خود را بر زمین و می‌گویی صد مرتبه، **أَذْرِكُنِي وَ زِيَادَ آن رَا تَكَرَّرَ مِي كُنِي وَ مِي كُنِي: الْغُوثُ الْغُوثُ وَ تَكَرَّرَ مِي كُنِي تَا نَفْسِ تَمَامِ شُود وَ سَرِ از سَجْدَه بِرِ مِي دَارِي؛** پس بدرستی که خدای تعالی بکرم خود بر می‌آورد حاجت تو را ان شاء الله.**

بهنگامی که بنماز و دعا مشغول بودم؛ او بیرون رفت و بعد از فراغ از نماز نزد ابن جعفر رفتم تا از او حال این مرد را جويا شوم که چگونه داخل شد، دیدم درها بسته و قفل است شگفت زده گفتم؛ شاید دری دیگر باشد که من از آن بی‌اطلاعم، ابن جعفر قیّم را صدا زدم و او از اطاق چراغخانه (اتاقی که در آنجا روغن بجراغهای روضه مبارکه می‌ریخته‌اند) بیرون آمد؛ سؤال از آن مرد و چگونه داخل شدنش نمودم. گفت: همانطور که می‌بینی درها بسته و من هنوز باز نکرده‌ام. حکایت و قصه خود را برای او گفتم. گفت: این شخص همان مولا و سید ما صاحب‌الزمان است. و من بهنگام

خلوت روضه مطهر و مکرر او را مشاهده و زیارت نموده‌ام من بر فوت سعادت از دست رفته بسیار متأسف گشتم صبح هنگام بگاه طلوع فجر خارج شده بسوی کرخ و مخفیگاه خود بازگشتم روز بالا نیامده بود که اصحاب و یاران ابن صالحان در جستجوی من برآمده و ملاقات مرا طالب و از دوستانم جوای من بودند و با آنان امان‌نامه‌ای از وزیر بود که در آن بهر لطف و مرحمتی وعده بود. با دوستی از دوستان مورد وثوق و اطمینان به حضور او رفتم. از جای برخاسته مرا در بر گرفت با رفتاری مهرآمیز که از او نه چنین دیده بودم و نه انتظارش را داشتم؛ مرا گفت: تنگی کار تو بدان جا کشید تا شکایت مرا بصاحب الزمان نمودی. گفتم، دعائی و مسألتی بود. گفت: وای بر تو، دیشب که شب جمعه بود مولای خود صاحب الزمان را در خواب زیارت نمودم، مرا امر فرمود که با تو به نیکی رفتار نمایم و با من چنان قهر و درشتی اظهار داشت که بر خود ترسیدم. **ابوالحسن ابن ابی‌البغل** گفت: گفتم: لا اله الا الله، شهادت می‌دهم که آنان حقند و منتهای حقند، من خود مولای خود را در بیداری دیدم و با من چنین و چنان فرمود و آنچه را که در حرم و مشهد مبارک موسی بن جعفر امام کاظم دیده بودم، برای او بازگفتم، پس بسیار شگفت‌زده شد و با من رفتارهای بسیار نیکو و ارزنده و بزرگ به جای آورد و بآرزوهائی که انتظار و گمانش را نمی‌بردم ببرکت مولای ما صاحب الزمان رسیدم.

ترجمه این قصه و صلوة فرج هم همانطور که اشاره نمودیم؛ در کتاب **العبقری الحسان و دارالسلام** مرحوم عراقی هست، اما در هر دو کتاب یک سطر از دعا ساقط شده است و برای تصحیح آن شایسته است عزیزان به بحار یا خود دلائل الامامه رجوع نمایند. مرحوم **فاضل عراقی** بعد از نقل داستان می‌فرماید: مؤلف گوید: ذکر این خبر مناسب فصل سابق بود و ذکر این شخص در عداد کسانی که شرفیاب خدمت آن بزرگوار شده‌اند؛ انطباق می‌نمود. و سبب ذکر این فصل معجزات بعلاوه آنکه در بحار هم در این باب ذکر نموده‌اند که جهت معجزه را در آن اقوی دیدم، زیرا که از این عمل آثار غریبه مشاهده کردم.

اول وقتی که باین نعمت رسیدم آن بود که در سال هزار و دویست و شست و شش با امام جمعه تبریز که حاج میرزا باقر بن میرزا احمد تبریزی طاب ثراهما بود؛

در همین بلده که دارالخلافه طهرانست در خانه آقا مهدی ملک التجار تبریزی که فیما بین مسجد شاه و مسجد جمعه واقع شده و از ورثه میرزا موسی برادر حاج میرزا مسیح طالب ثراه باو منتقل گردیده و الان در تصرف پسرش حاجی محمد کاظم ملک التجار است؛ منزل داشتیم و حقیر بر ایشان مهمان بودم لکن چون او مأذون بمراجعت تبریز از جانب شاه نبود حقیر را هم بسبب انسی که مانع از مراجعت بوطن بود و بدون تهیه هم چون عزم توقف نبود؛ بیرون آمده بودم و امام جمعه هم باین ملاحظه که بر ایشان مهمانم و مخارج مأکول و مشروب با ایشان می باشد و غافل از آنکه مصارف دیگر هم هست بود و خود هم چون انسی با اهل نبود متمکن از و قرض گرفتن نبودم لهذا از برای بعض مصارف مثل پول حمام و غیر آن بسیار در شدت بودم. اتفاقاً روزی در میان تالار حیاط با امام جمعه نشسته بودم از برای استراحت و نماز برخواسته بغرفه ای که در بالای شاه نشین تالار واقع است؛ بالا رفته مشغول اداء فریضه ظهرین شده بعد از نماز در طاقچه غرفه کتابی دیدم؛ برداشته گشودم کتاب چاپی ترجمه مجلد سیزدهم بحار بود در احوالات حضرت حجّت عجل الله فرجه، چون نظر کردم همین خبر در باب معجزات آن سرور جلوه گر آمد، با خود گفتم که با این حالت و شدت این عمل را تجربه نمایم برخواسته نماز و دعا و سجده را بجا آورده فرج را خواسته از غرفه بزیر آمده در تالار نزد امام جمعه نشستم، ناگاه مردی از در در آمده رقعهای بدست امام جمعه داد و دستمال سفیدی در نزد او نهاد، چون رقعہ را خواند آنرا با دستمال بمن داد و گفت؛ این مال تو می باشد؛ چون ملاحظه کردم، دیدم؛ که آقا علی اصغر تاجر تبریزی که در سرای امیر اطاق تجارت داشت؛ بیست تومان پول که دویست ریال بود. دستمال گذاشته و در رقعہ بامام جمعه نوشته که این را بفلان بدهید؛ چون خوب تأمل کردم، دیدم؛ که از زمان فراغ از عمل تا زمان ورود رقعہ و دستمال زیاده بر آنکه کسی از سرای امیر بیست تومان بشمارد و رقعہ بنویسد و بآن مکان روانه دارد، وقت نگذشته بود چون این دیدم تعجب کردم سبحان الله گویان خندیدم. امام جمعه سبب تعجب پرسیده واقعه را باو نقل کردم، گفت؛ سبحان الله من هم برای فرج خود این کار کنم. گفتم پس بزودی برخیز و بجا آور. او هم برخاست و بهمان غرفه

رفته نماز ظهرین ادا کرده بعد از آن عمل مذکور را بجا آورد. زمانی نگذشت که امیر را که سبب احتظار او بطهران شده بود ذلیل و معزول نمودند و بکاشان فرستادند و شاه عذرخواه آمده امام جمعه را با احترام بتبریز برگردانید بعد از آن حقیر این عمل را ذخیره کرده در مظان شدت و حاجت بکار برده آثار سریعه غریبه مشاهده می نمودم، حتی آنکه یکسال در نجف اشرف ناخوشی و با شدت کرد و مردم را بکشت و خلق را مضطرب نمود، حقیر چون این بدیدم از دروازه کوچک بیرون رفته در خارج دروازه در مکانی فرد، این عمل را بجا آورده رفیع و بار از خدا خواسته و بدون اطلاع دیگران برگردیدم و فردای آن روز از ارتفاع و با خبر دادم، آشنایان گفتند از کجا می گوئی. گفتم: سبب نگویم لکن تحقیق کنید؛ اگر از دیشب و بعد کسی مبتلا شده باشد راست است گفتند؛ فلان و فلان امشب مبتلا شده اند گفتم؛ نباید چنین باشد بلکه باید از پیش ظهر دیروز و قبل از آن بوده باشد، چون تحقیق نمودند چنان بود و دیگر بعد از آن دیده نشد ناخوشی در آن سال و مردم آسوده شدند و سبب را ندانستند و مکرر اتفاق افتاده که برادران را در شدت دیدم و باین عمل واداشته و بزودی فرج رسیده حتی آنکه یکروز در منزل بعض برادران بودم بر شدت امرش مطلع شده این عمل را باو تعلیم نموده بمنزل آمدم بعد از قلیل زمانی آواز در را شنیدم دیدم همان مرد است می گوید؛ از برکت دعای فرج از برای من فرجی شده و پولی رسیده تو را هم هر قدر در کار است بدهم گفتم: مرا از برکت این عمل حاجتی نباشد؛ لکن بگو امر تو چگونه شد. گفت:

من بعد از رفتن تو بحرم امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم و این عمل را بجا آوردم، چون بیرون آمدم در میان ایوان مطهر کسی بر خورد و بقدر حاجت در دست من نهاد و برفت و بالجمله حقیر از این عمل آثار سریعه دیده ام لکن در غیر مقام حاجت و اضطرار بکسی نداده و بکار نبرده ام، زیرا که تسمیه آن بزرگوار این را بدعای فرج اشعار باین دارد که در وقت ضیق و شدت اثر نماید؛ واللّٰه العالم.

و اما خود این ناچیز بقدری الطاف و عنایات از این نماز مبارک و دعای شریف دیده ام که واقعا و از صمیم دل آن را گنجی از گنجهای الهی می دانم. و اگر همه آنها را یک بیک بشمارم؛ کتاب مستقلی می شود نه جزوه ای. البته معلوم است که این نماز

و هر دعا که نام فرج بر آن نهاده شده است باید بهنگامی خوانده شود که انتظار فرج جز از خداوند نبوده و آدمی قطع امید از همه جا و همه کس کرده در کمال انقطاع متوجه پروردگار گردد شایسته است که در موارد حاجت اکتفا بیک مرتبه خواندن نکند. بدون ناامیدی دو مرتبه و سه مرتبه هم خوانده شود. خداوند گشایش عنایت می فرماید نفس دعا و سؤال و طلب حوائج از خداوند خود عبادت خالصی است و اگر ریا و شبهه‌ای در آن باشد دعای خداوند نیست. بنابراین محال است خداوند متعال عبادت خالص را رد کند. اگر مصلحت عبد باشد؛ بسرعت عجیبی عنایت می فرماید و گهگاه با تأخیر بتفاوت زمان و اگر صلاح نباشد عقل حکم می کند که خداوند جزای آن عبادت خالص را در آخرت جبران و حاجت بنده را روا فرماید.

بهنگامی که بنده بواسطه هجوم بعثیها بایرانیان و اذیت و آزار نسبت به حوزه مقدّسه همراه همه ایرانیان دیگر مجبور ببازگشت بایران و ترک حوزه مقدّسه نجف اشرف شدم؛ در کرمانشاه منزل مرحوم والدّم سکنی گزیدم منزلی کوچک و جای دو خانواده را نداشت بویژه بنده که دارای کتب زیادی بودم و مدّت دو سال که در آن منزل بودم کتابها همه بطوری روی هم انباشته بود که اوراق بعضی از آنها بهم چسبیده بود. رفقا و دوستان می خواستند منزلی تهیه ببینند، بنده بواسطه بعضی امور راضی نمی شدم. توّسل باین نماز شریف و حضرت صاحب الامر ارواحنا لتراب مقدمه الفداء جستم و از خداوند متعال منزلی مناسب نیاز و شأن خود خواستم و دو مرتبه نماز را خواندم. کسی از تهران توسط آشنائی در کرمانشاه جویای حال بنده شده بود و گفته بود منزلی مناسب وضع ایشان بخريد و خودم به تنهائی پول آن را می دهم. همین منزل فعلی را خریده تعمیر نمودند. این منزل که در ایّام عاشورای حسینی مجلس سوگواری در آن منعقد می گردد با این همه جمعیت مرد و زن که شرکت می فرمایند، مجلس آقایان و خانمها جدا است بطوری که هیچ اشرافی بر هم نداشته در کمال راحتی مجلس را اداره می نمایند چهار اطاق از خانه که اطاقهای بزرگی بطول و عرض ۱۰ در ۵ و ۹ در ۴ می باشد در دست حقیر است که کتابخانه و حسینیه می باشد و بنده آن شخصی که پول منزل را در ۲۴ سال قبل داد، تاکنون ندیده‌ام چون به کرمانشاه نیامده‌اند.

خانم محترمه‌ای وضع ناراحت‌کننده و بی‌سروسامانی برای ایشان پیش آمد که ناشی از مجرد بودن ایشان بود و چون خانمی بسیار محترم و دانشمند بود. با وجود خواستاران زیاد رضایت بازدواج نمی‌داد. بنده دو مرتبه برای ایشان آن طور که یادم می‌آید در اوّل شعبان این نماز را خواندم و از خداوند متعال خواستم که تا آخر ماه شعبان شوهر مناسب شأن ایشان پیدا شود و ازدواج کنند از لطف حضرت حق متعال نیز چنین شد و خانم محترمه را راضی نمودند که نیمساعت یا یکساعت بغروب روز آخر شعبان بعقد ازدواج آن مرد محترم که دکتری متقی و متعهدند درآیند و اکنون فرزندانشان در رده‌های بالای مقامهای علمی مشغول تحصیلند.

سخن بسیار دراز و مجال اندک بهمین مقدار بسنده شد توفیق همه عزیزان و برادران ستاد نیمه شعبان را از درگاه خداوند متعال مسألت نموده آنان را با لطف و عنایات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌سپارم
بنده کمترین مرتضی الحسینی النجومی

حاج سید حسین حائری و شرفیابی بحضور امام عصر (عج)

در این مقاله فرج صالحان چون نامی از کتاب العبقری الحسان مرحوم آقای حاج شیخ علی اکبر نهاوندی رحمه الله علیه آورده شد عرض می‌کنم: در کتاب المسک الاذفر این کتاب شریف ص ۱۰۱ مرحوم نهاوندی قصّه‌ای طولانی برای سید العلماء العالمین آقای حاج سید حسین حائری در کرمانشاه مربوط بتشرّف آن جناب خدمت حضرت بقیه الله الاعظم ارواح العالمین له الفداء نقل می‌فرماید. این قصّه را علماء اعلام و بزرگان شاهی گرفته‌اند که علماء متقّین و مراجع عالیقدر ما در عالم برزخ نیز وسائط فیض و عنایت الهی می‌باشند. اخیراً که کتاب «سرّالبران» مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری توسط حضرت آیه الله استادی بطبع رسیده است، چند باری نام مرحوم حائری بمیان آمده است. مرحوم آقای حاج سید حسین حائری از مجتهدین بسیار عالیقدر و اخوی زاده مرحوم سید العلماء المتقّین و اعلم المتأخّرين آقا سید محمد اصفهانی فشارکی می‌باشند، در این مقام تصمیم گرفتم عکس منحصر بفرد مرحوم حائری را زینت بخش این کتاب نمایم تا دیده و دل عزیزان روشن و

نورانی شود. ولی بنظرم رسید که کتاب العبقری الحسان در دست همگان نبوده و شاید خیلیها شائق و مشتاق شنیدن و خواندن آن قصّه باشند؛ تصمیم گرفتم عین حکایت را از کتاب **المسک الاذفر** کتاب العبقری الحسان نقل کنم؛ تا استعاده عزیزان کامل گردد. اینک عین عبارات مرحوم نهاوندی.



مرحوم آية الله العظمی آفای حاج سید حسین حائری

مسکة خبر دادما را افتخار العلماء العالمین حاج سید حسین حائری ساکن ارض اقدس در اوائل شهر ذیقعدة الحرام سنه هزار و سیصد و شصت و چهار فرمود در سنه هزار و سیصد و چهل و پنج یا شش هجری در اوان عشره محرم سیدی غریب که او را نمی شناختم، در منزل احقر در کرمانشاه ورود نمود و غالباً زوار از اهل علم و غیر هم از عراقین و رود می نمودند؛ بدون آشنائی و احقر هم پذیرائی می نمودم بعد از دو روز از ورود سید مذکور یکی از اهل علم نجف اشرف بدیدن احقر آمد و آن سید را شناخت و با حقر اشاره نمود که این آقا را می شناسید. گفتم: سابقه با ایشان ندارم، گفت: یکی از مرتاضین بسیار مهمی می باشند و بظاهر در کوچه مسجد هندی دکان عطاری دارد؛ غالباً مفقود می شود از نجف اشرف اهل و عیال او هر چه در کربلا و کاظمین و حله تفحص می نمایند؛ او را نمی یابند. بعد از چند ماه معلوم می شود در یکی از حجرات مسجد کوفه پنهان شده و او را ملاقات می کردند؛ موی سر و ریش او بلند شده با یک حال پریشانی او را بنجف آورده باز هم بعد از چند روز مفقود می شد و در مسجد بخادم می سپرد که باهل او خبر ندهند. بالاخره احقر بعد از اطلاع بر حال ایشان با ایشان بیشتر محبت کردم و اظهار کردم. که شما را از مرتاضین می دانند با کمال انکار و امتناع بودند. بالاخره بعد از معاهده باینکه اظهار نشود گفتند: من دوازده سال در مسجد کوفه و غیره ریاضت کشیدم و شرط تکمیل ریاضت دوازده سال است و در کمتر از آن زمان کسی بمقامی نمی رسد و کمالات خودش را مخفی می کرد، فقط گفت: احضار جن ممکن است، ولی جن دروغ می گوید و راست هم می گوید؛ اعتمادی بقول آنها نیست و احضار ملک هم ممکن است ولی نظر باینکه آنها مشغول عبادت هستند شایسته نیست آنها را از عبادت باز کرد و گفتند: همین علماء عدول را احضار می کنم و آنچه سؤال کنم از مغیبات جواب می گویند و احقر در آن چند سال اخیر که شیوع آزادی و کثرت اشخاص بی دیانت که توهین بالنسبة بمجالس روضه خوانی و سینه زنی می کردند، محض تقویت اساس شرع مجلس روضه خوانی خیلی مفصلی اقامه می نمودم که اول فجر عقد مجلس می شد تا یک ساعت بعد از ظهر ختم می شد و از حیث مصارف کثیره و زحمات بدنی بسیار در زحمت بودم و در آن مجلس شصت نفر روضه خوان

شهری و غریب که از سایر بلاد آمده بودند و پنج مدّاح تعزیه می خواندند. و در این هشت نه ساعت که طول مجلس بود سی نفر می خواندند و بقیّه در باقی ایّام بنوبت و همه آنها حقوق داشتند احقر از این آقا خواهش کردم که شما از علماء سؤال کنید که این مجلس مقبول اهل بیت علیهم السّلام هست با این زحمات و مصارف گفتند: من شب کار می کنم بنام مشغول بشوند و گفتند: من با چهار نفر از علماء مراجعه و سوال می کنم، مرحوم آقا میرزا حبیب الله رشتی و مرحوم آقا میرزا محمد تقی شیرازی و مرحوم آقا سیّد اسمعیل صدر و مرحوم آقا سیّد علی داماد قدس الله اسرار هم و ایشان داماد آقا شیخ حسن مامقانی بودند و این جهت معروف بداماد بودند؛ فردا گفتند؛ من آقایان را احضار و سؤال کردم؛ گفتند: بلی این مجلس مقبول اهل بیت سلام الله علیهم است و در روز نهم یا دهم حضرت ولی عصر عجّل الله تعالی فرج و سلام الله علیه باین مجلس تشریف می آورند، احقر با کمال وجد و شوق گفتم؛ چرا تعیین روز را نکردید؛ گفتند: امشب سؤال می کنم فردا صبح گفتند: آنچه می گویم؛ بنویسید و نگاهدارید و آن روز روز پنجم محرم بود و وضع احقر در مجلس خلاف وضع ریاست و ترتیب علماء در کرمانشاه بود که در ناحیه معینی بنشینند و اشخاص محترم طرف ایشان بیایند و قهراً آن مجلس صدر محسوب می شد، بلکه احقر درب خانه نشسته یا ایستاده بودم و از برای هر کسی قیام می نمودم و این مجلس محل توجه عموم اهل شهر بود و مجلس غالباً راهش مسدود می شد و یک جماعت دیگر در اطراف کوچه انتظار داشتند تا زمانی که تبدل اشخاص بشود و جماعتی خارج شوند و آن جماعت بجای آنها بیایند. سیّد گفت: روز نهم ساعت دو و سه که دو ساعت از دسته می شود، شما در پای چاه که قریب در خانه است نشسته یک مرتبه حال شما پڑمرده می شود و تمام بدن شما تکان می خورد. در آن حال نگاه کنید بآن نقطه معین که آخر حدّ مجلس زنهاست. زیرا که نصف فضای خانه متعلّق بزنانه بود که جلو واقع می شد و نصف مؤخر مردانه بود که در حال جلوس مردها پشت سر زنها واقع می شدند و منبر محاذی زنها گذارده می شد که مردها صورت زنها را نمی دیدند و مجلس در اندرون خانه بود که وسیع بود و احقر نزد در می ایستادم و پذیرائی می کردم و اطافی در بیرونی مجمع آقایان

روضه‌خوانها بود، گفت؛ هر وقت تکان خوردی متوجه باش بآن نقطهٔ مجلس یک عده اشخاص ده دوازه نفر نشسته‌اند، بیک هیئت و یک لباس و یک شکل یکی از آنها حضرت ولی عصر است و اول ساعت دو از دسته از آن در اطاق روضه‌خوانها از طرف بیرونی وارد می‌شوند و تا ساعت سه آن روز تشریف دارند و ساعت سه که مجلس بهم می‌خورد بجهت تبدل اشخاص در ضمن مردم بیرون می‌روند و ملتفت نمی‌شوید و گفت با وضو باشید و بروید در محضر مبارکشان و خدمتی بکنید از قبیل چائی دادن یا استکان برداشتن و آنها برای شما قیام نمی‌کنند و می‌گویند این جا خانه خودمان است و بروید در خانه پذیرائی بکنید از مردم و در این ساعت جلوس ایشان دو روضه‌خوان می‌خواند و هر دو از امام زمان می‌گویند و کسی مصیبت نمی‌خواند و معذلک مجلس بسیار مشوش و ضجه و ناله بیشتر از هر روز می‌شود و آقای اشرف الواعظین که هر روز یک ساعت بعد از ظهر می‌آیند و مجلس را ختم می‌کنند در همین ساعت می‌آیند و منبر می‌روند و از امام زمان می‌گویند به هر حال در روز پنجم محرم این مذاکرات شد و این مطالب را نوشتم تا روز نهم در فکر این قضیه روز شماری می‌کردم. تا روز نهم مجلس بسیار ازدحام داشت در ساعت مذکوره بنده پای چاه نشسته بودم، ناگاه قشع‌ریه‌ای بر من عارض شد و بدمن تکان خوردن گرفت، فوراً نظر کردم بآن نقطه مذکور دیدم در همان مکان یک حلقه مشتمل برده دوازه نفر دائره‌وار نشسته‌اند در لباس متعارف آن روز اهل کرمانشاه یعنی قبای بلند و کلاه نمد و دستمال روی آن و کفش قنדרهٔ پاشنه خوابیده و بعض آنها چپ می‌کشند و جمیع آنها اسم‌اللون و قوی استخوان در سن قریب به چهل سالگی موهای ریش و ابرو و چشم سیاه. رفتم نزد آنها بعنوان خوش آمدید و فریاد کردم جای بیاورید، آنها با حقیر تبسم کردند و قیام و تواضعی که معمول هر کس بود برای من حتی حکومت و امراء لشکر نکردند. گفتند خانه خودمان است همه چیز آورده‌اند شما بروید در خانه مشغول پذیرائی باشید. مراجعت به مکان خود نمودم و دانستم که این آقایان از در اطاق بین بیرونی و اندرونی آمده‌اند بهر حال در آن ساعت دو نفر منبر رفتند و با آنکه روز تاسوعا مصیبت حضرت ابی‌الفضل علیه‌السلام را می‌خوانند هر کدام چند دقیقه منبر رفتند و خطاب بامام

زمان علیه‌السلام داشتند بعنوان تعزیت و مجلس در گریه و زاری هنگامه‌ای بود. و آقای اشرف الواعظین که باید بعد از ظهر بیایند ساعت دو از دسته آمدند و باطاق روضه‌خوانها نرفتند و در همان مجلس وارد شدند در خانه. پهلوی من نشستند و گفتند من امروز تعطیل کردم. برای رفع خستگی که فردا که عاشورا است کار زیاد است ولی اینجا نتوانستم نیام بعد از صرف چائی و قلیان منبر رفت و سکوت مستطیلی کرد بعد صدا کرد بدون مقدمه معموله اهل منبر «ای گم شده بیابانها» روی سخن ما بتو است.

مجلس بخدی از این کلمه پریشان شد و مردم به سر و سینه می‌زدند که بی‌اختیار شدند و بعد از یک لحظه دیدم آن حلقه نیستند؛ دانستم از همان در اطاق بینی رفته‌اند.

سید محمد رشتی و شگفتی‌های او

و اما احوال آن سید اسم ایشان سید محمد از اهل رشت اهل علم و فضل نبود از کسبه ضعیف نجف اشرف بود. کسبی نمی‌کرد. ایامی که در منزل من بودند؛ آنچه از ایشان مشاهده کردم مواظب عبادت بود هر روز زیارت عاشورا می‌خواند و نماز حضرت جعفر طیار علیه‌السلام را ترک نمی‌کرد و بعد از نافله ابتدائیه دو رکعتی بسیار می‌خواند و اظهار مقامی و کرامتی نمی‌کرد، ولی احقر پاره‌ای از امور از ایشان مشاهده نمودم. یکی آنکه مرحوم آقا محمد مهدی که یکی از علماء و رؤسای کرمانشاه بودند؛ منزل بنده آمده بودند، دیدند سیدی غیر معروف نزد من نشسته و خیلی مورد توجه من است؛ سؤال کردند: ایشان کیستند: گفتم: سیدیست ساکن نجف اشرف و عطار است. ایشان از توجهات من به او استنباط مقامی برای او کردند و ایشان را محرمانه در خفا در منزل خودشان مهمان کردند و چون پسر بزرگ ایشان مرحوم شده بود، بسیار دل تنگ و کسل بودند و از سید استمداد کرده بودند بجهت صحت مزاج و قوه ریاست و در مهمانی ایشان خیلی پذیرائی کرده بودند و قدری پول بایشان داده بودند. بعد از دو سه روز سید آمد بمنزل احقر و گفت؛ من خیلی از این آقا خجلم. گفتم: چرا، گفت مرا تنها محرمانه مهمان کرد و استمداد کرد

و من برعکسش مأمور شدم، الان در خانه ایشان بودم و به ایشان نگاه موت کردم و تا هفتاد روز دیگر می‌میرد؛ تاریخ بگذارید بهر حال روز هفتم احقر برای تشییع جنازه او رفتم. و ایضا گفتند: آقای شمس‌الدین که یکی از آقایان کرمانشاه بود؛ حالش منتهی می‌شود به اینکه مثل مرده می‌شود، ولی نمی‌میرد و بعد از زمانی ایشان سکنه کردند و مبتلی بفلج مستوعب شدند که به هیچ قسم بر حرکتی قادر نبودند حتی باید ایشان را از این پهلوی به آن پهلوی بگردانند. و دیگر گفتند فلان شخص از اهل منبر چون در منبر هتک از اشخاص می‌کند از غیب پشت گردنی زده می‌شود و زنج او بسینه او متصل می‌شود؛ دیگر قدرت بر منبر رفتن نخواهد داشت و به همین نحو شد. و دیگر آنکه احقر در آن زمان در کرمانشاه مرجعیت تامه داشتم که تمام روز و قدری از شب صرف حوائج مردم می‌شد؛ چون در زمان قبل از ایام پهلوی مرجع امور علماء بودند، آن سید فرمود: که شما مرجع مردم هستید و کار شما مهم است من عوض شما یک اربعین در اطاق تنها ارتیاض می‌کنم که اثر آن از برای شما باشد ولی از علماء اذن می‌گیرم. فردا گفت: از آقای صدر و آقای میرزا محمد تقی و آقای آقا سید علی داماد سوال کردم. همه آنها تصدیق کردند اهلیت شما را از حیث علم و عمل و گفتند؛ هر چه بکنید ایشان اهل می‌باشند و علی هذا اطاق بالا را جاروب کامل از زمین و دیوار و طاق بنمایند که گرد بکلی نباشد و حصیر فرش بکنند و من چهل روز آنجا تنها باید باشم و غذای من مطلقاً از حیوانیات نباشد، حتی عسل و قند نمی‌خورم و چای با شکر سرخ می‌خورم و خوراک من مغز گردو و بادام و کشمش و مویز و گاهی چلو با روغن زیت و امثال آن از روغن نبات باید باشد و ما را هم بدستور ایشان معمول داشته و اطاق را مهیا کرده، فردای آن روز گفتند؛ بجهت اهمیت مطلب آقامیرزا حبیب‌الله رشتی را خواستم و از ایشان سؤال کردم، ایشان گفتند: فلان کس اهلیت کامله دارد لکن ترقیات باطنیه ایشان بعد از انقلاب ایران است این عمل شما باعث تقدیم انقلاب است و مقدرات ایشان حاصل می‌شود چه شما عمل بجا بیاورید یا نیاورید ولی عمل شما سبب تقدیم انقلاب خواهد شد و این قضایا یا سال دوم یا سیم سلطنت پهلوی بود. سؤال کردم: انقلاب ایران چیست. گفتند: رفع حجاب می‌شود، چادرها پاره می‌شود، عمامه‌ها از بین

می رود. عَمّامه طلاب پاره می شود و روضه خوانی غدغن می شود و اهل علم و اهل منبر حبسها می شوند و توهین علماء و روضه خوانها بسیار می شود و بعد از چند سال تمام قضایا مشاهده شد و جمله ای از قضایای دیگر از سید مشاهده شد که ذکر آنها موجب تطویل است و احقر بعد از چند سال بجهت علم بواقع شدن این قضایا هجرت به مشهد مقدّس نمودم و در کمال انزوا بوده و هستم و بحمدالله از این قضایا و قضایای واقعه در ارض اقدس بالنسبة بعلماء و طلاب و سایر مردم در حرم مطهر و مسجد گوهرشاد از قتل و تبعید و توهین علماء و اهل منبر بسلامت بودم. این ناچیز گوید: سید جلیل ناقل این قضیه از علماء معاصرین و کمال وثوق و اطمینان بقول و فعل ایشان است. پایان سخن مرحوم نهاوندی و ما هم زمزمه می کنیم که:

هیچ عاشق خود نباشد وصل جو گرنه معشوقش بود جویای او

یادگارهایی از مشق عشق

و اکنون باز گردم بنجد و یاران نجد تا در و دیوار را آرم بوجد.
 هنگامی که مجرد و در مدرسه بودم. اشعار و غزلهای شیرینی را می دیدم و می خواندم که حیفم می آمد از کنارش باسانی بگذرم. تصمیم گرفتم مجموعه ای زیبا با خطی زیبا از این غزلهای لطیف جمع آوری کنم؛ این مجموعه را که ۳۳۶۵ بیت است در تاریخ ۱۱ خرداد ۱۳۳۲ مطابق با دوشنبه هجدهم رمضان المبارک ۱۳۷۲ شروع و در تاریخ چهارشنبه اول مهر ماه ۱۳۳۲ مطابق با سیزدهم محرم الحرام ۱۳۷۳ در مدرسه و سطای مرحوم آخوند بیایان بردم و آن را بنام همیشه بهار نامیدم و صفحه اول دو بیت از نظام وفا و یک بیت هم از شورش نوشتم. دو بیت نظام:

نام تو بود و عشق تو بود و جفای تو با خون و اشک آنچه نوشته بدفترم
 روزی که شادمان نشود خاطری زمن آن روز من ز زندگی خود مکدرم

شعر شورش:

بخوان فسانه دلدادگی بدفتر ما که دفتر دگران را فسانه کامل نیست
 از اولین چیزهائی که در مدرسه و سطی استنساخ نمودم منظومه تحفة الحکیم آیه

الله العظمی نابغه القرون مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی معروف بکمپانی (اگر جسارت نباشد) بود و همینطور رساله معاد آن جناب که نسخه را از علامه بزرگوار حاج شیخ محمد امین زین الدین بصراوی گفتم که ایشان هم انصافاً مجسمه علم و ادب و تقوی و اخلاق بود. در رساله‌ای هم که اخیراً در شرح حال ایشان نوشته‌اند یادی از حقیر در صفحه ۱۳ برده شده است. مرحوم علامه شیخ محمد امین زین الدین برادر علامه شیخ علی امین زین الدین و خوشخط بودند. در رساله شرح حال ایشان نوشته‌اند که این خوش خطی از آن جهت بود که او در جوانی و طلبگی و ایام مدرسه هم حجره کسی بود که او را در حسن خط موهبتی الهی بود و آن شخص امروز **آیه الله نجومی** است. عرض می‌کنم اولاً حجره‌های طلاب در نجف همه یک نفره ساخته شده بود. ثانیاً؛ علامه زین الدین هم مدرسه ما و سن ایشان بیشتر از ما و سمت استادی بر ما داشتند نه هم حجره‌ای. ثالثاً قبل از اینکه ما در دنیا خوشنویس شویم ایشان خوشنویس بودند البته نه آن حد که در عداد اساتید بشمار آیند. این هم جهت یادگاری عرض شد.

در همین ایام بود که ما راهی درس خارج شدیم و شروع کردیم بنوشتن تقریرات درسی. تقریرات دروس فقه را خیلی کمتر از اصول نوشته‌ام. دروس فقه زیاد رفتم. درس فقه مرحوم آیه الله آقا میرزا باقر زنجانی. درس فقه مرحوم آیه الله حکیم درس فقه مرحوم آیه الله شاهرودی. کمی هم بدرس فقه مرحوم آیه الله آقا میرزا عبدالهادی شیرازی رحمة الله علیهم اجمعین. ولی آن کسی را که مواظبت بر حضور درس فقه و اصولش داشتم، مرحوم میرزای زنجانی بود که قبلاً شرح حال مفصلشان را بعرض رساندم. اما دروس اصول مرحوم آیه الله زنجانی را بغیر آن مواقعی که در سفر بودم؛ کاملاً می‌نوشتم و خیلی از مباحث را هم دو دوره در درس خارج ایشان حاضر شدم و مطالبی را که در دور دوم بهتر ملتفت شده یا لازم بیادآوری جدید می‌دیدم؛ در حاشیه تقریرات دور اول نوشته‌ام خلاصه آنکه نوشتن و تألیف و تصنیف ما منحصر بود بنوشتن دروس میرزا قدس الله نفسه. و خیلی از نوشته‌های بنده را هم خود ایشان می‌دیدند.

شما سیگار می کشید من خط می نویسم

گاهی که بارفقا در مدرسه گرد هم می آمدیم مشق خطی می کردیم که از آن وقت بنده در راه خوشنویسی افتادم و اگر چند دقیقه مجال از درس و بحث پیدا می کردم بجای هدر دادن وقت برای رفع خستگی مشقی و تمرینی می کردم گرچه از کودکی علاقه بجمع آوری قطعات نفیسه خطی و تمرین خط داشتم و نه به آن شور و شوقی که بعدها پیدا شد. وقتی کسی بمن گفت؛ وقت شما گرانبها تر از مشق خط است گفتم: عزیز من شما دارید سیگار می کشید و همه چیزتان را هدر می دهید، ولی من مشقی می کنم و خود یادگاری است کز ما باز ماند.

چه چیزها در حوزه است، ما خبر نداریم

در این جا چون صحبت حضور درس و خوشنویسی پیش آمد لطیفه ای را عرضه بدارم. وقتی وقفنامه کتابخانه **آیه الله حکیم** را که بسیار مفصل بود من در یک برگ کاغذ ۷۰ در ۱۰۰ سانت بخط ریز نوشته و دور آن را هم جدول طلائی کشیدیم. برده بودند که مرحوم آیه الله حکیم امضاء کنند. فرموده بودند: این را کی نوشته است. گفته بودند: آقا این را کسی نوشته که هر روز پای منبر شما در درس حاضر است. فرموده بودند سبحان الله چه چیزها در حوزه است و ما خبر نداریم.

صحیفه سجادیه در کتابخانه واتیکان

چند سالی بعد از ایام تجرد و مدرسه بمرحوم علامه امینی عرض کردم. چیز عجیبی را در مجله ای خواندم و آن اینکه در کتابخانه پاپ در واتیکان کتابی خطی است که در تمام دنیا برای آن نظیری نتوان یافت. چون هر کتاب مخطوطی نظیر و مشابهی دارد جز این کتاب و آن نسخه اصل **صحیفه سجادیه** است که بانشاء امام **همام سید الساجدین و زین العابدین حضرت علی بن الحسین علیهما السلام** و بخط **زید شهید** پسر آن حضرت است و شاید همان نسخه ای بوده است که در مقدمه صحیفه حضرت امام صادق علیه الصلاة و السلام بسیار مضطرب و نگران بوده

است که مبادا آن نسخه در جنگ یحیی بن زید بالشکر خلیفه عباسی در گرگان از بین رفته باشد. مرحوم علامه امینی فرمودند: در کجا دیده‌اید. گفتم: قطع دارم که جایی دیده‌ام و شاید در فلان مجله ماهانه دیده باشم دوره تمام آن مجله را گشتیم و پیدا نکردیم. احتمال دادم شاید مجله دیگری بوده است آن مجله را هم تمام گردیدیم باز هم این مطالب را نیافتیم و تا هم اکنون هم نیافته‌ام ولیکن بعدها فرزند مرحوم



مرحوم آیه الله العظمی حکیم قدس الله نفسه

علامه امینی ببنده فرمود: فلانی محتاج به گشتن نیست و پسر عموی ما که عازم ایتالیا بود من پیشنهاد بایشان کردم که برو در کتابخانه پاپ در واتیکان سؤالی از این گمشده گران قدر بکن شاید او را ببینی. ایشان گفتند: رفتم و از آنان چنین سؤالی کردم. گفتند: این کتاب در کتابخانه است. اما شما نمی‌توانید او را ببینید ولی شما را باطاق مخصوص این کتاب و جایگاه این والاترین نسخه مخطوط جهان می‌بریم. مرا باطاقی کوچک مثل ۳ در ۴ متر بردند که فرش بسیار گرانبهائی در آن انداخته بودند وسط فرش میز آبنوسی گران قیمت گذاشته شده بود و بالای میز جعبه‌ای آبنوس و میان آن جعبه، جعبه‌ای از طلا بود که کتاب در آن محفظه طلا نهاده شده بود و روی جعبه آبنوس هم سرپوشی شیشه‌ای نهاده بودند. مقصود یک اطاق کوچک را با این اشیاء گرانبها و ویژه این کتاب مقدس قرار داده بودند.

انگیزه کشکول و داستان کتابت و ترمیم نسخ

بعد از این قضیه و جستجوی زیادی که بدنبال مدرک این قضیه کردیم و نیافتیم؛ حقیر تصمیم گرفتم که بعدها اگر چیزی خواندنی عجیب و ارزنده در جایی دیدم آن مطلب و محل و عنوان آن مطلب را یاد داشت کنم که بعدها کشکولی بسیار شیرین شد. گرچه کشکول نویسی در نظر بعضیها سواد چندانی نمی‌خواهد و شاید هم چنین باشد. یعنی باصطلاح یک مشت خرد و ریز جمع کردن، دیگر مهم نیست. ولی همه بزرگان و اهل ادب و شعر و تحقیق و تفحص می‌دانند که یکی از گرانبهاترین و ارزنده‌ترین کتابهای علامه بی‌نظیر دهر **شیخ بهاء الدین محمد بن الحسین العاملی** معروف **بشیخ بهائی** است. این دفتر کشکول مانند هم که ناچیز بتدریج نوشت خیلی چیزهای نادر و خواندنی دارد. مطلبی را اینجا تذکر دهم و آن اینکه ما از اول بفکر کتاب نویسی یا اگر جسارت نباشد؛ بفکر خودنمایی و تألیف و تصنیف نبودیم؛ همیشه می‌گفتم مردی در فهمیدن کلمات بزرگان و محققان عظیم ماست. از سوی دیگر علاقه عجیبی بنخواندن آن کتابهائی را که مطالعه نکرده بودم داشتم. لذا چندان رغبتی بنوشتن کتاب مستقل نداشتم. بله درس استاد بزرگوار روزگار و محقق عالیقدر مرحوم آیه الله آقا میرزا محمد باقر زنجانی را با کمال دقت و

نکته بنکته می‌نوشتیم و بهمین جهت در میان تلامذه خودشان هم علاقه عجیبی به بنده داشتند. تاریخ کتابت تقریرات مباحث عقلیه اصول مرحوم میرزا بین سالهای ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۵ است و تاریخ مباحث دیگر را که خیلی مفصلتر است، ضبط ننموده‌ام.

بله بعضی وقتها میل داشتم، بعضی کتابهایی که بچاپ نرسیده بود، برای خود استنساخ کنم یکی از کتابهایی را که استنساخ نمودم **ریاض العلماء** مرحوم میرزا **عبدالله افندی** بود که در سه ماه و ۲۰ روز؛ یکصد و ده روز نوشتم و آنان که حجم ریاض العلماء را می‌دانند؛ آگاهند که این کار هنری کم نظیر است و بعضی روزها با آنکه بدرس می‌رفتم و دروس را هم می‌نوشتم ۲۴ صفحه از ریاض را هم با خط نسخ زیبا می‌نوشتم. افسوس که این کتاب دستنوشته را از جهت نیاز مالی اجباراً بکتابخانه مرحوم آیه‌الله حکیم در نجف اشرف فروختم. یک بار دیگر هم برای اداء دیونم مجبور بفروش سیصد یا چهارصد جلد از کتابهایم شدم. یکی از رسالاتی را که استنساخ نموده‌ام رساله در **صحیحه لاتعداد** از میرزای زنجانى بسال ۱۳۷۳ و دیگر رساله **فروع علم اجمالی** ایشان بسال ۱۳۷۴ قمری و دیگر رساله **فصل القضاء فی الكتاب المشتهر بفقہ الرضا** از مرحوم آقا سید حسن صدر کاظمی و همینطور رساله اجازه مفضله آن مرحوم بشیخ بزرگوار **علامه طهرانی** که در ۱۱۹ صفحه بمدت ۱۱ روز نوشته‌ام و همینطور اجازه مرحوم **شیخ الشریعه فتح‌الله اصفهانی** قدس‌الله نفسه **الزکیه** بعلامه طهرانی صاحب الذریعه. تایخ کتابت رساله ۷ شهر رجب ۱۳۸۱ می‌باشد. یکی از کتابهایی را که استنساخ نموده‌ام؛ کتاب **استخارات سید ابن طاوس** بتاریخ پنجشنبه هشتم ربیع‌الاول ۱۳۸۲ و کتابی دیگر بنام «**بناء المقالة الفاطمية فی نقض الرسالة العثمانية**» از علامه جمال‌الدین فخر الملة احمد بن موسی بن جعفر بن طاوس قدس‌الله نفسه. این کتاب بعدها از طرف مؤسسه آل‌البیت در محرم ۱۴۱۱ بچاپ رسیده است که در مقدمه و صفحه ۴۷ نامی از این نسخه حقیر بعنوان نسخه‌های مرجع برده شده است. کتابی دیگر را استنساخ نمودم بنام **نشوة السلافة و محل الاضافة** از علامه ادیب شیخ محمد علی بن بشاره آل موخی خیقانی نجفی که آن وقت نیز بچاپ نرسیده بود ولی بعدها جلد اول یعنی؛ نشوة

السلافة از طرف کتابخانه آية الله حکيم در نجف اشرف با مقدمه و تحقيق آقا سيد محمد بحر العلوم چاپ شد. و خبر از چاپ جلد دوم آن يعنى محل الاضافة ندارم، ولی بنده هر دو جلد را استنساخ نمودم. چون علاقه شديدي به تحصيل کتب ارزنده و گرانقدر علمای بزرگ داشتم، گهگاه نسخه‌ای چاپ سنگی قدیم از کتابفروشی گیر بنده می آمد که ناقص بود، بعضی اوقات بیست صفحه کتاب بقطع بزرگ سنگی قدیم ناقص بود. با این وجود من باز هم آن‌ها را می خریدم و کسری آنها را بطوری می نوشتم که فرقی با اصل نداشت. مطلبی لطیف عرض کنم: وقتی آقای عزیزی یکی از همین نسخه‌های چاپی را مطالعه می کرد اتفاقاً در آن صفحه‌ای که خطی بود، دستش را روی حروف گذارده صحبت می کرد. گفتم: دستتان را از روی خط بردارید تعجب کرد، گفت: چرا، گفتم: صفحه دستنوشته است. خیلی تعجب کرد چون با نسخه اصل فرقی نمی کرد. قضیه هنرمندی و خوشنویسی و قطعه سازی را انشاء الله بعداً بعرض میرسانم.

خانه و کتابخانه ما و انقلاب اسلامی

بعد از بازگشت از نجف اشرف تا شروع انقلاب مقدس اسلامی و قیام جمهوری اسلامی دیگر مجال نوشتن کتابی یا استنساخی پیدا نشد و بکارهای معمولی و وظائف مقررّه روحانیت مشغول شدیم. تا اوان انقلاب اسلامی که جوانان عزیز و سرباخته دستگاه تکثیر و چاپ اعلامیه‌ها را مخفیانه بمنزل ما آوردند بطوری که خود آقایان روحانیین محترمی که کاملاً در جریان انقلاب بودند؛ نمی دانستند که اعلامیه‌ها کجا تکثیر می شود. حتی گاهی جلسه آقایان علماء منزل ما بود و در همان وقت جوانان عزیز در زیر زمین مشغول تکثیر و چاپ اعلامیه بودند. و آقایان این را نمی دانستند. حتی اغلب اعلامیه‌ها بانشاء خود حقیر بود. قبل از آوردن ماشین تکثیر اعلامیه‌ها فتوکپی دست نویس بنده بود تا بعدها ماشین تکثیر را آوردند تا پیروزی انقلاب که دیگر نیازی بوجود آن ماشین چاپ نبود که جوانان آمدند و آن را بجای دیگری انتقال دادند و نمی دانم بکجا بردند.

در سال ۱۳۵۷، ۹ مهر ماه مطابق با یکشنبه ۲۸ شوال المکرم ظاهراً آن طور که

یادم می‌آید؛ بعنوان استنکار از رفتار دولت بعثی عراق راجع به تضییقاتی که بحضرت امام قدس الله نفسه روا می‌داشت، مجلس بسیار سنگینی در مسجد مرحوم آیه العظمی بر جرودی کرمانشاه منعقد بود که بعد از تمام شدن مجلس جوانها از مسجد مزبور شروع براه پیمائی کردند که درگیریها منجر باتش زدن سینما و



شهید صادق صابون‌پز

مشروب فروشیهای خیابان آیه الله کاشانی (شاه آن روز) گردید. درگیریهای آنروز از شدیدترین درگیریهای کرمانشاه در ایام انقلاب بود که غروب آن روز قدری که هوا تیره شده بود؛ شهید صادق صابون‌پز داماد حقیر با اسلحه کمری شخصی از نزدیک

ترور و کشته شد و باین شهادت ما اولین شهید انقلاب اسلامی استان کرمانشاه را به انقلاب اسلامی تقدیم داشتیم و ظاهراً عوامل انتظامی و ساواکیها دیده بودند که محور همه عملیات ضد شاهی صادق است و جوانها دور او چرخ می‌زنند این بود که از نزدیک با اسلحه کمری و استفاده از کثرت جمعیت و تاریکی اول شب او را بشهادت رساندند و تا دو سه ساعت بعد درگیریهای آن شب بخوابهای اطراف کشیده شد که بعداً جوانی بنام **مصطفی امامی** نیز کشته شد.

آثار و رسائل دیگر

در سال ۱۳۶۲ شمسی بدعوت دانشکده هنرهای اسلامی سخنرانی مفصلی در **بعد معنوی هنر خطّ** ایراد نمودم که خود رساله بسیار شیرینی بود که کمتر درباره معنویت و حلاوت هنر خط این چنین گفته شده است. این رساله شیرین در **مجله سروش** در شماره‌های ۲۲۹ تا ۲۳۴ بچاپ رسیده است. همینطور در سال ۱۳۶۲ شمسی **بدانشگاه تهران** دعوت شدم تا سخنرانی درباره هنر اسلامی انجام دهم. این سخنرانی در چهار ساعت متوالی با دادن نیم ساعت استراحت در دو دو ساعت انجام یافت که بعداً در **سروش** بنام **عرفان هنری انسان و سه چاپ دیگر** مستقلاً از طرف انتشارات **سروش** بچاپ رسیده و نمی‌دانم باز هم چاپ شده است یا خیر. بدعوت کنگره بزرگداشت **شیخ اعظم انصاری قدس الله سره** دو رساله اجتهادی فقهی یکی راجع بمجسمه سازی و دیگر راجع بغناء نوشتم که از طرف کنگره مذکور بنامهای **رسالة التصوير و التمثیل و رسالة الغناء** چاپ شد. برای کنگره **مقدس اردبیلی** رساله‌ای در **نجاسة الخمر** نوشتم که در اولین انتشارات کنگره مزبور چاپ شد. برای رشته کارشناسی معارف اسلامی در دانشگاه رازی؛ **تفسیری بر سوره مؤمن** نوشته‌ام که گمان می‌کنم اگر چاپ شود، مورد قبول افتد. برای کنگره دیگری که بناست برپا شود **رساله‌ای در تعظیم شعائر اسلامی** نوشته‌ام. اخیراً مجموعه عکسی رنگی از خطوط و قطعات خودم را بنام **«لطافت هنر»** بناست بچاپ برسانم، که اگر چاپ شود، برای اولین بار در ایران چنین مجموعه‌ای لطیف بچاپ می‌رسد.



مراسم گرامیداشت شهید صادق صابون‌پز (مهر ۱۳۵۷)

مجلس عشق و علم

یکی از نعمتهای خوب حوزه‌های علمیه آن است که در روزهای تعطیلی پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها در منازل علمای بزرگ یا مراجع مجلس روضه‌ای تشکیل می‌شود که خود آن مجالس مایه بسیار پربراری برای طلاب است. زیرا خیلی از مسائل مورد نیاز مسائل فقهی، اصولی، کلامی، فلسفی یا غیر اینها مطرح می‌شود و انسان بهره‌های فراوانی از مجلس می‌برد؛ امام همام سید الساجدین و زین العابدین حضرت علی بن الحسین علیهما الصلاة والسلام می‌فرمایند: **مَجَالِسُ الْعُلَمَاءِ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّلَاحِ**. مجالس‌های علما دعوتِ بصلاح و رستگاری و خود اصلاحی می‌کند. این جور مجالس هم در حوزه نجف آن زمانها بسیار بود که خیلی پر مایه و علمی بود و بنده غالب پنجشنبه صبحها بمنزل دو نفر بروضه می‌رفتم، یکی منزل مرحوم آیه الله آقا میرزا محمد باقر زنجان‌ی و دیگر منزل مرحوم آیه الله العظمی آقا حاج سید میرزا حسن بجنوردی رحمه الله علیهما. مجلس روضه این دو بزرگوار سراسر افاده و استفاده بود، چون بزرگانی تشریف می‌آوردند و کلمات ایشان نتیجه تحقیقات گسترده آنان بود. مرحوم آیه الله بجنوردی واقعا از نوابغ و بزرگان مجهول القدری بود که زمانه قدر شایسته او را نشناخت. در ادبیات فارسی و عربی بی نظیر و شاید بیش از صد هزار بیت شعر حفظ داشت. یک روز در روضه منزلشان دیدیم هر چه می‌گوئیم ایشان حافظند و قصاید بزرگ و غزلیات بسیاری را براحتی و از حفظ می‌خواندند. تمام مغلقات سبع را حافظ بودند. من از روی تعجب عرض کردم؛ آقا میرزا شما ماشاء الله خیلی شعر حفظ دارید.

فرمودند: بله بنده شاید بیش از صد هزار بیت شعر را حافظ باشم. در ادبیات از شاگردان نمره اول آقا میرزا عبد الجواد نیشابوری بودند. در فلسفه از شاگردان آقامیرزا بزرگ حکیم مشهدی و در فقه و اصول هم از محضر تمام اعظم نجف استفاده فرمود، و از اعظم شاگردان مرحوم میرزای نائینی بود و خود بدون هیچ شبهه‌ای از صاحب نظران نمره اول حوزه محسوب می‌شدند. کتاب القواعد الفقهیه ایشان در هفت جلد که منتشر شده است، شاهدی گویا و روشن بر فقاقت و اصولیت ایشان است. و همینطور کتاب منتهی الاصول.



مرحوم آية الله العظمى آقا میرزا محمد باقر زنجانی



مرحوم آية الله العظمی حاج سید حسن موسوی بجنوردی

اکنون «القواعد الفقهیه» بدستور مقام معظم رهبری با تحقیقی شایسته و گرانقدر در دست چاپ است؛ که جلد اول آن انتشار یافته است.

دریغ می آید که نکته لطیفی در این جا عرض نکنم و آن اینکه حضرت آية الله بجنوردی با آنکه هر روز و هر شب در منزلشان درس برقرار بود و هر پنجشنبه هم در

منزل روضه داشتند و ایام فاطمیّه هم در منزلشان روضه منعقد می‌شد و ماشاءالله آقا زاده‌های متعدّد هم داشتند که اکنون همه آنها از مفاخر علماء و دانشمندان و افتخارات جمهوری اسلامی می‌باشند، با وجود این آن مرحوم تا آخر عمر در منزلی بسیار کوچک که وقفی هم بود عمر مبارک خود را گذراندند و حاضر بتوسعه منزل و تعویض و خرید منزل شایسته‌ای بر نیامدند. این است روش علماء بزرگوار ما که باید سرمشق روحانیین معظم خدمتگزار در عهد جمهوری اسلامی باشد.

حجّ دوم

در سال ۱۳۵۳ شمسی برای بار دوم بعد از ده سال از سفر اوّل حجّ باز هم بنیابت بمکه معظمه مشرف شدم. اصولاً طبع بنده با قبول نیابت چندان موافق نیست بهمین جهت در عرض ۳۴ سال از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۷۵ شمسی دو مرتبه بحجّ نیابتی مشرف شدم. این دو نیابت را هم که قبول نمودم چون اوّلی نیابت از یکی از علماء متقی و بزرگوار بود که واقعاً نیابت از ایشان را در امر حجّ توفیق بسیار بزرگی از خداوند متعال را بر خود می‌دیدم. حجّ دوم هم که سال ۱۳۵۳ شمسی بود نیز بنیابت از شخص بسیار متقی و متدینی بود که وصیت نموده بود حتماً فلانی بنیابت از من بمکه مشرف شود. در طول این سالها دیگر تمایلی بنیابت از این امر مبارک نداشتم. چون نیابت را برای خودم امری سنگین می‌دانم. در این دو تشرف هم بخدا قسم که حضرت حق متعال کمال لطف و مرحمتش را نسبت به حقیر عنایت فرمود.

دعای خسته دلان و حج سوم

دیگر حجّ مشرف نشدم تا سال ۱۳۷۵ شمسی. در اواسط خرداد ماه این سال زن جوانی که دختر بچه بسیار زیبایی را بغل گرفته بود، بمنزل ما آمد. صورت این زن و بچه بقدری جوش و دانه قرمز داشت گوئی صورت هر دو را در روغن انداخته؛ پخته‌اند. من بسیار متأثر و اندوهگین گشتم. گفت: حاج آقا کمیته امداد بمن و سه



۱۳۵۳ در دومین سفر حج

دختر و شوهرم که از چشم علیل است، ۲۶ متر زمین داده که ما روزهای گرم
جلو آفتاب بالای آن زمین و شبها بالای همان خاک نرم می خوابیم، صبح که
برمی خیزیم صورت ما از گزیدگی پشه و مگس چنین است که می بینید. امیدوارم اگر
این خانه را برای ما بلند کنید و بسازید بمکه بروید، انجام این کار مثل مکه رفتن
است. من بسیار دلم سوخت ولی باز گفتم: خواهر من که نمی توانم یک خانه برای

شما بسازم. گفت: هر چه بشود. آدرس و عنوانش را گرفتم و او رفت. شب بدو نفر از جوانان مسجد گفتم: باین نشانی بروید ببینید وضع این خانواده چگونه است. رفتند و فردا بمسجد آمدند و گفتند: حاج آقا وضع اینها نه اینکه خراب است، بلکه وحشتناک است زیرا در کنار این زمین و خاک نرم جوی سر باز فاضلاب نیز رد می شود که این بیچارگان در کناری آن جوی آلوده و آن همه پشه و مگس روی خاک نرم می خوابند. گفتم: هر طور شده است باید بنای این زمین را برای اینها بلند کنیم. گفتند: حاج آقا خیلی خرج دارد. گفتم: هر چه باشد باکی نیست و من دستم برای افتتاح و گشایش این امور خیر است. ابتداء چیزی تقدیم کردم که همان فردا معادل آن را از جای دیگر دادند. برادران شهرداری که رفته بودند جواز ساختمان بدهند خیلی دلشان سوخته بود. گفته بودند: چون حاج آقا دستور داده اند ما بیست و شش متر قناسی آن زمین را باینها واگذار می گذاریم که زمین ۵۱ متر شود. گفتم: اول مرتبه برای این عائله اطاقی اجاره کنید که اینها بآن اطاق منتقل شوند و سپس شروع کنید بساختن زمین و خانه. مدت نه ماهی تقریباً این دو جوان در زحمت رفت و آمد این منزل کوچک بودند تا بکمکهای مختلفه ساخته شد. چند مرتبه گفتند: حاج آقا بیائید، منزل را ببینید. گفتم: اکنون چه دیدنی دارد، بعد انشاء الله می آئیم. کم کم منزل به پایان می رسید، گفتند: حاج آقا نمی آئید خانه را ببینید؟ گفتم: اکنون که تا حال نیامده ام، بگذارید این خانواده بمنزل منتقل و خوشحال شوند آن وقت بدیدن آنها می رویم. او آخر اسفند ۷۵ بود جوانی که متصدی امر ساختمان منزل بود، ظهر در مسجد بمن گفتند: حاج آقا امروز ساعت ۱۰ آن عائله بمنزل خودشان منتقل شدند. گفتم بسیار خوب انشاء الله موعدی قرار دهید، بدیدن و تبریک منزلشان برویم. بعد از نماز ظهر و عصر بمنزل آمدم. بعد از صرف ناهار چون خیلی خسته بودم؛ گفتم: قدری خوابیده استراحتی کنم. چند دقیقه ای که استراحت نموده بین خواب و بیداری بودم، تلفن زنگ زد برداشتم آقای محترمی فرمودند: حاج آقا بنده مهندس خوشرو هستم، ایشان معاون هنری وزیر محترم فرهنگ و ارشاد جناب آقای میرسلیم بودند، بعد از تحیت و سلام و علیک و احوالپرسی گفتند: حاج آقا مکه نمی روید. گفتم: مکه. گفت: بله. گفتم: پنج شش روز دیگر پرواز است و چگونه

می‌توان کارها و گذرنامه را درست کرد. گفتند: درست می‌کنیم، حیف است تأخیر بیاندازید، مرحمتی مقام معظم رهبری و جناب آقای هاشمی رئیس‌جمهور محترم است. بنده دیدم با اعطاء این حجّ من مستطیع و قبول این مطلب واجب است. استخاره کردم بسیار خوب آمد. قبول کردم، این بود که حجّ و اوقاف تهران و وزارت فرهنگ و ارشاد فوراً با اداره حجّ و اوقاف کرمانشاه تماس گرفتند، که کار فلانی را فوراً درست کنید، این عزیزان هم از هیچ لطف و عنایتی کوتاهی نکردند و من تا عصر آن روز ۴۸ قطعه عکس با فتوکپی شناسنامه و مدارک را تحویل حجّ و اوقاف دادم و همان شب ساعت ۱۲/۵ شب ریاست محترم گذرنامه استان کرمانشاه گذرنامه زیارتی حجّ برای بنده صادر و صبح ساعت ۱۰ گذرنامه را برای گرفتن ویزای سعودی و اجازه حجّ بفروندگاه رساندند، تا بظهران ببرند. بدین ترتیب ما بعد از چند روز بدعای خیر آن خانواده فقیر برای بار سوّم و باستطاعت و اصالت از خودم مشرف بحجّ شدم و همه خورسندیم در آن سفر آن بود که این سفر بدعای خیر خانواده‌ای گرفتار و دردمند نصیب شده است. ان شاءالله مقبول است. در طول این سالها بحمدالله و المنة از نظر وضع مالی قدرت بر اداء حجّ مرفّه داشتم. ولی اشکالاتی شرعی در جهت مصرف وجوه شرعیّه در این راه مانع حقیر بود تا بحمدالله و المنة موفق باداء حجّ استطاعتی و برآمدن آرزوی همیشگی‌ام با این بذل مقدس گردیدم و همیشه رهین الطاف حضرت حق متعال بانواع نعم و فیوضات بوده‌ام.

مرگ مادر سر مشق بانوان اهل علم و تقوی

در سال ۱۳۷۰ شمسی مصیبتی بزرگ بر ما وارد شد و آن فوت مادر گرامی متقیّه و صالحه بنده بود که برآستی نمونه سلامت نفس، دیانت، تقوی، دلسوزی، مهر و محبت بود. ذکر آباء واجد کرامش در ابتدای سخن ما گذشت. مرحومه والده ما با حسابهایی که کرده‌ایم ظاهراً در سال ۱۳۲۷ قمری متولد و در طلوع فجر روز سه شنبه نهم شهر رمضان المبارک ۱۴۱۱ مطابق با ششم فروردین ماه ۱۳۷۰ شمسی برحمت ایزدی پیوستند و در حیاط آرامگاه ابو حنین در قم نزدیک قبر خواهر

محترمه‌شان که قبلاً خریداری شده بود؛ مدفون گشتند. گرچه مادر مردگی برای همه هست و تقدیر الهی را چاره‌ای نیست، ولی از آنجا که این بانوی محترمه واقعاً دارای ویژگیهای خاص بود از این جهت مایل بودم قدری از اخلاقیات ایشان را جهت تعلم فرزندان و بانوان محترمه بیان نمایم. این بانوی صالحه متقیه واقعاً از تحفه‌های روزگار و نوادر زمان بود با آنکه دختر یکی از علمای بزرگ و آیات فامیل آل‌آقا بودند؛ هیچگاه من بنده در طول زندگیم ندیدم ایشان بگویند من دختر که بودم و با اینکه وضع زندگی پدرم از حد متوسط پائین‌تر و ایشان خیلی غیور در امور مالی بودند و هیچگاه نیازی و گرفتاری را بکسی ابراز نمی‌داشتند. ولی این بانوی صالحه با کمال متانت و استواری کمال احترام را بهمسر بزرگوارش مبذول می‌داشت. آن مرحومه از اولاد خود چون سید بودند، احترام بسیار می‌کردند و بویژه بنده ناقابل را که روحانی بودم بسیار محترم می‌داشتند. در پانزده سالگی که بنده طلبه شدم دیگر مرا باسم کوچک صدا نمی‌زدند و همیشه می‌فرمود: آقا مرتضی. بعد هم که بحج مشرف شدم می‌فرمودند: حاج آقا. ما که دست و پای ایشان را با احترام می‌بوسیدیم، می‌فرمودند: راضی نیستم شما سیدید هیچگاه در حضور بنده نمی‌خوابیدند و پایشان را دراز نمی‌کردند و هنگامی هم که مریض سخت بودند، بنده خدمتشان می‌رفتم بهمشیره‌ها می‌فرمودند؛ حاج آقا آمد مرا بلند کنید بنشینم یا اگر پایشان دراز بود می‌گفتند: پایم را جمع کنید. نکته‌ای را در مهر مادری و بویژه احترام این مادر گرانقدر و بی‌نظیر از حقیر شرم‌نده بعرض برسانم. چند روزی قبل از فوتشان حالشان وخیم شد بطوری که ما احتمال دادیم حال احتضار ایشان باشد. بنده برای رفع خستگی و قدری استراحت از منزل ایشان بنده منزل آمدم، عصر همشیره‌ها تلفن زدند که ظاهراً مادر تمام نموده‌اند یعنی فوت شده‌اند، بیائید من بمنزل ایشان آمدم و یقین کردم که ایشان دیگر حیات دنیوی را پایان برده برحمت ایزدی پیوسته است. نشستم و گریه می‌کردم یکی از همشیره‌ها سرش را جلو برد و بایشان گفت: مادر حاجی آقا آمده است، مادر حاجی آقا آمده است. بعد از چند لحظه‌ای از دو مرتبه گفتن این کلام ایشان، من دیدم پلک چشم مادر تکان خورد؛ مثل اینکه می‌خواست مرا ببیند. بمقدار ۲۰ ثانیه‌ای گوئی جانی ضعیف بایشان

آمد. دیدم با صدای بسیار ضعیفی سخن می‌گوید، من بخیال اینکه سفارشی و وصیتی دارند، گوشتم را نزدیک دهان ایشان بردم؛ ببینم چه می‌گویند. شنیدم با صدای بسیار ضعیفی می‌گوید: من راضی نبودم شما را بزحمت بیندازند، چرا شما را بزحمت انداختند. سبحان الله اینست علاقه معنوی و خدائی مادر بفرزند خود، نه محبت‌های دنیوی و کور و کر.

بی‌جهت نبود که در اعلامیه‌های فواتح آن مرحومه نوشتند:

آفرین بر تربت پاک خجسته مادری پروراند کو به دامن عالمی فرزانه را
اوستاد اوستادان زمانه مرتضی مظهر تقوی و دانش در هنر یکدانه را
بانوی متقیه صالحه مادر تقوی و فضیلت و مایه عزت و کرامت. أمّ الاساتید
چون بحمدالله فرزندان و نوادگان هنرمند و شایسته‌ای داشتند.

خداوند ایشان را با ائمه طاهرین و حضرت زهراى اطهر محشور فرماید و من بنده تا جان در بدنم دارم، مرتب در قنوت نمازهایم زبانم مترنم باین آیه مبارکه است:

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا وَاجْزِهِمَا بِالْأَحْسَنِ إِحْسَانًا وَ
بِالسَّيِّئَاتِ عُقْرًا أَمِيدُوارم که الطاف و عنایات و دعوات این پدران و مادران شامل
حال ما باشد.

اجازات و مشایخ اجازه مادر علم و هنر

و اما راجع باجازات اجتهاد و حدیث و روایت؛

قبلا عرض کردم که اولین کسی که بلطف و عنایتش بنده را قرین سرفرازی فرمود مرحوم آیه العظمی آقا میرزا محمد باقر زنجانى بودند که اجازه اجتهاد و حدیث مرحمت فرمود و آن اجازه بتاريخ ۴ ذی الحجة الحرام ۱۳۸۰ قمری است، یعنی چهل سال قبل از این.

در ۱۴ ذی الحجة الحرام همان سال ۱۳۸۰ هجری مرحوم آیه الله العظمی آقا حاج سید عبدالاعلی سبزواری بحقیر اجازه اجتهاد و حدیث مرحمت فرمودند.
در سال ۱۳۷۸ هجری قمری برای زیارت خویشان و والدین کرام بکرمانشاه

آمده بودیم. نامه‌ای از مرحوم میرزای زنجانی برای من آمد که پشت پاکت نوشته بودند؛ سید الفقهاء و المجتهدين الاعلام. پدرم بی‌اندازه خورسند و برای ناچیز خیلی دعا فرمودند. چون برای تعبيرات مرحوم میرزا خیلی اهميت قائل بودند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين
واللعنة الله ائمة على عدائهم اجمعين اليرحمهم الدين ويغفر لنا
عمار الاعلام حجة الاسلام والمسلمين السيد مرتضى التتومى الكاظمى
دامت تائيد اتر قد صرف برهته غر فليد من عمره الشريف النقيب
على شرفها السلام في انس العلوم والمعارف واستكمال الكمال التفحص
والمقام الرومانية وحضر ابحاث الاساطين است كما تفضل
وتأمل وجهه وبقته نال مرتبة الاجتهاد فحقق الله تعالى له
وله التحدى لما لا يبع التحدى له الا الحكم الشرعى وله ان يردى
ما نرد يعنى تحت العظام تدب ابراهم بطرقه المشهورة
واوصيه بان يكون ترويج للدين بعلمه اشرن ترويج له بقوله

لا ينال من الدنيا كمالا ان الله عبد الاعلى المولى
الزوارى

ع ۱ زى الحرام ۱۳۱۰



کرمانشا

در بصره

نجمی

اثر پرتعجب و بی نظیر، و با مجتهدین هم علامه آن را در بصره تفسیر
و حفظ فرمایند.

۲۴۶۸

۲۴ ص ۱۳۷۸

عنوان پاکت آیه الله العظمی میرزا محمدباقر زنجانى برای نویسنده

لذا در سال ۱۳۸۲ قمری که باز هم جهت زیارت ایشان بکرمانشاه آمدم، دیدم
قطعه بسیار زیبای خط نسخی بدین مضمون نوشته اند که: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي
فِي الْكِبَرِ وَلَدًا عَالِمًا غَامِلًا مُجْتَهِدًا زَكِيًّا تَقِيًّا ذَانُونَ كَثِيرَةً لَيْسَ لَهُ فِي الْخُطُوطِ عَدِيلٌ وَ
لَا نَظِيرٌ اللَّهُمَّ اخْفِظْهُ مِنْ جَمِيعِ الْبَلَاءِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.**
یعنی شکر و حمد خداوندی که بخشایش فرمود، مرا در پیری پسری عالم مجتهد
پاکیزه متقی برجسته دارای هنرهای زیاد و در خوشنویسی انواع خطوط او را لنگه و
مانند نیست خداوند او را از همه بلاها حفظ فرما بحق محمد و آل صلوات الله
علیهم اجمعین، بدین ترتیب سؤمین کسی که بنا چیز اجازه اجتهاد و تصریح بآن

نمودند، مرحوم والد بود چون دوّمین نفری که اجازه اجتهاد و حدیث و روایت مرحمت فرمودند مرحوم آیه الله سبزواری، سخنی از ایشان تاکنون بمیان نیامده است، اکنون مختصر اشاره‌ای بترجمه حال ایشان می‌نمایم. مرحوم آیه الله العظمی آقای حاج سیّد عبدالاعلی سبزواری قدّس الله نفسه که بنده مقدار بسیار زیادی از کفایه و مکاسب را نزد ایشان خواندم. سید المجتهدین العظام و سند المحققین الکرّام بود.



مرحوم آیه الله العظمی حاج سید عبدالاعلی سبزواری

براستی مجسمه طهارت نفس و تقوای الهی جامع کمالات ملکی و فضائل انسانی بود آن جناب در سال ۱۳۲۹ هجری قمری در شهر سبزوار در روز عید غدیر متولد شده بودند و بهمین جهت جمعی از اهل حال، تولّد او را هدیه‌ای از خداوند متعال در روز عید غدیر روز اکمال دین و اتمام نعمت بر پیروان اهل البیت علیهم السّلام گرفتند.

در آن شهر پرورش یافت تا سال ۱۳۴۴ که بمشهد مقدس منتقل گردید و از محضر ادیب نیشابوری اوّل مرحوم میزرا عبدالجواد ادبیات و مرحوم آقا بزرگ شهیدی حکیم و عصار فلسفه و حکمت، شیخ حسن برسی فقه و اصول و مرحوم عارف شهیر حاج شیخ حسنعلی نخودکی تفسیر و عرفان را فراگرفت. سپس جهت تکمیل مراتب علمی خود پنجم اشرف مهاجرت و از محضر آیات عظام و محققین عالیقدر روزگار آیة الله العظمی اقا سید ابوالحسن اصفهانی و آیة الله العظمی میرزای نائینی و آیات الله العظماء آقا ضیاء الدین عراقی و حاج شیخ محمد حسین اصفهانی و سید محمد حسین بادکوبی استفاده فرمود. آن جناب حافظ قرآن کریم، منقطع بسوی خداوند متعال، از گرایشات دنیوی بدور، مخالف هوا و مطیع مولا، متواضع و حلیم بود. عمر گرامی خود را در علم و دانش، عبادت باری تعالی و مواظبت بر مستحبات و موازین شرعیّه پسندیده پر از خیر و برکت علمی و عبادی گذراند.

تألیف عالیّه و ارزنده‌ای از خود بیادگار گذارد؛ چون دوره فقهی بزرگی بنام **مَهْدَبُ الاحکام** در سی جلد و **تهذیب الاصول** دوره کامل و تفسیر ارزنده‌اش **مواهب الرّحمن فی تفسیر القرآن** و حواشی زیادی بر کتابهای **جواهر الکلام** و **حدائق الناضره** و **وسائل الشیعه** و **وافی و بحار و منظومه سبزواری** و غیر اینها.

در روز ۲۵ صفر ۱۴۱۴ ناراحتی مختصری در معده ایشان پیدا شد که در روز دوشنبه ۲۷ شهریور صفر موجب بازگشت کسالت‌های شدید قبلی ایشان شد که برحمت ایزدی پیوستند و در مقبره مخصوصی که در زمان زندگی خود جنب مسجدی که نماز می‌خواندند فراهم نموده بودند مدفون گشتند و آیة الله العظمی آقای حاج سید علی بهشتی بر جنازه ایشان نماز گزاردند. آن جناب از اعظام عصر

و عرض کردم که اولین اجازه مبارک ایشان در ۱۳۶۹ هجری قمری در آخر رساله المشیخه خود مرقوم داشته‌اند و دومین اجازه بسال ۱۳۸۰ هجری قمری بود که به تفصیل عرض شد.

پنجمین نفری که بناپیز اجازه حدیث و روایت دادند؛ علامه بزرگوار شیخ الفقهاء و المجتهدين و ملاذ العلماء المَدَقِّقین مرجع تَقَى و مولای نَقَى مرحوم مغفور آقای حاج شیخ محمد علی اراکی قمی تَعَمَّده الله برحمة الواسعه بودند که در ظهر

بسم الله الرحمن الرحيم ^{تقی}
الحمد لله وكفى والصلوة والسلام على سيدنا ونبينا محمد المصطفى
وعلى اوصيائه الاثنى عشر المصومين ائمة اهل البيت واصحابه
وبعد فان السيد الفاضل الكامل الورع النقي
الرضي الله عنهما السيد رضی الخوي جل السيد العالم العباد
الحاج السيد محمد باقر الخوي المكنى شاه زيدا فضلك وشرفك العلم
وابناء العلماء امثاله قد استنجا رضی الله عنهما من غيباتنا
ان بروى عنى من جميع مشايخي الاعلام المذكورين (الاستاذ المصنف)
جميع طرقتهم واما استوفى خطه من فضائل طريقتهم العلم ونال ما اراد
من المعارف لا يفتيه وهدى نفسه بالاطلاق المرفقة التي اجازة عامة عن جميع
مشايخي ومشايخ الاسلام الفطاح الفاهرة والمدنية المنورة والبلد الحرام
فاخرته ان يترك عنى عنهم جميعا جميع طرقتهم واسانيدهم من شاء واجب مع
رعاية الاحباط وادبهم بنفوى الله جل جلاله ومراعاة جميع
الطالات والرجاء من مكاتره ان يذكر في بالرحمة والعفوة في السادة
وبعد الوفاة حرره بيك المرفقة في مكتبتي العامة في النسخة
في ليلة الجمعة ليلة يوم الغدير يوم ترويج الامر عليه السلام الثاني
عشر من شهر محرم الحرام عام الثمانين بعد الثلاثة والالف وانا القا
والتاريخ

دومین اجازه علامه حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی به نویسنده

روز یکشنبه ۱۲ شهر جمادی الثانیه سال ۱۳۸۷ بعد از اداء نماز ظهر و عصر در حرم مطهر و مقدس حضرت فاطمه معصومه صلوات الله و سلامه علیها و علی اجدادها الطاهرین بحقیر اجازه شفاهی عنایت فرمودند؛ از دو شیخ بزرگوار خود شیخ محدثان زمان خود مرحوم حاج شیخ عباس بن محمد رضای قمی از شیخ خود خاتمه محدثان زمان مرحوم حاج میرزا حسین نوری طیب الله ثراه و از شیخ علامه و مؤسس حوزه علمیه قم مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری قمی اعلی الله تعالی مقامه الشریف.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین . والصلوة والسلام علی خیر

محمد وآل الطیبین الطاهیرین والفرقة علی اعدائهم

وعلیکم فعد شر فی المعلنه الوریع النقی البخی

محمد علی الاراکی العقی باعطاء ای احبائه الذوانعین

شیخنا الذوانع المحضه النقی الوریع البخی عاس الفقی

صاحب المفاویح و سفینه الحباب و غیرها از الکتاب

شیخنا خاتمه المحدثین العظامه بالشا المحیطین کبریا

النوری مدرسه ستر و عن شیخنا المعلنه البکر العظیم

الحاج البخی عبدالکبیر الحارثی الفقی نعمه الله علیه

فی دیوان حرره فاحمه المعصومه المظهره علیها

الصلوة والسلام بعد الاحد ۱۲ شهر جمادی الثانیه

لکته الامره الفیلا

شیخنا العظیم

یادداشت اجازه علامه بزرگوار حاج شیخ محمدعلی اراکی قمی به نویسنده

گرچه شایسته است در اینجا اشاره‌ای هر چند اجمالی بشرح زندگی مرحوم آیه الله العظمی اراکی نمائیم؛ اما چون حق مطلب ادا نمی‌شود و اخیراً عالم متقی جلیل القدر حضرت آیه الله حاج شیخ رضای استادی دامت برکاته کتابی مفصل در شرح زندگانی حضرت آیه الله العظمی اراکی منتشر نموده‌اند. ما عزیزان را با آن کتاب احاله می‌دهیم که بحمدالله از هر جهت مایه استفاده و بهره‌بری است.



حضرت آیه الله العظمی آقای حاج شیخ محمدعلی اراکی

ششمین نفری که حقیر را باجازه حدیث و روایت مشرف فرمود، شرف اولاد رسول و نتیجه سلاله زهرای بتول سید المحققین و سند المتبعین گوهر گرانبهای بی نظیر روزگار علامه بزرگوار سید محمد صادق بحر العلوم فرزند سید حسن فرزند سید ابراهیم فرزند سید حسین فرزند سید رضا فرزند سید محمد مهدی بحر العلوم،

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي أجاز للعلماء روايته الأخبار، وصحاح الآثار، عن
 الأئمة الطاهرين الأبرار، عليهم صلوات الله وسلامه، ونصلي ونسلم على
 نبي الرحمة ومنه الأئمة من الجبال، وحبرة الضالمة، وعلى آله الكرام عبيد علمه
 ومسودع سره وأمنائه على وجه، الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم
 تطهيرا، فلهذا بلغوا عن الله أحكامه، وعلموا ما استخفوا من آياته وحيده
 ودلائله قدرته، فروى عنهم - عليهم السلام - الثقات الأبرار الأحاديث الجمة
 والعلم الواسع، مما ملأ الكتب المتكلمة بأنواعها، فصلوات الله عليهم
 أبا الأبدان، ورزقنا شفا عنهم في يوم الدين، يوم لا ينفع مال ولا بنون
 إلا من أتى الله بطلبٍ سليم (وبعد) فإن العلامة الورع النقي الزكي
 زبدة الأفاضل والمحاويج الفضائل، فخر بني هاشم الأماثل وسلب الأطناب
 من آل أبي طالب سبته نا الجليل السيد المرتضى النجفي خلف المغفور له العلامة
 الكبير النجدة الحاج محمد الجواد النجفي الكرمان شاهی أدام الله إفضاله وكثر
 من العلماء أمثاله، قد نعرفت به منذ مدة بعيدة فوجدته من الرجال

سید عالیقدری که بانواع فیوضات الهیه فائز و مشرف گردید. خداوند ارواح همه آنها را مطهر و مقدس بدارد، مرحوم علامه بزرگوار بحرالعلوم سید محمد صادق از مشایخ اجازات عصر محسوب می شدند.

در عین آنکه خود هم از مشایخ کثیری مجاز به حدیث و روایت بودند. حتی ایشان بمرحوم آیه الله مرعشی نجفی طاب ثراه اجازه روایت و حدیث داده بودند، همانطور که آن مرحوم هم بعلامه بحرالعلوم سید محمد صادق اجازه نقل حدیث و روایت داده بودند. هر دو نسبت بهمدیگر مجیز و مجاز بودند، باصطلاح روائی بین آنان مجازات برقرار بود. مرحوم علامه بحرالعلوم اجازه ای در ۱۶ صفحه برای حقیر نوشته اند که اشاره بتمام آن مشایخ و بزرگان بطول می انجامد. امیدوارم خداوند متعال توفیق نشر و پخش این اجازات را عنایت فرماید تاریخ اجازه مرحوم علامه عالیقدر بحرالعلوم باین ناچیز در نجف اشرف روز ۱۳ صفر سال ۱۳۸۸ هجری قمری است.

هفتمین نفر از مجیزین حقیر سید اجل اوحد شرف آل رسول و زینت خاندان علوی و افتخار ذریه فاطمی ابوالعالی و المأثر آیه الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی قدس الله تربته الزکیه که وقتی در محضرشان بودیم شفاهه و بگفتار مبارکشان اجازه نقل حدیث بطرق مختلفه و کثیره خودشان عنایت فرمودند که اکنون تاریخ تشرف به محضرشان و اجازه را بخاطر ندارم و متأسفانه تاریخ را ضبط نکرده ام.

و بهمین لطف شفاهی ایشان ما بتمام طرق کتاب «الاجازة الکبيرة» ایشان که از طرف کتابخانه معظم له منتشر گشته است، متصل شدیم. و اهل اجازه می دانند که طرق و مشایخ اجازه آیه الله مرعشی چه مقدار و کتاب الاجازة الکبيرة چقدر با اهمیت است، در هر صورت الطاف و عنایات حضرت حق متعال بهره ای است که هیچ کس و هیچ انسان از عهده شکرش بر نیاید.

بحمدالله و المنة که عده ای از عزیزان هم از این حقیر اجازه نقل حدیث و روایت گرفته اند و چون این اعطاء اجازه یک نوع برتری و علو مقامی برای حقیر است از بردن نام آن آقایان محترم معذورم. ولی چون یکی از آنان خود در کتابش



مرحوم آية الله العظمی سيد شهاب الدين نجفی مرعشی قدس سره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمین ولصلاة ولستاد علی خیر خلفه
محمد وآل الطیبین الطاهیرین واللغز الذائم علی اعدائهم
اعین، وبعد فقد شرفنی بإجازة الروایة عن مرعشی
محضره الشریف السید السعید والشریف الوحيد والحمد
لبن شرفی العبد والستاد سیدنا الأجل الأجل الأوحد
شرف العزیز النبوی فائق أبناء عصره فی علمه وعمله
ابوالمالی ولما اثر السید شهاب الدین مرعشی نجفی أفاض
الله جل جلاله فیوضه والطافه علی روحه الطاهر
عن جمیع مشایخه ومجتهبین الذکر فی الإجازة الکبیرة
ولهم سر علی نعمانه والآنه وصلى الله على محمد وآله
الطاهرين، کثیر بنیاء الدائرة الفعیرة المرفعی
مرضى بالسید محمد جواد الحنفی النجفی غفرلهم

یادداشت اجازة آية الله العظمیٰ مرعشی به نویسنده

تصریح باخذ اجازة از حقیر نموده است؛ عرض می‌کنم: یکی از آن آقایان نویسنده
محترم کتاب شرح زندگانی آية الله العظمیٰ اراکی است و اگر خود ایشان در کتابشان
باین مطلب تصریح نمی‌کردند؛ بنده ابراز نمی‌داشتم.
بمناسبت عباراتی که سروران محترم و آقایان نویسندگان درباره حقیر نوشته‌اند؛
عرض می‌کنم؛ جناب آقای دکتر حاج شیخ محمد هادی امینی فرزند ارشد مرحوم

علامه امینی قدس سرّه در کتاب **معجم رجال الفكر و الادب فی النجف خلال الف عام**، که در ۳۶ سال پیش چاپ شده است؛ در حرف ن و کلمه نجومی ص ۴۴۴ بشماره ۱۹۱۱ در ترجمه بنده اظهار لطفهائی درباره بنده نموده‌اند، که خجل لطف ایشانم.

نویسنده محترم و محقق گرانقدر جناب آقای **محمّدعلی سلطانی** در جلد اول کتاب تاریخ و جغرافیای مفصل کرمانشاهان اظهار لطفهائی فراتر از شایستگی بنده ابراز داشته‌اند؛ که از بی‌مایگی خود و آن تعبیر خجل و شرمسارم.

چون صحبت اجازات اجتهاد و روایت و حدیث شد، بمناسبت عرض می‌کنم. وصول بهر مقامی از علم و فضیلت و هنر نیاز بگواهی صادق دارد و گواه عاشق صادق در آستین باشد. رتبه استادی در عالم خط هم چنین است و عزیزان می‌دانند که رتبه استادی در خط والاترین رتبه هنرمندی است این خود شاهد می‌خواهد. ثلث‌نویسان این رتبه هم شهادتی از یکی از استادان بنام می‌خواهد بعنوان اجازه توقيع و امضاء. البته این اصطلاح و روش در ایران معمول نیست. و در کشور عزیز ما همان مدرک استادی که می‌دهند؛ گواه بر مطلب است. در هر صورت در ماه شعبان‌المعظم سال ۱۳۹۸ هجری قمری مرحوم **حاج میرزا احمد معصومی زنجانی** از تهران بکرمانشاه آمدند و خودشان اجازه‌ای عربی در عالم خط برای بنده نوشته و مرحمت نمودند. آن مرحوم در آن اجازه خیلی ببنده لطف و محبت فرموده و من خود را لایق آن عبارات ایشان نمی‌دانم، مثل مضمون شعری که در اجازه آورده‌اند که مضمونش اینست؛ هیچ بر خداوند محال نیست که عالمی را در شخص واحدی جمع آورد. البته ما در بحث هنر انشاءالله گسترده صحبت خواهیم کرد.

در سال ۱۳۶۲ شمسی نمایشگاهی از قطعات خطی بنده در طهران برگزار گردید که باین مناسبت نشان به‌مراه نامه افتخار از طرف وزیر فرهنگ و ارشاد وقت جناب **حجة الاسلام آقای حاج سید محمد خاتمی** به بنده اهداء گردید.

در سال ۱۳۷۵ شمسی نخستین گردهمائی و جشنواره خوشنویسان جهان اسلام با شرکت ۲۵ کشور در طهران برگزار گردید که ریاست محترم جمهور جناب **حجة الاسلام و المسلمین آقای هاشمی رفسنجانی** به ۱۲ تن استادان درجه اول

کشور لوح تقدیر دادند که اولین نفر حقیر بودند. متن لوح تقدیر چنین است.
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ استاد محترم آية الله سيد مرتضى نجومي به پاس
 تلاشهای ارزنده جناب عالی در اعتلای هنر خوشنویسی کشور و اشاعه این میراث
 گرانبذر و مؤثر اسلامی و ایرانی این لوح تقدیر اهدا می شود. امید است که در سایه
 توجّهات الهی و دوام و استمرار کوشش های دلسوزانه و هنرمندانه شما بر شکوفائی
 و بالندگی این هنر کهن و جذّاب در پرتو انقلاب شکوهمند اسلامی روز بروز افزوده
 گردد.

اکبر هاشمی رفسنجانی

رئیس جمهوری اسلامی ایران

بیستم بهمن ماه ۱۳۷۵

به مناسبت اهداء لوح تقدیر ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران جناب آقای
 هاشمی رفسنجانی اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی و انجمن خوشنویسان کرمانشاه
 نیز لوح تبریکی هدیه کردند که عکس آن در هفته نامه باختر کرمانشاه شماره ۳۲۵
 بتاریخ سه شنبه ۳۰ بهمن ۱۳۷۵ به چاپ رسیده. مضمون تبریک هم چنین بود.
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ استاد گرانقدر افتخار آفرین حضرت آية الله سيد مرتضى
 نجومي، اهداء لوح تقدیر مقام معظم ریاست جمهوری اسلامی ایران بآن استاد
 عالیقدر به پاس تلاش ارزنده و کوشش هنرمندانه در اعتلای هنر خوشنویسی کشور
 و اشاعه این میراث گرانقدر اسلامی مایه سرافرازی انجمن خوشنویسان و هنرمندان
 استان کرمانشاه است. تبریک و تهنیت ارادت و اخلاص شاگردان وفادار خود را
 پذیرا باشید.

اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی

انجمن خوشنویسان کرمانشاه



یادگار شاعران در این خاطرات

خجلم از اینکه این مطالب را عرضه می‌دارم ولی اینها باید بعد از مایادگار ماند. بهمین مناسبت یعنی جشنواره خوشنویسی جهان اسلام برادر ارجمند و هنرمند و شاعر متقی و متعهد جناب آقای **منوچهر پروینی** (حامد) نیز غزلی گفتند، که در هفته‌نامه باختر شماره ۳۲۶ بتاريخ ۷ اسفند ۱۳۷۵ بچاپ رسیده و اینک تقدیم حضور می‌گردد.

هوالمحبوب

تقدیم به هنرمند والا مقام حضرت آیه الله نجومی

شهریار مُلک قلم

قلم ز حُسن خط تو وقار پیدا کرد
به بوی کلک تو ثلث اعتبار پیدا کرد
مرکب هنرت از چه طرفه اکسیر است
که ابرو باد از او افتخار پیدا کرد
نی ای که شکوگر فُرقت و جدایی هاست
میان پَنجه مهرت قرار پیدا کرد
ز کارگاه خیال تو می‌توان با شوق
مثال معجزمانی هزار پیدا کرد
هنر به لطف سرود فصیح خامه تو
ز طرف گلشن خط چشمه سار پیدا کرد
چه قایلست صریرش که از فصاحت او
چو مرغ روح شنیدش قرار پیدا کرد
جمال خطی و معراج ثلث و روح کمال
هنر به ملک قلم شهریار پیدا کرد
سروده‌ام غزلی با زبان سبز دلم
کز آن شعور شکفتن بهار پیدا کرد

صفای خط نجومی هم از صفای دل است

کز آن صفای دگر روزگار پیدا کرد

منوچهر پروینی «حامد»

برادر ارجمند جناب آقای پروینی (حامد) نیز در خرداد ماه ۱۳۶۵ غزل دیگری سروده و ببنده مرحمت فرمودند که با کمال خجلت حیفم آمد بمحضر شما عرضه ندارم، اول غزل چنین است.

یا مَنُورِ قلوب العارفين

تقدیم به دانشمند سترگ، انسان عزیز و عارف والا حضرت آیه الله سید مرتضی نجومی آنکه از نسیم اردیبهشتی جان بخش تر و از گلهای بهاری لطیف تر است.
به کام تشنه جان شهد ناب مرحمتی
به چشم خسته دل لطف خواب مرحمتی
تو سایه سار محبت، زلال جاری عشق
به شوره زار حیاتم، تو آب مرحمتی
توئی طراوت باران، توئی سخاوت ابر
به بی گناهی دلها ثواب مرحمتی
تو واژه واژه نابی به بیت بیت غزل
تو آیه آیه عشق از کتاب مرحمتی
نشسته شبنم پاکی به روی چهره گل
تو مهربانی محضی برای طفل دلم
به منتهای مرادش، جواب مرحمتی
غم و سپاه سیاهش گرفته دامن دل
به آسمان شب من شهاب مرحمتی
برای شام سیاه و کویر تشنه تن
طلوع صادق صبحی، سحاب مرحمتی

شکسته ساغر ذوقم تهی زباده عشق

به جام خالی جانم، شراب مرحمتی

میان صحبت یاران چنین شنیده دلم

به شهر عشق و محبت، چوباب مرحمتی

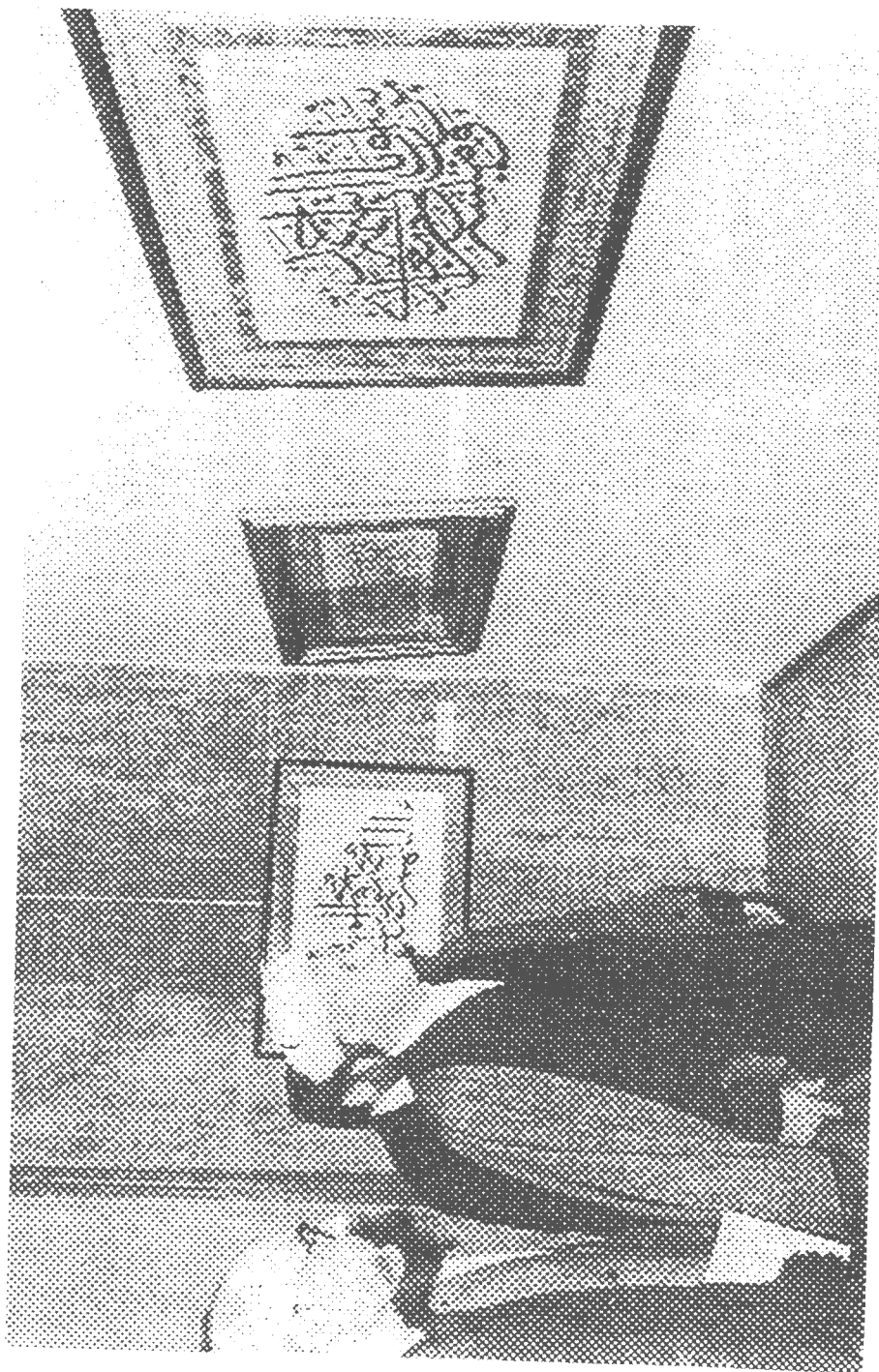
این دو غزل بخط شیوای استاد گرانقدر عزیر و افتخار جامعه خوشنویسان ایران و کرمانشاه؛ **استاد عبدالله جواری** نوشته شده است. خداهش در همه حال از بلا ننگه دارد.

در سال ۱۳۴۴ شمسی یعنی ۳۴ سال پیش مرحوم **ابراهیم زرین قلم زنجانی** که از خوشنویسان عالی مقام کشور و شخصیت‌های بسیار ارزنده بودند این اشعار مرحوم **حاج میرزا حبیب الله خراسانی** را نوشته بعنوان هدیه ببنده مرحمت کردند.

ای خوش آن نیکبخت دانشور	که دل از مال و جاه برکنده
می‌کند در کمال آسایش	روز را شب به بخت فرخنده
نکند بر امید کار جهان	وقت مجموع خود پراکنده
نُوشد از صاف باشد و گر دُرد	پوشد از نو بود و گر ژنده
نه چو سنبل بود پریشان حال	نه چو نرگس بود سرافکنده
بلکه مانند راد سرو بلند	در همه حال سبز و بالنده
در خموشی بسان بحر عمیق	در سخن همچو ابر بارنده
بندگی کرده خواجه خود را	خواجگان گشته بر درش بنده
رخ فروزنده آفتاب صفت	نیز دل همچو رخ فروزنده
لب فزاینده چشمه دانش	نیز جان همچو لب فزاینده

خداوند رحمت کند فاضل بزرگوار متقی و ادیب هنرمند فرزانه آقای **آقا سید احمد آیت‌اللهی شیرازی** را که بسیار با بنده لطف داشتند؛ مکاتباتی بین ما صورت می‌گرفت. در یکی از نامه‌ها این شعر را مرقوم داشتند.

این چند شعر ذیل هنگام زیارت خطوط آن مولا از طبع بر زبانم جاری گردید



بالمحبوب

تقدیم به سرمد و الامام حضرت آیه الله نجفی

شهریار ملک قلم

قلم حُسن خط تو و قارِ پید ا کرد
به بوی ملک تو ثلث اعتبار پید ا کرد
مُرکب هنرست از چه طُرفه ا گیریت
که ابر و باد از اوست خا پید ا کرد
نی ای که شکوگرِ فُرت و جدایی هست
میان پنج بصرست قرار پید ا کرد
ز کارگاه خیال تو می توان باشوق
مثالِ محبِ زبانی من ا پید ا کرد
هنر به لطف سرود صیغ خاتم تو
ز طُرف کلشن خط چشمه سار پید ا کرد
چه قایلست صریرش که از فصاحت او
چو مرغِ رُوح شنیدش قرار پید ا کرد
جمالِ خلقی و معراج ثلث و روح کمال
هنر به ملک قلم همشایر پید ا کرد
سروده ام غزلی باز بان سبزدلم
کز آن شورش گفتن بهار پید ا کرد
صفای خط نجفی هم از صفائی لست
کز آن صفائی دگر روزگار پید ا کرد

منوچهر پیردینی حامد

ای نجومی خطت رسید بمن
خط مشکین تو ببرد از یاد
چشم آفاق در زمان ندید
میر و یاقوت و احمد نیریز
کیست درویش پیش تو درویش
ای فیروزان نجوم اهل هنر
من قسم می خورم بخامه تو
نیست در دل مرا تمنائی
خالق لوح باد یاور تو
شد دل و دیده ام از آن روشن
خُد خوبان و گلرخان چمن
هنری مرد، همچو تو ذو فن
خوشه چینان گرد آن خرمن
سرشکسته قلم: لسان الکن
کان احسان وجود رامکن
«وَالْقَلَمُ گفست خالق ذوالمن»
غیر دیدار آن رخ احسن
وز حوادث بداردت ایمن

در سال ۱۳۷۰ شمسی برای شرکت در کنگره شعر و ادب حوزه های علمیه بمشهد مشرف شدم. خیلی از عزیزان بسیار اظهار لطف و محبت فرمودند. یکی از آنان جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد حسین بهجتی متخلص بشفق بودند؛ ایشان از شعرای درجه اول کشور و علمای متقی و بزرگوار و امام جمعه محترم اردکان می باشند. این دو بیت را با عنوان صدر و ذیل بدست مبارک خودشان نوشته ببنده مرحمت فرمودند.

بسمه تعالی جلّت عظمته

تقدیم به سرور پر مهر و با صفا، دانشمند گرامی، و هنرمند نامور شهره در همه
زیبائیها بویژه در زیبایی خط حضرت آیه الله نجومی
خلق خوش تو چه خط خوبت زیباست
هر چشم تو چشمه ساری از صدق و صفاست
از اوج نجومی نه ای از عالم خاک
زین روی نجومیت بخوانند رواست
ارادتمند راستینت و سوخته انوار آفتاب مهتر (شفق)
محمد حسین بهجتی مشهد ۷۰/۷/۵

این اظهار لطفها، شعرها، نامه‌های محبت‌آمیز، تقدیرنامه‌ها بسیار زیاد و مجال پرداختن بآنها نیست. در سال ۱۳۶۸ شمسی که برای شرکت در کنگره بزرگداشت مرحوم **میرزای کلهر** به فرح‌آباد ساری رفتیم، بین بنده و دوستی عزیز که در تهرانند و براستی که دریای بیکرانی از ذوق و محبت است علاقه شدیدی پیدا شد که این علاقه‌ها به نامه‌های زیادی بین دو طرف کشید، بطوری که ایشان بمناسبت هر عیدی برای بنده تبریک می‌فرستادند و من جواب آنها را بضمیمه صفحاتی هنری می‌دادم آن نامه‌ها و جوابها در نزد آن دوست عزیز بدو آلبوم کشیده است. و نامه‌های آن عزیز که هر کدام متشکل بر لطف و محبت خاصی نسبت ببنده است، پیش من محفوظ است، شاعر گرانمایه عزیز شهرمان جناب آقای همت‌علی اکرادی متخلص به (پندار) قصیده بسیار بلندی درباره حقیر بعنوان «کبوتران حرم» سروده و بخط استاد ارجمند فرزانه **عبدالله جواری** به بنده هدیه فرمودند. این قصیده در هفته نامه باختر کرمانشاه بشماره ۲۶۵- بتاریخ سه شنبه ۱۶/ آبان ماه ۱۳۷۴ چاپ شده است. که در اینجا به عنوان حسن ختام می‌آوریم:

کبوتران حرم

نشسته باز دلم روی ابرهای خیال	دوباره پَر زده تا مرز آبهای زلال
نشسته گوش به زنگ است در مسیر صدا	بانتظار پیامت نشسته در هر حال
بیا و خواهشِ دل را به پاسخی بنواز	که رنگِ عاطفه بر خود ندیده سال به سال
برای اوج رسیدن در آستانه باغ	به جستجوی تو پَر زد هزار میوه کال
تو کیستی که بدون درنگ در هر فصل	کبوتران حرم می‌زنند سویی تو بال
پس از درخشش ماهت به اعتقاد همه	ستاره بخشی دنیا نمایی ست محال
مسیر عشقِ تورا می‌روم که کف بینم	نشان نداده بمن خطِ دیگری در فال
چه می‌شود که مرا هم به ساحلی ببری	شما که خطِ زمان را رسانده‌ای به کمال
«عماد» ^۱ مطمئنِ هر «شکسته درویشی» ^۲	و گرنه سیر و سلوکش رود به سوی زوال

۲. درویش عبدالمجید طالقانی

۱. میرعماد حسنی سیفی قزوینی

به روی سینه نهاده هزارگونه مدال
به «یا علی^۳ مدد» ی می‌رویم زیر سؤال
چو ایلِ ساده^۴ «کلهر» بدون مال و منال
به این امید که روزی رسانی‌اش به «وصال»^۵
کجاست «حجت»^۶ حقی چو توفرشته جمال
ز دوده از دل آئینه‌ام غبارِ ملال
اگر نه، دَمِ نزنم، تا ابد بمانم لال
به یمنِ نامِ عزیزت گرفته‌ام ز سیفال
که بی‌جواز گذشتم ز خانقاه و بیال
کسی که مرتبه‌دار زایزد متعال
در آسمان هنر چون ستاره است و هلال
رسانده ثلثِ هنر را به انتهای جلال
نشسته‌اند به باغِ کمالِ او چو نهال
از آفتابِ درخشان گرفته است مجال
یقین کنم که رسمِ تا به قُلّهٔ آمال

ببین «غلام حسین»^۱ از فراق تو، از داغ
نشانِ کویِ ترا تا دهد «گلستانه»^۲
بیا اجازه به بالمِ بده که کوچ کنم
بهانهٔ دل «مجنون»^۵ هوای «شیدا»^۶ نیست
کجاست مثل تو «مالک»^۸ بر این قلمرو دل
تو آن «شفیع»^{۱۰} بزرگی که نامِ زیبایت
«نشاط»^{۱۱} شعر من از گلشنِ «هدایت»^{۱۲} توست
«جواهری»^{۱۳} که به «یاقوت»^{۱۴} ناب می‌ماند
«وقار»^{۱۵} جوش و «خروشی»^{۱۶} حمایت می‌کرد
کسی سراغ گرفتیم ز خطِ «بغدادی»^{۱۷}
کسی که چون پدرش در نوشتن استاد است
گرفته سبقتی از خطِ «بایسنغر»^{۱۸} ها
قلمزنی که در این راه «ابنِ مقله»^{۱۹} ها
«نجومی» است و به پایش نمی‌رسد مهتاب
اگر به لطفِ پذیرد سیاه مشق مرا

تغزل این قصیده گونه [اگرچه ابیاتش از لحاظ تعداد تا حدودی از سبک متقدمان
فاصله گرفته است] بیانِ سُخن عاشقانه‌ایست که عشقِ به مولایم امیرالمؤمنین (ع) و
سالکانِ خطوطِ عشق می‌باشد خصوصاً سیدالعلماء و المجتهدین مولانا حاج سید
مُرتضی نجومی مدّظله‌العالی

سخنی با طلاب جوان

- | | | |
|---------------------------------|----------------------------------|--------------------------|
| ۱. استاد غلام حسین امیرخانی | ۲. سید علی اکبر گلستانه | ۳. میرزا غلامرضا اصفهانی |
| ۴. میرزا محمدرضا کلهر کرمانشاهی | ۵. مجنون فرزند کمال الدین محمودی | |
| ۶. عبدالرشید دیلمی «شیدا» | ۷. وصال شیرازی | ۸. مالک دیلمی |
| ۹. حجت کشفی | ۱۰. محمد شفیع حسینی | ۱۱. میرزا عبدالوهاب نشاط |
| ۱۲. هدایت‌الله زرین قلم | ۱۳. عبدالله جواری | ۱۴. یاقوت مُستعصمی |
| ۱۵. میرزا احمد وقار | ۱۶. کیخسرو خروش | ۱۷. محمد هاشم بغدادی |
| ۱۸. بایسنغر میرزا | ۱۹. ابن مقله شیرازی | |

در خاتمه این شرح حال دوست دارم سخنی با برادران طلبان جوان و عزیز داشته باشم، آنان که دل در گرو حقیقت و اخلاص نهاده، در فکر صلاح و فلاح دنیا و آخرت خود شیدا و شیفته‌اند. گرچه مرا لیاقت و شایستگی نصیحت نیست و چه گونه سخن گویم، از کجا که مرا بدرگاه قادر متعال ارزشی باشد تا دیگران را به آن آستان برم. اما بسا رهروی که فیض بخش و دستگیر و دلیل راه شده است و ان الله شیئاً فی خلقه و عباد.

عزیزان خود می‌دانند؛ که در آداب شریعت سفارش و توصیه اکید به محبت به همدیگر شده است. **وَهَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ** (اصول کافی - ج ۲ - ص ۱۲۵) چه دوستی و محبت برتر از آنکه مساعدتی نموده همدیگر را از افتادگیهای معرفت و چاههای جهالت و غفلت بدرآوریم. چراغ هدایتی فرا راه همدیگر قرار دهیم، باشد الطاف و عنایات غیبی بکمک بشتابد. و لیاقت حضور محضر طیب و طاهر حضرت حق متعال فراهم آید تا بسر منزل کمال و جمال مطلق حضرت محبوب العارفین و مقصود العاشقین مشرف شویم.

این ندا میرسد از رفتن سیلاب بگوش که در این خشک ممانید که دریایی هست موعظه و نصیحت همدیگر وظیفه مؤکد بلکه افضل اعمال است. در اصول کافی است، **عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمَنْقَرِيِّ عَنْ سَفْيَانَ بْنِ عَيْنَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: عَلَيْكَ بِالنُّصْحِ لِلَّهِ فِي خَلْقِهِ فَلَنْ تَلْقَاهُ بِعَمَلٍ أَفْضَلَ مِنْهُ** (اصول کافی - ج ۲ - ص ۱۶۴) **سَفْيَانَ بْنِ عَيْنَةَ** می‌گوید: شنیدم امام ابی‌عبدالله علیه السلام می‌فرمود: بر تو باد به پند دادن از برای خداوند در خلق او که هیچگاه خداوند را ملاقات نمی‌کنی به عملی که بالاتر از او باشد.

در اولین گام نصیحت چه کلامی بالاتر از کلام امام بحق ناطق حضرت ابی‌عبدالله الصّادق علیه الصّلاة و السّلام در اصول کافی مجلد دوم «بَابُ فِي أَنَّ الْإِيمَانَ مَبْنُوتٌ لِحَوَارِجِ الْبَدَنِ كُلِّهَا. أَبُو عَمْرٍو الزُّبَيْرِيُّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَيُّهَا الْعَالِمُ أَخْبِرْنِي، أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ، قَالَ: مَا لَا يَقْبَلُ اللَّهُ شَيْئاً إِلَّا بِهِ. قُلْتُ: وَمَا هُوَ،

قال: الاِيمانُ باللهِ الَّذي لا الهَ الاَ هو، اَعْلَى الاعمالِ درَجَةً اَشْرَفُهَا مَنْزِلَةً وَ اَسْنَاهَا حَقًّا.

(اصول کافی - ج ۲ - ص ۳۳)

ابوعمر و زبیری از امام ابی‌عبدالله صادق علیه السلام سؤال کرد که: ای عالم خبر ده مرا کدام عمل از اعمال برتر است نزد خداوند. فرمود: آن چه که خداوند هیچ چیز را قبول نمی‌فرماید جز باؤ، گفتم: آن کدام است، فرمود: ایمان به خداوند متعال که هیچ خالق جز او نیست. آن بالاترین درجه اعمال و شریفترین منزلت آنها و روشن‌ترین و درخشانده‌ترین بهره و نصیب آنهاست. و براستی اگر ایمان واقعی آمد مواظبت و مراقبت بر طاعت تمام اعضاء و جوارح می‌آید و حتی معصیت ناخودآگاه هم از آدمی صادر نمی‌شود. اعضاء و جوارح انسانی منزّه و مطهّر از مخالفت و معصیت می‌گردد.

هر قدر ایمان واقعی کاملتر تسلط بر قلب و اعضاء و جوارح کاملتر، تا آنجا که تسلط ایمان بر انسانی موجب شود که خیال و اندیشه معصیت در خاطر هم نیاید تا به جنگ عقل و عشق مبتلا شود.

در همه اعمال اختیاری انسان هر عضو از اعضاء را طاعتی و معصیتی است و چه بسا عضوی ایمان شایسته‌اش را داشته باشد و عضو دیگر ایمان لازم را ندارد یا مراعات نمی‌کند. ای بسا دست و پای انسانی به معصیت نمی‌رود. دستش به مال و نوامیس مردم دراز نمی‌شود، پایش بمکان حرام نمی‌رود، اما ایمان گوش و چشمی ندارد. ایمان زبانی و گوشه‌دار، اما ایمان چشمی ندارد. و حقیقت ایمان در قلب آدمی همانا دریافت نفسی گره ایمانی و عقده عقیدتی است که او در نفس خویشتن دریابد که اگر آمد زهی سعادت ابدی و عزّت دنیا و آخرت و الا مقوله دانستنیها و گفتنیها آسان و همه کس را فراهم است، عقل ما به ارزش انسانی و فارق بین او و حیوان است. اما کار عقل آراء طریق است نه ایصال به مطلوب. عقل رهبر و دلیل راه است اما تا آستانه دوست و وظیفه آدمی همانا مراجعه به قلب و دل خود است که آیا براستی گره ایمانی و اطمینان نفسی را در دل خود درمی‌یابد. ادّعا و ظاهر آرائی و به پیرایه و ارستگان تظاهر داشتن لنگی راه است.

همه هم و غم همانا پیدایش حالت ایمانی و باور باطنی و عشق و شیفتگی و

شیدائی به حضرت حق متعال است که اگر حاصل آید آدمی به چشمه خود جوشانی و منبع خودکفائی رسیده است. و اهمیّت علم اخلاق نیز از همین جهت است که اگر آدمی از درون درست شد اعضا و جوارحش براه طاعت و حکمت می افتد و مؤدّب به آداب شرع و عقل می گردد. اگر آدمی برهبری عقل و فطرت سلیم و منزّه به خداوند متعال متوجّه شد و ایمان واقعی برای او آمد در اولین مرحله و اولین قدم راه او همانا شناخت ارزش خود و خودآگاهی خود است و اگر آدمی خود و ارزش خود را شناخت درمی یابد که راه چاره چیست و رهبران نجات و وسائط هدایت و فیض بین خالق و مخلوق کیانند و تازه تازه شعر **حافظ** زمزمه می کند که:

جان پرور است قصّه ارباب معرفت رمزی برو پیرس و حدیثی بیا بگو

و از این راه تا آدمی از کدورتها پاکیزه نگردد طمع در جلوه های لطف و عنایت نباید داشته باشد. تا آینه دل روشن و صاف نگردد جمال محبوب را کی در او توان دید. با کدورتها و ناپاکیهای گناهان امید به لطف و عنایتی نیست و اولین مرحله شست و شو و تطهیر توبه از گناهان و ندامت بر گذشته ها و انابه بسوی حضرت حق متعال به تدارک آن لغزشها به طرق و راههایی از توبه و قضاء و کفّارات بانواع اقسامش که در شریعت مطّهره برای جبران گناهان گذشته مقرر است. خوشا بر آنکه حقیقت حالت بازگشت به سوی خداوند متعال و انابه بدرگاه ذوالجلال را بشهود نفسی خود دریابد که، **كَفَى بِالنَّدَمِ التَّوْبَةُ** (بحارالانوار - ج ۶ - ص ۲۰ - ح ۹) **وَاللّٰهُ مَا يَنْجُو مِنْ الذَّنْبِ إِلَّا مَنْ أَمَرَ لَهُ** (بحارالانوار - ج ۶ - ص ۳۸ - ح ۶۶)

حقیقت حالت شرمندگی و خجالت اگر در نفس پدید آید آدمی به فکر تدارک و جبران و نجات خویشتن می افتد. رفتارهای ناهنجار گذشته را چاره و از گرفتاریها و بندهای سنگین عمر گذشته نجات می یابد. با حفاظت و مراقبت باقی عمر را به کدورت و آلودگی و غفلت و جهالت نمی آلود. به ارزنده ترین و گرانقدرترین امری که خداوند متعال به ما و همه اقوام قبل از ما توصیه فرموده است؛ مزین می گردد که:

وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ (نساء - ۳۱)

به اعمال و رفتار خود با دید خشیت و انفاق می نگردد که «**إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ**

الْمُتَّقِينَ (المائده- ۲۷) درجات ملکوتی انسان همانا منحصر در مراعات تقوی و پرهیزکاری در همه افعال و ترک، مراقبت از نفس و محاسبه آن، تمسک به همه احکام شرع مقدّس از اداء واجبات و ترک محرمات، اتیان به مستحبات و ترک مکروهات، متابعت قولی و فعلی و حالی از شریعت مطهره و سنت محمدیه و علویه و خلاصه کلام از سر تا پا متخلّق شدن با خلاق اهل بیت عصمت و طهارت علیهم الصّلاة والسلام است. بویژه بی تعلقی و وارستگی از علائق دنیوی و زهد از زخارف دنیایی و توجّه به رضای حقّ که مایه همه فضائل و مکارم اخلاق است. حجاب دوستی دنیا و مال و منال و جاه و مقام زنگار به دل آدمی می زند هزار صفحه کتاب می داند اما دریافت نفسی و فیض قدسی ندارد. **امام صادق علیه السلام** فرمود: **حَرَامٌ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَرْهَدُوا الدُّنْيَا** (اصول کافی- ج ۲- باب ذمّ الدنيا و الزّهد فیها ح ۲)

هوسهای گوناگون آدمی را به غرور انداخته خیال می کند معنویات و فیوضات نوریّه با جاه و جلال و تجملات جور می آید. غافل از آن که این هنر از امام معصوم یا صاحب نفس قدسیّه ای برمی آید. **امام صادق علیه السلام** فرمود: **مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ مَاءِ الْبَحْرِ كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ إِزْدَادَ عَطْشًا حَتَّى تَقْتُلَهُ**. (بحار الانوار- ج ۷۸- ص ۳۱۱) مثل دنیا چون آب دریاست. هر قدر تشنه از او بیاشامد تشنه تر گردد تا او را به هلاکت کشد.

سبحان الله دل و قلب انسانی چقدر لطیف و زود اثرپذیر است به کوچکترین تماسی گرد و غبار می گیرد. هوای گیرایی به دنیا و وابستگی به زخارف آن خود در درون آدمی می جوشد. اگر یاری و مددی هم از خارج بگیرد هر پیلتنی را از پای می اندازد معاشرت، نشست و برخاست با فریفتگان و تشنگان دنیا آدمی را هم فریفته و دل بسته می کند. **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ثَلَاثَةٌ مُجَالَسَتْهُمْ تُمِيتُ الْقَلْبَ مُجَالَسَةُ الْأَنْذَالِ وَالْحَدِيثُ مَعَ النِّسَاءِ وَ مُجَالَسَةُ الْأَغْنِيَاءِ**. (خصال الصدوق- باب الثلاثة- ح ۲۰- بحار الانوار- ج ۷۴- ۱۹۱)

معاشرت با اشراف مال اندوز و کاخ نشینان نه تنها سیاهی دل و مردگی قلب می آورد بلکه اصولاً در طرز تفکر و بینش فکری انسانی و حتّی در اجتهاد و استنباط

انسانی تأثیر می‌کند. خوی کاخ‌نشینی در فکر و توجّه و رجوع به منابع علمی و پیدا کردن ظواهر ادّله در برداشت یک محقّق مؤثّر است. چه بسا که خوی توسعه زندگی و گرایش به رفاه و آسایش ظواهر ادّله را در نظر انسانی طوری جلوه می‌دهد که با خوی و خواسته اشراف و مستکبرین و زراندوزان و زمامداران جور آید. بر خلاف نظر محقّق مستضعف و رنج‌برده و محنت کشیده و معاشر با فقراء که طور دیگری استظهار می‌کند. مجالست و خوش و بش کردن با اهل معصیت، دنیاطلب، ریاست‌جو انسان را به خلق و خوی آنان سوق می‌دهد و تو چون روز روشن این را دیده‌ای که هر که با قومی نشست و برخاست می‌کند به خلق و خوی آنان می‌گراید و به چند صباحی چون آنان بلکه فرورفته‌تر از آنان می‌گردد.

به همین جهت شایسته آدمی است که مرتّب و مداوم حافظ و مراقب خود باشد که دل او باهل معصیت و دوستی دنیا و دنیاپرستی مشغول نگردد. فریفتگی به دنیا و پرستش هواها غیر از داشتن دنیاست. عقیده ما آنست که اگر همه ثروت عالم را به دست امام معصوم بدهند، بر دامن کبریا نشیند گردد. امام خمینی قدّس سرّه فرمود: خوی کاخ‌نشینی بد است. این را هم نباید آدمی بخود باور کند که اکنون در کاخم اما خوی کاخ‌نشینی ندارم که در بوته آزمایش معلوم شود که نامرد و مرد کیست. جان آدمی در گرو آن چه است که بدو فریفته است. پیغمبر اکرم فرمود: **حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ اللَّهِ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبٍ أَبَدًا** (میزان الحکمة - ج ۲ - ص ۲۲۸ - ش ۳۱۶۲) دوستی دنیا و دوستی خداوند هرگز در یک دل نگنجد. هرچه محبت دنیا بیشتر محبت باری کمتر. امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: **كَيْفَ يَدْعِي حُبَّ اللَّهِ مَنْ سَكَنَ قَلْبُهُ حُبَّ الدُّنْيَا** (میزان الحکمة - ج ۲ - ص ۲۲۸ - ش ۳۱۶۳) چگونه ادّعای محبت خداوند می‌کند آن کس که دوستی و محبت دنیا در دل او خانه کرده است. و باز هم امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود: **إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَأَخْرِجُوا مِنْ قُلُوبِكُمْ حُبَّ الدُّنْيَا** (میزان الحکمة - ج ۲ - ص ۲۲۸ - ش ۳۱۶۷) اگر به راستی دوستدار خداوندید دوستی و فریفتگی دنیا را از دل‌های خود خارج کنید.

همه مصیبت از هوای نفس و گرایش بخواهش‌های آن است. شگفتا که هوا پرستی تا بدانجا کشد که به پرستش کشد بلکه نفس برای آدمی بت بزرگ است.

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمِهِ (الجاثیه - ۲۳) آیا دیده‌ای آن کس را که هوس خود را خدای خود گرفته و خداوند او را با این که می‌داند گمراه کرده است. و ا مصیبتا بر انسانی که بعد از مرگ با هزار درد و افسوس بگوید: «رَبِّ اُزْجِعُونِ لَعَلِّي اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ» (مؤمن - ۱۰۰) پروردگار من مرا بدنیا بازگردان شاید در آن فرصت بازگشته کارهای صالح و شایسته و جبران گذشته کنم و خطاب خداوندی در رسد که: «كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» ابداً این گفتار همیشگی اوست و بعد این کلام آنان را برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

انسان متدین و متقی امانتدار وقت دنیای خویشتن است. لحظات عمر را به امور باطل و بیهوده که نه خیر دنیا دارد و نه خیر آخرت هدر نمی‌دهد. از والاترین وظائف عبد صالح همانا قدر لحظات عمر دانستن است که یک لحظه عمر آدمی بیهوده و خالی از توجه به حضرت حق نگذرد و از ارزنده‌ترین رعایت قدر وقت انجام وظائف مقرر هر عمل در وقت آن عمل است، که هر لحظه و آنی صندوقچه خیر و شر آخرت آدمی است. رعایت ارزش وقت سبب می‌گردد تا هر روز انسان بهتر از روز قبل گردد و پر واضح است چنین انسان مراقبی مواظب است که در آنات و لحظات عمرش معصیتی راه پیدا نکند که سبب تیرگی و کدورت عمر آدمی است. و بیچاره آن انسانی که صفات ناپسند گناهان برای او عادت شود که نجات از عادت مثل ولادت دوباره آدمی است. یک عمر باید زحمت کشید تا تولدی دیگر از نجات از گناهان پیدا کرد دیگر کجا مجال تدارک و اصلاح آینده است. اصلاح نفس خویشتن به زدودن صفات ناپسند و رذیله به آنست که با ضدّ و منافی هر صفت به ازاله آن صفت بکوشند و نفس خود را عادت بر تحمل و خضوع و خشوع در مقابل صفات حسنه نماید تا حالت صدق و صفای واقعی بین انسان و خدا و خلق تحقق یابد، و خوشا بحال چنین سعادت‌مندی.

وجدان و مناقشه مایه بیماری روح و روان است و سبب پایمال شدن حقیقت و بروز کبر و نخوت و کینه در دل است. زنهار عزیز که گرد این خصلت ناپسند نگریدی. علامت ایمان مؤمن واقعی همانا غیرت در راه دین و وظیفه است. که در راه

وظیفه شرعی و دینیش از سرزنش و لوم احدی ابا و اعتنا ندارد. چنین آدمی اهل تکبر و خود بزرگ بینی که برای اهل علم بدترین آفت و مصیبت است نیست. حسدورزی و حرص و آزمندی، آرزوهای دور و دراز از خودپسندی است.

در کوی ما شکسته دلی می‌خرند و بس بازار خودفروشی از آن سوی دیگر است
و براستی که مصیبت بزرگ اهل علم این امور است. و بقول یکی از اساتید عظام ما می‌فرمود: آن گناهان پیش پا افتاده مثل زنا و قمار و امثال اینها مال عوام الناس و ساقطین است، و گناهان بزرگ و با عظمت مثل این گناهان که ذکر شد مال، بزرگان و عالمان دین است.

عزیز من خدای عزوجل تجلی اسماء حسناى خود را در فطرت تو بودیعه نهاده و دستگیر درونی تو همانا عقل و علم تو به شریعت است. عقلت باید سر تا پا مطیع دستورات شریعت مطهره باشد تا موجب عبادة الرحمن و اکتساب جنان تو باشد. هر عملی به مجرد آنکه مباح و جایز است نباید انجام داد و هر چیز را به حکم آنکه به مقتضای اصول ظاهریه عملیه شرع جایز و مباح و طاهر است نباید مرتکب شد یا خورد و آشامید فرورفتن در مباحات حسّ حراست و حفاظت نفس آدمی را کم کم از بین می‌برد.

آن چنان که در پله‌های اوّل آدمی ابائی از ترک مستحبات و اعتنائی به ترک مکروهات ندارد، تا نمود بالله کم کم جرأت ترک واجبات و ارتکاب محرمات در آدمی پیدا شود. و آن وقت است که انسان در منجلاب نفس فرورفته و خدای ناکرده هرچه بیشتر فرورود نجات مشکلتر است. و هیئات که نفس آدمی عادت پذیر خصلتهای حیوانی است در مراتب اولیه به بهانه آنکه این عمل مباح است و حرام نیست مرتکب گردد کم کم تن آسا و تن پرور و بیهوده کار و خوشگذران می‌گردد، تا پناه بر خداوند که در دریای خواهشهای نفسی بلکه معاصی الهی غرقه گردد. در بدربار زدن و فرورفتن در شبهات و تسامح در اجتناب و احتراز موجب فرورفتن در منجلاب محرمات و ابتلاء قهری بدوری از حق و تاریکی و بعد از حضور و ابتلای بتغیر نعمتها و نزول خشم الهی و ردّ دعاها و نازل شدن بلاها و حبس بارانها و پاره شدن پرده‌ها و تعجیل در فنا و بارآوری ندامت و آبروریزی و نهایتاً ابتلاء باثرات

قهری امور که به مقتضای نظام علت و معلول ساری و جاری است. تقید به مستحبات و ترک مکروهات براحتی و آسودگی آدمی را موفق باداء واجبات و ترک محرمات می نماید. آدمی از ابتدا تولد در خواهشها و تمنّاهای غرایز حیوانی آلوده است، باید بکوشش و زحمت سختیها و شدائد غرایز را جای بگذارد و به شکوفائی فطرت الهی برسد. مراتب عالیه انسانی و نعمتهای موعود سرای عالم آخرت با شدائد و سختیها پیچیده است که تا آدمی به صبر و ایمان و پایداری آن شدائد را تحمل ننماید به آن درجات بالا نرسد و اصولاً رسیدن به آن مراتب اگر به راحتی و همراهی هواها و خواهشهای دنیایی همراه بود که دیگر رسیدن به آن مقامات هنری نبود.

کوچک و بزرگ ما این حدیث شریف نبوی را شنیده ایم که: **الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ**

(غوالی اللئالی - ج ۱ - ص ۲۶۷)

کشت و کار چه شرایطی و چه مراعاتهایی را دارد. این مزرعه و دنیا را چگونه باید به پایان برد تا آدمی به بر و بار و آخرت سراسر کمال و عزّت و لذّت و فرح و **ماتشتهی الانفس و تلذّ الاعین** برسد. براستی هر زمین قابلیت کشت و هر بذری صلاحیت برداشت دارد و هر لحظه دنیای ما کشتی برای آخرت است. و هر آن دنیا کشتی و هر لحظه عالم آخرت برداشت، اوست.

وَمَا خَلَقْتَ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَهُ، نه لیعرفون که تفسیر صوفیان است بلکه صریح آیه شریفه عبادت نه به معنای معهود نماز و روزه بلکه به معنای عبودیت و وابستگی مخلصانه که حق تعبّد است و همه عبادات جسمی و روحی را شامل، هر لحظه حیات خلقت و مقتضی تعبّد محض، نه آنکه خلق شده ایم تا وقت عبادت رسد و عبادات معهوده را انجام دهیم بلکه در همه حال مخلوقیم و در همه حال موظف به عبودیتیم غفلت از حضور و هدر دادن لحظات عمر بما لا یسمن و لا یغنی من الجنوع خلاف تعبّد و عبودیت است. چقدر مواظبت و مراقبت می خواهد که آدمی به آنجا برسد که خطابش کنند: **أُعْبِدَ اللَّهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَهُوَ يَرَاكَ**. اما مصیبت جای دیگر است. اگر ایمان و ایقان واقعی برای آدمی حاصل شود و در تمام آنات و لحظات به مقتضای آیه شریفه: **وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا** (احزاب - ۵۳)

ملاحظه رضای حضرت حق داشته باشد هر آینه لطف و کرامت و منزلت و فضیلت از خدای متعال باو عنایت شود و نباید ناامید شد که این الطاف و عنایات مخصوص گذشتگان بوده و مردم این زمان را دیگر بهره‌ای نیست نه چنین است. بدبختی و مصیبت و بزرگ و بزرگتر هر آینه گرفتاریها و گرایشها و هواها و فرورفتن‌ها در افکار و آراء منحرفه و آمیختن اعمال و رفتارها با هزارها تمنیات و خواهشها مانع و حجاب زمان ماست آن چنان که:

كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحُجُونِ إِلَى الصَّافَا أُنَيْسٌ وَلَمْ يَسْمُرْ بِمَكَّةَ سَامِرٌ

از مصائب زمان ما آنست که همه جوانان عزیز تشنه ره‌یابی به چشمه‌های صاف و منزه معارف الهی‌اند و بهر جا که صدایی بلند شود و بویی برخیزد سر می‌کشند و در دناک آنکه اغلب این موارد سراب خالیند که «يَحْسِبُهُ الظُّمَانُ مَاءً» عوض آنکه بطلبه بگویند: لحظه‌ای از عمرت را بدون درس و بحث که نیاز شدید دوران ماست مگذران او را به خیالات و اوهام و سرابه‌های کاذب می‌اندازند. و اصولاً زمانه‌ای که غلبه با مکر و تلبیس و نفاق و خدعه و نیرنگها و دام‌ها و دکانهاست حمل بر اعمّ اغلب مقتضی است تا طالب علم کمال احتیاط و تفحص را از عالمان دانشمند و گرانبار متقی بنماید نه آنان که داعیه اصلاح و دستگیری و پز روشنگری و روشنفکری دارند. زمان ما دیگر زمان انزوا و انصراف به عبادت صرف نیست بلکه بالاترین عبادات همانا دفاع از حقایق اسلام و تشیع است. بدخواهان و مستکبران خارجی و داخلی دیگر از سلطه و دولت و جمهوری اسلامی و امثال اینها چشم پوشیده کینه اصل اسلام را در دل می‌پرورانند، دفاع استدلالی و محققانه اکنون بزرگترین وظیفه است.

عالمان دنیاپرست و فریفته‌های مکر و خدیعه خدمتگزاران آن شیاطین مکار و قطع‌الطریق بندگان خدایند و فی‌الحديث الشریف؛ «إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالَمَ مُحِبًّا لِدُنْيَاهُ فَاتَّهِمُوهُ عَلَى دِينِكُمْ فَإِنَّ كُلَّ مُحِبٍّ لِشَيْءٍ يَحُوطُ مَا أَحَبَّ. وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَجْعَلَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ عَالِمًا مَفْتُونًا بِالدُّنْيَا فَيَصُدَّكَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي فَإِنَّ أَوْلَئِكَ قَطَاعُ طَرِيقِ عِبَادِي الْمُرِيدِينَ، إِنَّ أَذْنَى مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزِعَ

حَلَاوَةٌ مُنَاجَاتِي عَنْ قُلُوبِهِمْ. (اصول الکافی - باب المستأکل بعلمه - ج ۱ - ص ۴۶)

کلینی رحمه الله علیه؛ با اسناد خویش از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده است: هرگاه که عالمی را دوست دار دنیا یافتید او را نسبت به دینتان متهم کنید، زیرا که دوستدار هر چیزی بر محور محبوب خود می گردد. و فرمود: خدا به حضرت داوود علی نبینا و آله و علیه السلام وحی فرمود: بین من و خودت، عالمی را که فریفته ی دنیاست واسطه قرار مده، که در این صورت، تو را از طریق محبتم باز می دارد. واقعاً که آنان راهزنان بندگان شیفته و عاشق من هستند. همانا کم ترین بلا و سزائی که بر سرشان می آورم، باز گرفتن لذت و شیرینی مناجاتم از دلهایشان است.

برای شناسایی عالمان فریفته و شیفتگان ریاست و برتری و عالمان متدین و متقین که دل در ساحت قدس ملکوتی دارند در مجامع حدیثی ما روایتی طولانی نقل شده است که شایسته است بآن کتب مراجعه نموده و حتماً حدیث شریف را ملاحظه بفرمائی. و آن کتب؛ احتجاج طبرسی ج ۲ - ص ۱۵۹-۱۶۲، تنبیه الخواطر و زام ج ۲ - ص ۴۱۸-بحار الانوار ج ۷۱ - ص ۱۸۴-۱۸۵، التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام ص ۵۳-۵۵، وسائل الشیعه ج ۸ - ص ۳۱۸، ابواب صلاة الجماعة الباب ۱۱ - ج ۱۴.

کدام عاقل است نداند و نفهمد که در این زمان حاضر که حضرت حق متعال بر قیام جمهوری اسلامی بر مامنت نهاد، از بزرگترین وظایف ما همانا حفظ نوامیس دین و ایمان و خدمت به شریعت اسلامی به قدر توان و ترویج احکام و نشر مسائل حلال و حرام و امر به معروف و نهی از منکر و تعظیم جماعات و شعائر و دعوت همگان به صلاح و طاعات و پیشه گرفتن قناعت و اکتفا به قدر کفاف و دوری جستن از تبذیر و اسراف است.

بزرگترین وظیفه مردم همانا دنبال‌ه روی و پیروی از عالمان متقی و فقیهان وارسته است که آثار دنیاپرستی و هواخواهی در آنان نباشد. و آنکه غرق در هوا و دنیاست خود گمراه تر از پیرو خویش است. چون او چراغ دارد و گمراه می رود و نشان عالم دینی وارسته و معتقد و خدا ترس آنست که هر آنچه را می گوید در او حقیقه ببینیم نه بادعا و صدا نازک کردن و ناله سر دادن.

در کتاب شریف کافی ج ۱- ص ۲۴ باب استعمال العلم می‌فرماید: دوزخیان از بوی گند عالمی که به علم خود عمل نکرده است در عذابند و پر ندامت‌ترین و با حسرت‌ترین اهل جهنم آن کس است که دعوت کرده کسی را به خدا و او اجابت و قبول نموده اطاعت الهی نموده، داخل بهشت شود. اما این دعوت‌کننده بترک علم خود و متابعت هوا و طول امل به جهنم رود.

از بند و گرفتاریهای عادات و رسوم و خواهشها و گله‌گزاریه‌ها باید نجات پیدا کرد. و آن قدر مراقبت ادب محضر حضرت حق را باید داشت که ملکه انسانی شود که قلب و دل آدمی جز بحضور و شهود حضرت حق توجهی نکند و در عین آنکه با خلق و در خدمت آنان و اداء وظائف مقرر خود مشغول است باز هم در دل با خدای خویشتن راز و نیاز عاشقانه دارد. او در میان جمع و دلش جای دیگر است. در عین آنکه با مردم و زن و بچه است اما دلبستگی و فریفتگی و رغبت حقیقی قلبی نداشته باشد. یعنی در آنجا که رضای حضرت حق در مقابل همه اینهاست شجاعانه باید همه را ترک گفت و رضای حق طلبید.

برادرانه بیا قسمتی کنیم رقیب

جهان و هرچه در او هست از تو یار از من

قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ. (انعام - ۹۱)

وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ. (انعام - ۱۱۶)

از مهمترین وظائف شخص سالک همانا تعظیم انبیاء الهی و اوصیاء آنان به ویژه اهل بیت عصمت و طهارت و تعظیم علماء عظام و صالحان و متقین است که بزرگداشت و احترام آنان احترام رسول اکرم و ائمه طاهرين عليهم الصلاة والسلام است.

مجلس و هم‌نشینی اینان موجب صلاح و سداد و مایه نور و عزت است. همانطور که معاشرت و مجالست و خوش‌نشینی با دنیا‌گرایان و گناهکاران مایه قساوت قلب و تاریک شدن دل بلکه کوری و ظلمت خالص قلب انسانی است. نگاه به اهل معصیت توفیق و فیض را از انسان می‌گیرد. در سابق هم روایتی را عرضه داشتیم که پیغمبر اکرم فرمود: مجالست سه دسته مایه قساوت قلب است،

ثروتمندان و زنان و گناهکاران و سر آن هم معلوم است که فکر و ذکر اینان دنیا و دنیاپرستی است. مضمون روایت خود شاهی است که امثال این روایات ارشادی است نه تعبّدی. اگر ثروتمندی باشد که متدین و متقی باشد یا زنی که فکر و ذکرش در دنیا و جلوه گری دنیا جولان نزنند معاشرت با آنان موجب قساوت نیست. و سابق هم عرض کردم که مایه سعادت دنیا و آخرت همانا زهد و پرهیز از دنیاگرایی است. که این خود بزرگترین عهد و پیمان و شرط حضرت حق متعال با انبیاء عظامش است و سبب علوّ مقام آنان بر خلایق. همان طور که در دعای ندبه می خوانیم: **وَقَدْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ وَ زُخْرُفَهَا وَ زِبْرِجَهَا فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ وَ عِلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ فَقَبِلْتَهُمْ وَ قَرَّبْتَهُمْ.** (دعاء الندبه)

هم و غم آدمی همانا اداء وظایف الهی و کوشش در پیروی و امتثال اوامر او و اجابت دعوات اوست و امتثال احکام شریعت مطهره متوقف بر علم به آن است و لذا در مرتبه اول تمام توجه را بفقّه و شناخت وظائف و معرفت احکام باید نمود. آداب و امور شرعی را در تمام حالات باید مراعات نمود. ترک فضول و زیادتی کلام به معنای بیهودگی و لغو ژاژگفتاری که بدترین مردم آن کس است که اعتنایی ندارد به آنچه می گوید و به آنچه درباره اش می گویند: **شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يُبَالِي بِمَا يَقُولُ وَمَا يَقَالُ فِيهِ.**

مزاح و شوخی مستحب است و اسباب مهر و محبت اما چه قدر مواظبت می خواهد که مبدا سبب ایذاء یا اهانت و تحقیر کسی گردد که حرام است و مستحب تاب مقابله با حرام را ندارد.

آدمی باید بداند دلی که صاف و بی غلّ و غشّ و کینه از دیگران باشد دعایش مستجاب می گردد و پاکیزگی قلب انسانی از کدورت دیگران نه از اعمالشان بسیار بسیار مؤثر در استجاب دعا و توجه لطف و عنایت حضرت حق متعال جلّ جلاله است. به همین جهت این قدر اهتمام بقدر و منزلت مؤمنین و دعای خیر بر آنان وارده شده است در وسایل الشیعه و سایر جوامع شریفه حدیثی ابواب متعددی راجع به دعای بر مؤمنین و مؤمنات مندرج است که سزااست عزیزان مراجعه فرمایند. در کتاب شریف **وسائل الشیعه جلد چهارم** ابواب الدعاء از کتاب الصلوة

آمده است. باب استحباب الدعاء للمؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات الأحياء منهم و الأموات و اختیار الدّاعی الدعاء لهم علی الدّعاء لنفسه. و حدیث سوم از این باب از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه الصّلاة و السّلام است که قال: مَنْ قَالَ كُلَّ يَوْمٍ خَمْسًا وَ عَشْرِينَ مَرَّةً: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِعَدَدِ كُلِّ مُؤْمِنٍ مَضَى وَ بِعَدَدِ كُلِّ مُؤْمِنَةٍ وَ مُؤْمِنَةٍ بَقِيَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ حَسَنَةً، وَ مَحَاسِنُهُ سَيِّئَةً وَ رَفَعَ لَهُ دَرَجَةً.

امام صادق صلوات الله و سلامه علیه فرمود: هر که در هر روز ۲۵ مرتبه بگوید: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ خدای متعال بشمار هر مؤمنی که در گذشته و به شمار هر مؤمن و مؤمنه‌ای که باقی مانده و تا روز قیامت بیایند می‌نویسد برای او حسنه‌ای و بر طرف می‌کند از او بدی‌ای را و برافرازد برای او درجه‌ای. (وسائل الشیعه - ج ۴ - ص ۱۱۵۲)

بسیار باید مواظبت کرد تا در رفت و آمد و نشست و برخاست و تحصیل طهارت و عبادت بویژه تهجد اذیت و آزار انسانی با حدی نرسد که دیگران از انسان در امان فکری و قلبی باشند. در حال عبادت و محضر حضرت حق کمال مواظبت و مراقبت را در مطابقت و موافقت دل و زبان و یکرنگی این دو باید مبذول داشت تا ملکه حضور حاصل شود. یکی از مراقبت‌های حضور و رعایت ادب توجه بقبله در هر حال بویژه در حال نشستن است بغیر زمان تدریس که اگر طلباب زیاد باشند باید استاد پشت بقبله و دیگران رو بقبله باشند. اگر آدمی دائماً متوجه باشد که باید این چنین بنشیند پس توجه بحضور محضر حق دارد.

خدای متعال رحمت کند؛ پدرم را که هیچگاه در منزل ندیدم بغیر قبله بنشیند با کوچکترین بهانه و مناسبتی انسانی به صحیفه مبارکه امام سجاد با ادعیه و مناجات‌های ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين باید پناه برد و با حال و سوز هر مناجات و هر دعا را مناسب حال خود دید بخواند. بفرموده سید ابن طاوس در باب ششم از اعمال ذی الحجة: إِنَّ لِبِأَوَاقَاتِ الْقَبُولِ اسْرَارًا لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ مَا تُعْرِفُ إِلَّا بِالْمَنْقُولِ.

این راه را نهایت صورت کجا توان بست

کش صد هزار منزل بیش است در بدایت

و بدین جهت این نوشتار را با حدیثی از حضرت صادق آل محمد صلوات الله وسلامه علیه و دعائی از امیر مؤمنان علیه الصلوة والسلام در نهج البلاغه با اعتذار از ترجمه به پایان می‌برم.

بِحَارِ الْأَنْوَارِ عَنْ مَجَالِسِ الْمَفِيدِ، بِاسْنَادِهِ عَنْ ابْنِ مَهْزِيَارٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ عَبَّادٍ عَنْ بَكِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا أَنَّهُ قَالَ: لِنَحْبٍ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ كَانَ عَاقِلًا فَهَمًّا حَلِيمًا مَدَارٍ يَأْتِيهِ صَبُورًا صِدْقًا وَفِيًّا. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ. فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلَاحِدِ اللَّهِ عَلَى ذَلِكَ، وَ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ وَلْيَسْأَلْهُ، قَالَ: قُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ وَ مَا هِيَ؟ قَالَ: الْوَرَعُ وَالْقَنُوعُ وَالصَّبْرُ وَالشُّكْرُ وَالْحِلْمُ وَالْحَيَاءُ وَالسَّخَاءُ وَالشَّجَاعَةُ وَالْغِيْرَةُ وَالتَّوْبَةُ وَصَدَقَ الْحَدِيثُ وَادَاءَ الْأَمَانَةَ. (بحار الانوار - ج ۶۹ ص ۳۹۷ ح ۸۶)

و فی البحار عن النهج، و من دعاء له علیه السلام:

اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ اَنْتَ الْاَنْسَيْنِ لَاوَلِيَّائِكَ، وَ اَخْضَرُهُمْ بِالْكِفَايَةِ لِلْمُتَوَكِّلِيْنَ عَلَيْكَ تَشَاهِدُ هُمْ فِي سَرَائِرِهِمْ، وَ تَطْلُعُ عَلَيْهِمْ فِي ضَمَائِرِهِمْ، وَ تَعْلَمُ مَبْلَغَ بَصَائِرِهِمْ، فَاسْرَارَهُمْ لَكَ مَكْشُوفَةٌ، وَ قُلُوبُهُمْ اِلَيْكَ مَلْهُوْفَةٌ. اِنْ اَوْحَشْتَهُمُ الْغُرْبَةَ اَنْسَهُمْ ذِكْرُكَ، وَ اِنْ صُبَّتْ عَلَيْهِمْ الْمَصَائِبُ لَجَّوْا اِلَى الْاِسْتِجَارَةِ بِكَ، عَلِمًا بِاَنَّ اَزِمَّةَ الْأُمُورِ بِيَدِكَ، وَ مَضَادِرُهَا عَنْ قَضَائِكَ.

اَللّٰهُمَّ اِنْ فَهِمْتُ عَنْ مَسْأَلَتِي، اَوْ عَمِيتُ عَنْ طَلِبَتِي، فَدَلَّنِي عَلَى مَصَالِحِي، وَ خُذْ بِقَلْبِي اِلَى مَرَادِي، فَلَيْسَ ذَلِكَ بِتَكْرٍ مِنْ هِدَايَاتِكَ، وَ لَا يَبْدَعُ مِنْ كِفَايَاتِكَ. اَللّٰهُمَّ اَحْمِلْنِي عَلَى عَفْوِكَ. وَ لَا تَحْمِلْنِي عَلَى عَذْلِكَ. وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ

الطَّاهِرِينَ. (بحار الانوار - ج ۶۹ ص ۳۲۹ ح ۴۰)

این چند شعر ذیل، سنگام زیارت خطوط آن مولا، از طبع بر زبانم جاری گردید

ای نجومی حلت رسید بمن	شد دل و دیده ام از آن روشن
خط مشکین تو بس دراز باد	خدا خوبان و کلر خان چمن
چشم آفاق در زمانه ندید	هنرمی مرد، بهچو تو ذوق فن
میر و یاقوت و احمد شیرین	خوشه چینان گرد آن چمن
کیست درویش پیش تو درویش	سر شکسته قلم، زبان، لکن
ای من و زان نجوم اهل	کان احسان وجود را مکن

من قسم میخورم بخامه تو	«وَالْقَلَمُ كَفَت خَالِقُ ذُو الْمَن»
نیست در دل مرا امنای	غیر دیدار آن رخ احسن
خالق لوح بادیا و رتو	وز حواش بدارت امن

ألبوم









[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على أفضل الأنبياء والمرسلين
وبعد فإني ألتجئ إليك يا ذا الجلال والإكرام والفضل والكرام
الملكوت والمقام والجميع الفضائل والقواضيل بحجج الاستدلال والبراهين
الملكوتية لعلهم يخلصوا من نيران الجحيم في الكرامات الهائلة والجاهدين
الفضائل والعلو والكرامات والآلاء والعصمة وعمر الخلق انتهى الخبر
عزير يا عفو ولا تحجب لي عن الله يا شكري إني أجمع العالم
في واحد وهذه الموهبة الإلهية والجزء الذي لا يكتب له من الشرائع
وطاعة الجليل ولدت لك الله على هذه الكرامة وأنا الفقير إلى الله تعالى
الحاج أحمد البجلي النجاشي في عاشر شعبان المعظم سنة ١٣٩٠ من الهجرة النبوية

یا مروت طلب العاقلین

قدیم باشد زنگ، انسان عزیز و حارف والا حضرت

آیت الله سید مرتضیٰ نجفی، اگر از نسیم اردو بی جان

بخش زد و از کلماتی بهاری لطیف تر است

بد کام تشنه جان شیدا بمرحمتی	بر چشم خسته دل لطف خواب بمرحمتی
تو ساید مرا بمرحمتی زلال جاری عشق	بدشوره زار جانتم تو آب بمرحمتی
تو بی طراوت باران تو بی سخاوت آب	بر لبی گیسوی دلها تو آب بمرحمتی
تو دانه دانه دانه باریت بیت خزل	تو آیه آیه عشق از کتاب بمرحمتی
تو شسته شستم پانی بر روی چهره گل	کز قند از گل عشقی کلاب بمرحمتی
تو مهربانی منحصراً برای طفل دلم	بر نهنگهای مرادش جواب بمرحمتی
غم و بهای سبزه کز قند و امین دل	بر آسمان شب من شهاب بمرحمتی
برای شام سیاه و کوی ترشیدن	طلوع صادق و ضعیفی حجاب بمرحمتی
مست شده با غرور و تمهیدی ز باد عشق	بر جام خالی جانم شراب بمرحمتی
بیان محبت یاران چنین شنیده ام	بر شمع و بخت چو آب بمرحمتی
بلاکین و عبادت جوارحی	زهر چهره روی، حاد

بهاره ۱۳۱۵

ای خوش آن بخت داشتو که دل از مال و جاه برگزید
میکند در کمال آسایش روز را شب بخت فرزند
نخند بر امید کار جهان وقت مجروح خود برگزید
نوشد آصف باشد کرد و پوشد آرزو بود و برگزید
نیچو سبیل بود در پشیمان حال نه چو گرس بود سر افکنده
بلکه مانند را در سر و بلند در همه حال سبز و بالنده
در خموشی لبان کبر عین در سخن سپهر ابر بارنده
بندگی کرده خواجه خود را خواب جان گشته بر درنده
رخ فروزند آفتاب صفت نیز دل چو رخسار سرورنده
لب فرایند چشمه اش نیز جان سپهر لب فراینده

همیشه هنرمندی است که در خدمت مملکت باشد.
 نامشینی



بسم الله الرحمن الرحیم
 این کتاب را به مناسبت سالگرد تولد حضرت زکریا علیه السلام
 در روز شنبه ۱۳۰۲/۱۲/۱۲

حضرت آیت الله العظمی خراسانی

مد ظله

بسم الله الرحمن الرحیم
 این کتاب را به مناسبت سالگرد تولد حضرت زکریا علیه السلام
 در روز شنبه ۱۳۰۲/۱۲/۱۲

آمدن شکار

مستوفی

مستوفی

مستوفی















بخش هنری

بسم الله الرحمن الرحيم

با سپاس حضرت حق متعال بخش اول این زندگینامه که بخش حوزوی آن بود به پایان رسید و اکنون به بخش دوم یعنی **بخش هنری** می پردازیم. گرچه در قسمت هنر و خوشنویسی اشارات زیادی تاکنون شده است. ولی شایسته است اکنون به تفصیل و گسترده در این باب سخن گوئیم تا جوانان عزیز ما از جهت فطرت هنری و هنر خوشنویسی آگاهی جدید پیدا کنند.

هنر چیست و هنرمند کیست؟

اولین مطلبی که در اینجا به ذهن همه عزیزان می رسد آن است که **هنر چیست و هنرمند کیست**. در جواب این مطلب عرض می کنم: البته دقایقی برای تعریف حقیقی و واقعی هنر هست که ما مجال پرداختن به آن حرفها را نداریم، زیرا انصاف آن که هر کدام از ما یک شناخت مختصر ذهنی از آن داریم و همین برداشتی را که مردم ما از آن دارند برای سخن ما کافی است. حال نازک اندیشان اسلامی در تعریف هنر و زیبایی چه گفته اند، یا **افلاطون** در تعریف هنر و زیبایی چه گفته. **نظر تولستوی** چیست. **نظر فیلیسین شاله** چیست. **هانری دلاکروا** چه می گوید. برای مطلب فعلی

ما تضييع وقت است. آنها بحثهای اختصاصی است که به قول ظریفان پشت درهای بسته تخصّصها باید مذاکره کرد و از راه روشن و لذت بخشی که در پیش روی داریم، به خیالات و اوهام و بافندگیهای هنرمندانه نمی پردازیم.

شکی نیست که آدمی گرایش و کششی به سوی زیباییها و هنرمندیها در اعماق ژرفای نفس خویش درمی یابد و از دریافت این زیباییها لذت می برد، هر کس به فراخور حال و ذوق و دریافت و ارزیابی ذهنی خویش این گرایش و کشش همان طور که عرض شد در آدمیست. یعنی آدمی از آن جهت که آدمی است چنین موهبتی را دارا می باشد. پس همه افراد انسانی اگر واجد ادراک و شعور صحیح باشند این گرایش و کشش را بخوبی در درون خویش به حضور نفسی و ذهنی درمی یابند و این خود بزرگترین دلیل است که قضیه تمایل به زیبایی و زیباسازی و طبعاً به هنر که مبرز و مظهر این دریافت نفسی است از نظریات انسانی و گرایشات متعالیه ای است که در خمیره اوست. و جان مطلب آنست که این مطلب را در نفس خویش درمی یابد. یعنی آدمی ادراک دارد. شعور دارد و با ادراک و شعور موهبتی خویش به این نعمت عظمی یعنی زیبایی و هنر گرایش پیدا می کند و این خود دلیلی روشن و واضح است که او چیزی از زیبایی و هنر را درمی یابد که به سوی آن گرایش و کشش دارد. و الا آدمی عاشق شیئی مجهول و نامعلوم که نیست. یعنی همان طور که گرایش و کشش قطعی و روشن به سوی زیبایی و هنر دارد، شناختی و درکی حتمی و روشن نیز از زیبایی و هنر دارد حتی گاه ممکن است اصولاً نداند که هنر چیست و نتواند آن را تعریف کند. پس همان طور که هنرگرایی فطری است هنرشناسی هم فطری است. این مطالب مربوط به بحث فطرت الهی هنر و گرایش اصل طبیعت فطری بسوی کمالات و فضائل متعالیه انسانی است بسیار گسترده و بجاست قدری بیشتر کلام را ادامه دهم.

همان طور که اشاره شد انسان هر طور باشد گرایش بسوی هنر و زیبایی و جمال و کمال را در خود می یابد و این خود شاهدهی است که همه دریافتهای انسانها از مقوله ادراک عقلی و استدلال و برهان و اندیشه و صغری و کبری نظری و استدلال چیدن نیست. این ادراکات عقلی بخشی از محتوای روح انسان است یعنی؛ انسان

همه چیز را با دلیل عقل نمی‌یابد، بلکه خواسته‌ها و یافته‌های فطری و غریزی قسمت مهمی از محتوای روح او را تشکیل می‌دهد و حتی پایه بسیاری از دلایل عقلی بر همین یافته‌های فطری قرار دارد. یعنی انسانی هم فطرت دل و دریافتهای معنوی را دارد و هم فطرت عقل که اولین پایه استدلالات عقلی یعنی استحاله اجتماع نقیضین در او فطری است. نمی‌شود همه معلومات ما اکتسابی و نظری و نیازمند به مقدمات نظری و برهانی باشد بلکه باید آخرش بیک قضیه بدیهیه بازگردد که همان استحاله اجتماع نقیضین است. بنابراین کسانی که انسان را در بعد عقلی محدود کرده‌اند در حقیقت تمام ابعاد وجود انسان را نشناخته‌اند و انسانی با این فطرت دل بدون هیچ واسطه استدلال و برهان پذیرای حقیقت است. شاخه گلی را که آدمی می‌بیند بمجرد دیدن و بوییدن اعتراف به زیبایی و گیرایی می‌کند و نیازی به استدلال و برهان و نظر و اندیشه نمی‌بیند. حتی گاه نمی‌داند، یعنی؛ نمی‌تواند زیبایی را تعریف کند اما درمی‌یابد.

و همینطور که انسانی این گرایش بسوی زیبایی و زیباآوری را دائماً در خود می‌بیند و هرچه را ببیند باز هم طالب زیبایی نو و برتر و بالاتر و اکمل است گرایش بسوی کمال و حقیقت‌جویی نیز در او به خلقت و فطرت نهاده شده است. برآستی چرا انسان دائماً طالب و خواهان آن چیزهاست که ندارد و چون به آنها رسید تدریجاً حالت دلزگی پیدا می‌کند. چرا این قدر انسان طالب تفنّن و تنوع و گوناگونی نو است اگر فقط معشوقش همین چیزها بوده که به آنها دست یافته پس چرا آرامش پیدا نمی‌کند و بعد از دلسردی و دلزدگی دوباره طالب چیزی نو بهتر کاملتر است. این حالت لازمه ذات انسانی است و در نهاد و درون و فطرت و خمیرمایه او نهاده شده است. برآستی چرا چنین است. آیا این یک سرگردانی دائمی نیست. و برآستی انسان با این همه فضایل و کمالات و کرامات و بزرگواریها سرگردان است؟ ابداً. این همه گرایش و پویش در آدمی از آن است که به مقتضای خلقت نهادی و عنایت الهی دوستدار بی‌نهایتی است. و حتی همین دوستداری هم کمالی است که اگر آدمی به همان فطرت الهی پویا باشد روز بروز افزون می‌گردد تا به حالت شیفتگی محض نسبت به همه کمالات رسد که اینجا دیگر پای عشق در میان می‌آید و عشق

نهایت دوستی و محبت است. و دوستی و محبت بیکران در جان آدمی است. پس عشق در جان آدمی است. و نهایت و کمال عشق نیز پرستش است. پرستش مدبّر و مدیر و کامل محضی که نقص و جهل و عجز و بخل در حریم کبریایی او نیست. و این مراتب آنگاه حاصل شود که فطرت الهی در همه حال پویا باشد. و این حالت با صد جا دل بستن و هزار نقشه در اندیشه داشتن نمی سازد. این سخن دامنه گسترده‌ای دارد که خود مجالی جداگانه می‌طلبد. در هر صورت همین مقدار شناخت اجمالی از هنر و زیبایی و زیباسازی برای مطلب ما کافی است و بیش از این نیازی به فضل فروشی و چرخش دورانی بیهوده نیست و مصدّع اوقات عزیزان نمی‌گردیم. ولی مطلب مهمی را که باید در اینجا متوجه آن بود؛ این است که در گرایش‌ات متعالیه که آنها را از فطریات آدمی شمرده‌اند، گرایش به سوی حقیقت‌جویی و حقیقت‌یابی، گرایش به سوی خیر و فضایل اخلاقی، گرایش به سوی زیبایی و زیباآوری و زیباسازی، و گرایش به سوی کمال و ابدیت و مبدأ اعلی، آن متعلق گرایش باید حقیقتاً محقق و مقرر بوده باشد تا به سوی او گرایشی باشد. یعنی واقعاً حقیقتی هست. واقعیتی هست نه گرایش به سوی او نیز هست. حقایق واقعیه خواب و خیال و نسبتها و فرضها نیست. خیر و فضائل واقعاً اموری حقیقی و درجات واقعی ارزشها هستند نه نسبت گیریه‌ها و بالنسبه‌ها و اموری که هر روز و پیش هر قوم در معرض تغییر و تبدیل است. البته ما منکر نیستیم که یک مفهومی، یک عملی، یا کاری پیش قومی ممدوح و پیش قومی دیگر مذموم است، پیش قومی خیر و شایسته و پیش قومی دیگر شرّ و ناشایسته است. ولی مدّعی ما آنست که واقعاً و فی‌الحقیقه و نفس‌الأمر آن میزان واقعی خوب بودن. ممدوح بودن، خیر بودن، شایسته بودن و امثال اینها اموری است ثابت و مقرر مطابق با حقیقت شایسته جهان هستی و موافق با ارزش الهی آن، همین حرف را هم در مورد زیبایی می‌گوییم. فرض کنیم زیبایی‌ها مختلف و در نظر هر قوم و دسته‌ای چیزی زیبا و دل‌پسند و شایسته و پیش قومی دیگر زشت و ناخوش آیند و ناشایسته جلوه کند ولی باز هم برای جمال واقعی و کمال واقعی و زیبایی واقعی میزانی مقرر در حقیقت جهان هستی هست که زیبایی و زشتی از آن میزانها تخلّف‌ناپذیر است. و از

همین راه باید معنای «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ» را دریافت. و این جا خوب است به یک مطلب بسیار ارزنده و ظریف دیگر اشاره کنیم و آن اینکه درک و شعور زیبایی و جمال و هنر از مختصات انسانی است و انسان با این درک و شعور گاه چون اقیانوسی از ذوق و شوق‌ها صفاها و وفاها می‌گردد. به هنرهای صد در صد حلال و پسند شرع اشاره نمی‌کنم به همین موسیقی که مسأله‌ای بحث‌انگیز شده است، توجه کنید، برآستی آیا آوای خوب و دل‌نشین را با صدای ناهنجار و زشت مثل هم می‌دانیم؟ اگر چنین بگوییم معلوم می‌شود یک چیزی کم داریم. خوب صدا که صداست. چرا یکی را دل‌نشین و یکی را ناهنجار می‌شنویم و می‌دانیم. برآستی این ذوق و حال انسانی کجاست و آن مطلب ارزنده و ظریف که هرچه منصفتر و دقیقتر بیندیشیم بهتر و زیاتر درمی‌یابیم آنست که برآستی در ماده بیجان و تاریک و تُهی از صفا و وفا چگونه این همه ذوق موج می‌زند و برآستی آدمی با دید مادیگری چگونه زیبایی جهان هستی را درمی‌یابد؟ مگر نه اینکه با این دید همه کائنات در تاریکی ماده فرو رفته است. دیگر زیبایی چه معنی دارد؟ اگر آدمی فقط مجموعه‌ای از بسیار ریزها و کوچکترها بود خوب چه فرقی با سنگها، با نباتات و با سایر حیوانات داشت؟ آیا این مطلب که بروشنی در ذهن هر انسانی می‌درخشد؛ دلیل بارزی نیست که او وابسته به مبدای جمیل کامل حقیقت محض و همیشگی و دائم بدون مرز اولیت و آخریت است و باز هم با هم تکرار کنیم که: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ».

و به مناسبت این مطالبی که عرض شد و توجه انسانی به فطرت والای هنری و فطرت الهی انسانی که در همه گرایشات باید ملحوظ و مدنظر واقع گردد به مسأله خط و تعهد هنری نیز باید نظر نمود و قبل از ورود به قسم دوم این سرگذشت‌نامه شایسته است اشاره‌ای به **تعهد در هنر خوشنویسی** بنمایم. گرچه بنده در پایان قسمت هنری این شرح حال باز هم گفتاری طولانی با هنرمندان عزیز چه خوشنویس و خطاط باشند چه غیر آنان دارم.

هنر خوشنویسی و تعهد

در خصوص تعهد هنر خوشنویسی انسان متعهد و مسؤول باید ببیند چه می‌نویسد و آنچه می‌نویسد؛ پسند شرع هست یا نه. گاهی انسان برای خودش مشق‌هایی می‌کند و کناری می‌افکند ولی یک وقت با ارتباط به مسائل و وظائف و به تعبیر دیگر برای استفاده و بهره‌برداری می‌نویسد. اینجا است که باید ببیند آیا رضای شرع در آن هست؟ آیا اعانت بر فساد و تباهی، ظلم و ظالم نیست؟ متواضعانه عرض کنم شاید در نوشتن همیشه این جنبه را رعایت نموده باشم. بلکه در تمام امور زندگی این روش همیشه مدنظر بوده است. و از طرف مقابل یعنی در کمک به حق و دفع ظلم و فساد هم تا آنجا که ممکن بوده انجام وظیفه نموده‌ام. نسبت به انقلاب مقدس اسلامی هم همینطور بوده است. شاید ۹۵ درصد اعلامیه‌های منتشره در استان کرمانشاه چه اعلامیه‌های جامعه روحانیت کرمانشاه و چه تکثیر اعلامیه‌های حضرت امام قدس الله نفسه یا غیر آن که از تهران یا احیاناً از جاهای دیگر می‌آمد همه در منزل بنده تکثیر و انتشار می‌یافت. حتی خیلی از آنها انشاء بنده و خط فتوکی شده بنده بود. اعلامیه‌ای هم که به نام جامعه روحانیت بعد از دستگیری دو شهید بزرگوار **مرحوم آیه الله اشرفی** امام جمعه شهید کرمانشاه و **مرحوم حجة الاسلام والمسلمین حاج آقا بهاء الدین اراکی** منتشر شد و در کتاب **محراب خونین** باختران ص ۸۳ به نام جامعه روحانیت در اعتراض به دولت وقت به چاپ رسید از بنده بود و تا نزدیکیهای پیروزی انقلاب حتی روحانین نیز نمی‌دانستند؛ این اعلامیه‌ها کجا چاپ و تکثیر می‌شود و هم‌اکنون هم همه آنها به عنوان اسناد انقلاب در منطقه کرمانشاه در نزد بنده موجود است. خداوند را سپاسگزاریم که خدمات ناچیزی در راه انقلاب مقدس انجام شده است و متنی نیست. این انقلاب مقدس میلیون‌ها سرباز گمنام داشته و دارد.

در این جا بد نیست به مطلب لطیفی اشاره کنم: و آن اینکه **جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای سید حمید روحانی** در کتاب بسیار ارزنده و گرانقدر **نهیض امام خمینی** در جلد اول ص ۸۴۸ عکس کارت تبریکی را به چاپ رسانده که در ۱۳۴۴ شمسی و به مناسبت نوروز در نجف منتشر شده است. بعد از گذشت سالها اجازه

می‌خواهم عرض کنم؛ که آن کارت بنوشتن بنده و به همراهی آقای محمدهادی غروی در نجف اشرف به چاپ رسید. ایشان در منزل خود در نجف عکاسی می‌کردند و آن کارت را مونتاژ نمودند. خطوط آن، کارت آیات قرآنی و حدیث و جملات تبریک به خط نستعلیق و شکسته خط بنده است. عکس گل و بوته طرفین کارت را هم از حواشی کتاب ترجمه الصلوة فیض که بخط مرحوم زرین خط است استفاده نمودیم. عکس گنبد و گلدسته حضرت امیر را هم خود آقای غروی گرفته بودند: تصویر حضرت امام قدس سره هم که موجود بود.

هنری مردان عالم خاندان

احوال و آثار

الف: آقامیرزا اسمعیل نجومی

در خاندان ما هنرهای زیبا جایگاه ویژه‌ای دارد و هنرمند خوشنویس، نقاش، صحّاف زیاد داشته‌ایم. مرحوم جدّم آقا میرزا اسمعیل نجومی که در ابتدای کلام ترجمه حال ایشان را آوردم، از خوشنویسان بسیار خوبی بوده‌اند که انواع خطوط را بسیار استادانه می‌نوشته‌اند عباراتی را در آخر کتاب تنویرالقلوب به خط شکسته نوشته است که گویی خط درویش است. نسخه‌ای از طب‌الرضا که جزوه مختصری است به نسخ بسیار خوب نوشته است که واقعاً باید در موزه جای داد کتاب شریف الدّمعة السّاکبة خطی در کتابخانه ماست که چند صفحه اول آن افتاده بوده و آن مرحوم کسری کتاب را به خط نسخ بسیار شیرین خویش نوشته‌اند. در ضمن خطوط نسخی سطوری را هم به خط رقاع نوشته‌اند که معلوم می‌شود مایل بوده در نسخ خود هنرمندی خود را در نوشتن رقاع نیز به ظهور برسانند. تقریرات اصول مرحوم اردکانی را هم با خط شکسته و تعلیق به طور مسوده و بسیار تند نوشته‌اند که خطوط تعلیق آن هم شاهد آن است که در این خط هم مقامی والا داشته است.

و منسوخه و فقصه و انشاء لا
 یقدر احد من المخلوقین علی ان لا
 یاتی بمثلہ وان الدلیل بعدہ و
 الحجہ علی المومنین و القائم بامور
 المسلمین و الناطقین عن القرار و
 العالم باحکامہ اخوه و خلقہ
 و وصیہ و ولیہ الذی کان
 بمنزلة هرون من موسی علی بنی
 طالبہ المومنین و افضل ال
 و اسدہ الحسن و الحسین و علی بن
 الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد
 و موسی بن جعفر و احدا بعد ولد

الی یومنا هذا اتقوا عترة الرسول و
 اعلمهم بالکتاب و السنه و اعد لهم
 بالقضیه و اولاهم بالامامه و ان لا یکن
 لا یخلوا من جهة الله علی خلفه فی کل
 و عصر و اوان و انهم العرش الوثقی و ان
 الهدی و الحجہ علی اهل الدنیا الی ان یشر
 الله الارض من علیها و هو خیر الابرار
 و ان کل من خالفهم ضال مضل نازک
 للفق و الطغی و انهم العبرون عن القرآن
 و الناطقون عن الرسول بالبیان من شأ
 ولا یؤلاهم ولا یعرضهم باسمائهم و بانهم
 بیوهم ما ینک ما یکنه طاهلته و انهم

ب: آقا میرزا رضای منجم‌باشی

برادر بزرگتر آقا میرزا اسمعیل هم مرحوم آقا میرزا رضای منجم‌باشی نیز خوشنویس بوده و قطعاتی از خطوط ایشان در دست است که شاهد هنرمندی عالی ایشان نیز می‌باشد. این دو برادر در عالم خط از شاگردان مرحوم آقا میرزا محمدعلی خوشنویس کرمانشاهی بوده‌اند.

این آقا میرزا محمدعلی خوشنویس قرآن‌های زیادی نوشته است که قرآن صد و دومین دستنوشته او در موزه آستانه مقدسه حضرت معصومه سلام‌الله علیها موجود است و در آخر آن تصریح نموده است که این قرآن صد و دومین است که موفق به کتابت آن شده‌ام.

دیگر اجدادم نیز همین طور بوده‌اند. بعضی از آنان کتابهایی را استنساخ نموده‌اند که بخطشان موجود است. و در ذریعه و طبقات اعلام الشیعه ذکر آنان با نسخه‌های دستنوشته‌های آنان آمده است.

فرزندان پسری مرحوم آقا میرزا رضای نجومی سابق الذکر همه خوشنویس، هنرمند، نقاش و صحاف بوده‌اند.

ج: آقا سید محمد سیف‌السادات

فرزند بزرگ ایشان مرحوم سید محمد ملقب به سیف‌السادات بوده است. سیف‌السادات انسانی بزرگوار و هنرمندی عالیقدر بوده است. بعضی گلهای ریزی که باقلم و مرکب ریز نقاشی کرده برآستی مایه نشاط و آدمی را به یاد مرحوم آقا لطفعلی شیرازی می‌اندازد. یکی از کارهای ماندگارش صورتی از مرحوم آقا اسدالله امام جمعه جد آقایان امامی آل آقا است که هنر و استادی و مهارت خود را در نقاشی و پرداز و قطاعی یکجای ارائه کرده است.

ندی و بخلاف اول حرکت کند و تحت الکوکب را راجع کو پند و بعد از پنجاه چرخند ^{بخص}

تر یکتر و حرکت از در رجعت سریعتر شود تا بوقتیکه کوکب بخص ^{در} سد انجا

غایت سرعت او باشد در رجعت و چون از خصیض گذرد رجعت بطوری پدید

و آید بطوری نشود تا آنکه مفهم شود و بعد از آن غنیم شود و آید در ^{بعض} و استقامت

شود تا باز بدو داند و حال اول عود کند و از آنجا که مفهم معلوم شد که کوکب

بیکدیگر داند و بدو باز مفهم شود که بعد از استقامت و پیش از رجعت و این ^{بعض} از

تا و میر مقام اولی پند و زبکی بعد از رجعت و پیش از استقامت و این موضع را مقام

ثابت گویند و ما این فصل را بنام کربا بعد از میان ^{بعض} المراكز و مقارن افطار از این ^{بعض} کتب

پس که هر یک از اینها را جبر کرشمه از هر که عالم اجزاء که نصف ^{بعض} ظاهر جبر کرشمه

در رجوع یکدیگر متفرق نیست تا آنکه است و بعد از آن که تمام لغز از هر که عالم با جز آن

صف ^{بعض} ظاهر و این ^{بعض} است و در رجوع نیست و ^{بعض} است و ^{بعض}





نشسته آقا میرزا رضا نجومی
۱- مرحوم میرزا عبدالرزاق نجومی ۲- آقا سید محسن نجومی ۳- آقا سید محمد سیف السادات نجومی



۱- میرزا عبدالرحمن نجومی ۲- سیف السادات نجومی ۳- آقا میرزا رضا نجومی ۴- آقا سید حسن نجومی ۵- سید میرزا محسن نجومی

د: سید میرزا عبدالرحمن

فرزند دوم مرحوم آقا میرزا رضا مرحوم سید میرزا عبدالرحمن نجومی بوده است. سیدی بزرگوار که در مسجد حاج شهبازخان حجره درس و هنر داشته صحافی هنرمند و بی نظیر بوده که نمونه کارهایش در کتابخانه حقیر موجود است و آن جلد چرمی شرح لمعه چاپ سنگی قدیم است. مرحوم میرزا عبدالرحمن بلاعقب در گذشته است. از مرحوم آقا سید عبدالرزاق آگاهی زیادی ندارم جز آنکه معمم و با برادر و پدر که عکس انداخته محترم و جلیل می نماید

ه: سید میرزا محسن

از مرحوم سید محمد سیف السادات اول سه پسر بسیار هنرمند، نقاش و خوشنویس و در قطاعی و وصالی بی نظیر بوده اند. اولین مرحوم سید میرزا محسن بوده است که مجموعه کمالی از جمال و اخلاق و هنر بوده است. عکس مرحوم میرزا محسن نجومی در صفحه ۴۱۸ کتاب جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان از فاضل محترم و محقق سخت کوش جناب آقای محمدعلی سلطانی به چاپ رسیده است که اشتباهاً زیر عکس نام سیف السادات نوشته شده است و او میرزا محسن پسر سیف السادات است.

و: سید محمد صالح (سیف السادات دوم)

دومین فرزند؛ سید محمد صالح سیف السادات دوم که نمونه کارهایش در خانه های فامیل موجود است.

ز: سید نصرالله (مزین)

سومین پسر سیف السادات؛ سید نصرالله نجومی ملقب به مزین بود که برآستی هنرمندی کم نظیر در تمام انواع هنرهای زیبا بوده است آثار او در خانه های فامیل و منازل اهل ذوق در کرمانشاه و تهران موجود و از نفائس به شمار می رود. مزین در سال ۱۳۵۹ شمسی وفات کرد.



سید میرزا محسن نجومی



مرحوم آقا سید حسن نجومی ملقب به آقا کوچک

برادر دیگر آقا میرزا اسمعیل و آقا میرزا رضا؛ آقا سید میرزا ابراهیم بوده است که برادر میانی بوده از آقا میرزا رضا کوچکتر و از آقا میرزا اسمعیل بزرگتر و بحمدلله اولاد و احفاد ایشان زیاد و در کرمانشاه و تهران ساکنند.

ح: آقا میرزا سید حسن

اما مرحوم آقا میرزا اسمعیل نجومی ملقب به آقابزرگ که مفصلاً چند بار ذکر ایشان را نموده‌ایم و از مردان بسیار ملاً و متقی و هنرمند بوده، چهار پسر داشته‌اند؛ یک پسر از زن اول و سه پسر و دو دختر از زن دوم که دو پسر از پسران ایشان خوشنویس خط نسخ بوده‌اند، پسر ارشد ایشان مرحوم آقا میرزا سید حسن نجومی ملقب به آقا کوچک که خط نسخ کتابتی را شیوا و دلنشین می‌نوشته است. عکس آقا میرزا حسن در کتابهای تاریخی مربوط به کرمانشاه همراه اعیان و اشراف کرمانشاه موجود است. (ر. ک جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان - ج چهارم ص ۸۷۰)

على غير ما راعى ووقع فيها ارادة فلا يفتي من الفناء ولا يضاف ان
كلام السيد: في هذا المقام لا يخلو عن رقة وصفاء كما لا يخلو عن
جانب التقب والمراء وهذا لکن بغير مناعة شين يجب الاشارة
عليه فاقول واعلم انه على تقدير الاختلاف بين اهل العربية والفرس
فاننا اهل العربية فلما كان الجزع عندهم هو الجزاء والشرط فبداه
بمنزلة الحال والظرف يكون الحكم عندهم من خواص الاسم فان الحكم
عليه عندهم اسم سواء كان في الجملة او في الشرطية واما اهل الفرس
فلما كان الجزع عندهم مجموع الشرط والجزاء والحكم انما وقع في الواجب
الراض به فبذلك يكون الحكم عندهم الشرط والحكم به الجزاء فاشبه
الامر عليهم بان لا يفتي بتج الحكم على المقدم مع انه ليس اسما والحكم
عليه من خواص الاسم فاطاب المولى الدواني بان لا ينسلكم انما رخصا
وان سلم ذلك نفى الموضوعية والمجوزة فخطا لا مطلقا ويمكن
يقال ان هذا المنع غير موجه بل انما انما رخص الاسم فالحق في
الاجواب ان يقال انما لا نسلك ان الحكم عليه في الشرطية من
نفس الشرط بل هو مستغن ومعتبر باسم فان الحكم عليه في قولنا
ان كانت الشمس لامة هو مطلق الشمس والمعنى ان طلوع الشمس
يبلغ من وجود التبا وتقدر فان المقام وفي الفكر فيه حجب
قد مر هذا الطائفة المتعبدية بالانسان انما رخص في التميز بالجزع
في يوم جهاد وشهد شهر جمادى والثاني ١٣٨٠ هـ
والدليل على رتبته

ط - آقا سید مهدی و آقا سید هادی

مرحوم آقا میرزا اسماعیل نجومی بعد از فوت مادر آقا سید حسن از عیال دومشان که صبیۀ مرحوم حاج ملا علی اکبر کرمانشاهی بوده است، سه پسر داشته‌اند که هر سه در تقوی و دیانت نمونه‌های روزگار بوده‌اند. اولین آنها مرحوم والد **آیه‌الله آقا سید محمد جواد و دومین آقا سید هادی و سومین آقا سید مهدی** بوده‌اند. آقا سید مهدی در عنفوان شباب بلاعقب درگذشته و بیرون مقبره آقا محمد علی مدفون گردیده که همه آن قبور اکنون از بین رفته است. مرحوم آقا سید هادی از اتقیاء و از سادات بسیار محترم کرمانشاه بود که اواخر عمر به طهران منتقل و همانجا وفات و در قبرستان نو قم (قبرستان حاج شیخ) مدفون گشتند و تاریخ وفات ایشان دوشنبه ۲۱ جمادی‌الاول ۱۳۷۱ قمری است و اولاد و احفاد ایشان در تهران ساکنند.

ی - آقا سید محمد جواد

و اما **آقا سید محمد جواد** ارشد اولاد مرحوم آقا میرزا اسمعیل از عیال دومشان والد حقیر شایسته است ترجمه مفصلی از ایشان در این جا بیاورم باشد حقی از دریای بیکران نعمت وجود مبارکش ادا شود. آن مرحوم از مجتهدین بزرگوار و اتقیاء روزگار از علماء هنرمند و نسخ‌نویسان نامدار قرن حاضر ما بود، که اهل هنر او را چون نیریزی عصر و وصال زمان می‌دیدند، هنرمندان و محققان گوشه و کنار همیشه هنرمندان و محققانی مظلوم بوده‌اند و هنر ارزنده و والا و تحقیقات علمی آنان محصور و محبوس گوشه و کنارها بوده است. آنان که در شهرهای بزرگ و پایتخت کشور و همنشین مؤرخین و مترجمین بوده‌اند؛ نامشان ثبت و ضبط شده و دیگران گمنام مانده‌اند. و راستی باید خداوند را بر صنعت چاپ و نشر زمان شاکر و سپاسگزار بود که هنر و علم را از زوایا بیرون آورده و در گستره فرهنگ ارزنده کشور و دنیا به جلوه آورده است.



مرحوم آقا سید هادی نجومی



مرحوم آیه الله آقا سید محمد جواد نجومی

در خیلی از شهرستانهای ایران خاندان‌هایی بوده و هستند که مهد علما و دانشمندان و هنرمندان بوده‌اند و اکنون هم ریشه‌های آن فضل و هنر و تقوی و دیانت در آنها دیده می‌شود. یکی از این خانواده‌ها خاندان این ناچیز در کرمانشاه است. قبلاً هم اشاره شد که بیش از دویست سال پیش بزرگان آنان از کربلای معلی به کرمانشاه منتقل شده و پیش از کربلای معلی، ساکن مشهد مقدس بوده‌اند. در طول این مدت چه در سلک علماء و اهل دیانت و تقوا و چه در رشته هنرهای

مختلف به ویژه خوشنویسی و نقاشی افراد زیادی داشته‌اند که یکی از آنان عالم متقی بزرگوار و عارف فرزانه گرانقدر مرحوم **آیه‌الله سید محمدجواد نجمی** والد حقیر است. تولد آن جناب قطعاً در ۱۳۰۳ قمری بوده است و به هنگام وفات والد معظمش مرحوم آقا میرزا اسمعیل ۱۵ سال داشته است. و تاریخ ۱۳۰۵ که بر سنگ مزار ایشان نوشته شده است، اشتباه است. **علامه بزرگوار آیه‌الله العظمی مرحوم آقای حاج شیخ محمدحسن علامی رحمه‌الله علیه** که از اکابر عصر و اعظم شاگردان محقق خراسانی و عراقی بود، می‌فرمود؛ تولد ایشان قطعاً ۱۳۰۳ و آنان هر دو با هم بزرگ شده و نشانه‌های صحیح بر این مطلب می‌فرمودند.

آن مرحوم ۱۵ سال را با مرحوم والد متقی، عارف زاهد عابد و هنرمند خود گذرانده است. معاشرت همان سالها پایه‌های اعتقادی علمی و هنری را برای او بنیان نهاده است. پس از انجام دروس مقدماتی و وفات پدر بزرگوارشان مراتب تدریجی علوم صرف و نحو و معانی بیان و فقه و اصول را نزد علمای محترم و محقق کرمانشاه فراگرفت دروس سیوطی، شرح شمسیه و شرح جامی، مطول، معالم، شرح لمعه و قوانین را به ترتیب از محضر حجج اسلام و آیات عظام حاج میرزا حسین وکیل، آقا شیخ محمد مدرس، حاج آقا عبدالله آل آقا (عموی همسرش) و عالم متقی **آخوند ملا محمدحسین اصفهانی** معروف به **حاج آخوند جد فامیل** محترم حاج آخوند و روشن آموخت.

سپس برای تکمیل تحصیلات و استفاده از محضر علمای بزرگ نجف به آن آستان مقدس مشرف، ولی مصائب روزگار و گرفتاریهای گوناگون زندگی مجال اقامت طولانی به ایشان نداد. پس از مدت کوتاهی قریب به یک سال مجبور به بازگشت به کرمانشاه زادگاه اصلی خویش می‌گردد. و باز هم نزد علمای محقق و مجتهدین صاحب نظر شهر به استفاضه می‌پردازد و خود نیز علی‌الدوام به تدریس اشتغال داشته است. اواخر تحصیل آن جناب نزد آیه‌الله مؤسس و مجتهد صاحب نظر نابغه مرحوم **حاج شیخ حسن علامی** بوده است. صاحب کتاب «**سردار کابلی**» می‌گوید: شاگرد برجسته مرحوم علامی مرحوم آقا سید محمدجواد نجمی بوده است. و از آن مرحوم نقل می‌کند که می‌فرموده است؛ اگر کسانی که من می‌شناسم



مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقا عبدالله آل آقا متوفی ۱۳۴۱ قمری

مجتهدند آقا سید جواد سیدالمجتهدین است و بین این دو بزرگوار مرحوم حاج شیخ حسن علامی و آقا سید جواد صداقت و صفای دائمی در طول عمرشان برقرار و از کودکی تا به هنگام وفات هر دو این مهر و محبت استوار بود. آن جناب نه تنها نزد مرحوم علامی بلکه از نظر تقوا و جدیت در تحصیل نزد اساتید و علما محترم و بسیار مورد علاقه و محبت آنان بود که همگان بر فضیلت و شایستگی او معتقد و معترف بودند. آن مرحوم از آیات عظام آیه الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء الدین عراقی و آیه الله علامی و آیه الله حاج سید حسین حائری که پیش ایشان رسائل خوانده بود؛ دارای اجازه اجتهاد بود.



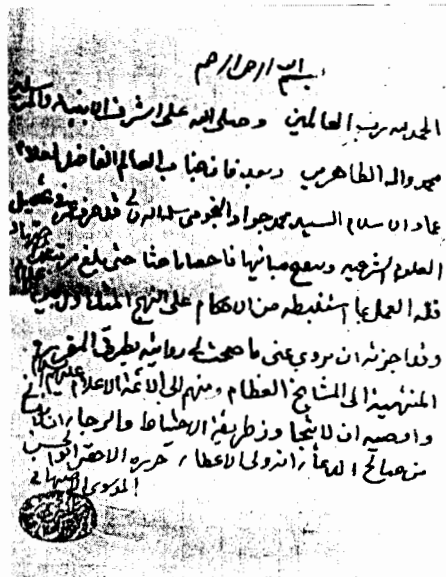
مرحوم آخوند آقا ملا محمد حسین اصفهانی کرمانشاهی معروف به حاج آخوند

در زمان منحوس برداشتن عمامه که بنا شد آقایان مجتهدین و مدرسین رسمی معمم باشند در نامه وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه چنین آمده است؛ آقای سید جواد نجومی در پاسخ نامه مورخ ۱۷/۴/۲۱ اشعار می‌دارد که مدارک تحصیل شما در کمیسیون فنی مورد رسیدگی قرار گرفته، به موجب رأی کمیسیون مزبور دارای درجه **اجتهاد** می‌باشید.

آن جناب به راستی مجسمه تقوا و نمونه کاملی از ورع و پارسایی بود. و از آنان بود که طول عمر شریفش نشست و برخاست، رفت و آمد و رفتار و کردارش برای رضایت حضرت حق متعال و بدور از هرگونه تزویر و تدلیس بود، بدانسان که خلیلها از صلابت عقیده و استواری کلام و سیلقه‌اش، توانایی تقابل و همپایی با او



اجتماعی از مردم کرمانشاه در انقلاب مشروطیت وسط مرحوم حاج آخوند رحمة الله علیه است



اجازه اجتهاد مرحوم آیه الله اصفهانی

را نداشتند و چه بسا که با داشتن مریدان بسیار در برابر حقیقت و واقعیت او زبان به اعتراف و قصور می‌گشودند و به صدق و صفا بر صدق و صفای او آفرینها می‌گفتند. چنان در ملکات تقوا و فضائل اخلاقی راسخ بود که خیلها در باره او ارادتی بیش از معمول داشتند و او را در صفای نفس و قداست باطن صاحب نفس مؤثر می‌دیدند و برای او فضائلی معنوی قائل بودند و به راستی که او در این عصر نمونه‌ای از گذشتگان صالح بود، بطوری که حالت خدایی و توجه مخصوص در حالت نماز او را بنده بندرت در کسی دیده‌ام. و همین نفسیات قدسیه و ایمان صادق سبب شد که آن جناب ذوق هنری خود را به سوی خطّ بویژه خطّ نسخ معطوف دارد.



اجازه اجتهاد آیه الله عراقی

خود خاندان ما از ذوق هنری بالایی برخوردار بوده و هستند و هر کدام ذوق و حال خود را در گستره هنری خویش به جلوه درآورده‌اند. اما توجه آن جناب به قرآن کریم و ادعیه و احادیث ائمه طاهرین سبب بود؛ تا به خط نسخ بگرایند و به کتابت آنها بپردازد. من بنده بسیار کم دیدم که در سیاه مشقه‌های عباراتی فارسی یا عربی غیر قرآن و ادعیه نوشته باشد. زندگی علمی و دینی و تدریسی و اجتماعی ایشان اقتضای کتابت قرآن کامل و کتب ادعیه و احادیث را نمی‌کرد. اما گهگاه به قطعه‌نویسی یا سیاه مشق می‌پرداخت. آن مرحوم از اوایل بلوغ و جوانی خط نسخ را نزد خوشنویسان شهر آموخته و نزد مرحوم حاج محمد صالح خان کلهر به کمال رسانده بود. مرحوم حاج محمد صالح خان کلهر از محترمین خاندان حاجی زادگان کرمانشاه و از افتخارات ایل کلهر است. قطعه‌ای از همین حاج محمد صالح خان نزد حقیر است که به تاریخ ۱۲۷۳ قمری نوشته و به مرحوم پدرم گفته بود؛ آنرا در ۱۴ سالگی نوشته است و برآستی اگر آنرا در وسط گذارده و اطراف آن را قطعه‌هایی از میرزای نیریزی، شاملو، پرتو، ملاعلی عسکر ارسنجانی، سید محمد بقاء

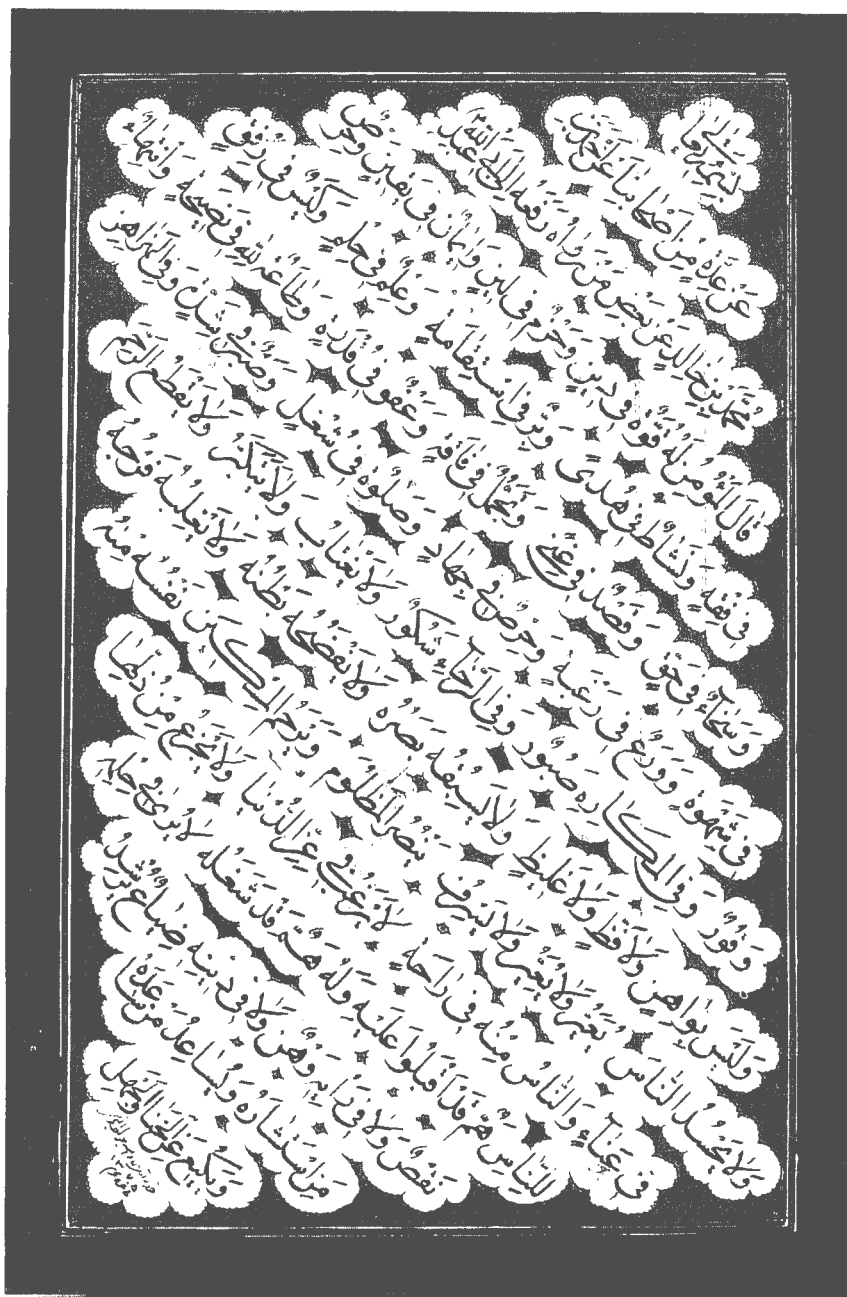
شرفی المعالی، وصال و وقار فرزند وصال بچینند؛ می بینند، دست کمی از این
اساتید معروف و بنام نداشته است.



۱۳۲۷ شمسی

مرحوم آیه الله نجومی از نظر علاقه به خط خوش تعدادی قطعات به خطوط اساتید فن داشتند که هم اکنون بحمدالله والمِنَّة نزد حقیر موجود است.





نمونه خط نسخ حضرت آیه الله حاج سید جواد نجومی

مَنْ يَلْبِسُ
هَذَا النَّازِلَ وَالْأُثْرَ وَالْطَّلَّ
وَيُخْبِرُ بَيْنَ الْقَوْمِ فَدَحِيكُو

سَارُوا وَقَدْ بَعْدُ غِنَانَهُمْ
فَالَا لَعْنُ عَوِضٍ مِنْهُمْ وَلَا بَدَلُ

مَنْ يَشْرِي قَاوِعًا فِي الْكَلْبِ
وَالْكَالِبِ حِينَ يَبْعَانِي لِي رَجُلًا
مَنْ يَشْرِي قَاوِعًا فِي الْكَلْبِ
وَالْكَالِبِ حِينَ يَبْعَانِي لِي رَجُلًا

آن جناب قریب سی و پنج سال در مسجد نواب کرمانشاه به اقامت جماعت پرداخت و خیلی از اتقیای شهر به ایشان اقتدا می نمودند. و در طول این مدت بسیار کم بود اجازه دهد در رفت و آمدش مریدان و علاقه مندان با او باشند و میفرمود: مَا خَفَقَتِ النِّعَالُ خَلْفَ رَجُلٍ إِلَّا هَلَكَ وَ أَهْلَكَ

در تمام طول عمر اجازه ندادند؛ دستش را به عنوان آقایی ببوسند و یا کفشش را جلو پایش جفت کنند. آن مرحوم پس از عمری قدس و تقوا در شب چهارشنبه



هجدهم مردادماه ۱۳۴۶ شمسی دوم ماه جمادی الاول ۱۳۸۷ قمری ساعت ده و ده دقیقه بعد از ظهر سه شنبه هفدهم مردادماه در سن ۸۴ سالگی به رحمت ایزدی پیوست و همان شب جسد مبارک آن مرحوم را غسل دادند و نماز بر آن بزرگوار توسط حقیر خوانده شد و در مسجد مرحوم حاج محمدتقی در کرمانشاه تا صبح بامانت گذارده و صبح با تشییعی کم نظیر یا بی نظیر در سطح شهر به روی دوش اهالی حمل و سپس به آرامگاه ابدی آن مرحوم، آرامگاه ابو حنین در قم حجره مخصوص علماء نقل و مدفون گردیدند.

علاقه عجیب مردم به ایشان چه در حال حیاتشان و چه در تشییع و مجالس فاتحه و حتی بعد از سالها وفاتشان نشانه ارادت شدید آنان به آن مرحوم و دلیلی بزرگ بر تقدس و طهارت نفس و بزرگواری ایشان بود.

بجاست دو خاطره از وفات ایشان عرضه بدارم. دو سه روزی قبل از رحلت آن مرحوم، بچه های کوچک بنده در منزل ما که منزلی کوچک بود بازی می کردند و سر و صدایی راه انداخته بودند. ایشان که بروی تخت خواب دراز کشیده بودند آهسته فرمودند، باینها بگویند دو سه روز دیگر با من مدارا کنند یا جمله ای قریب به این مضمون و دو سه روز بعد برحمت ایزدی پیوستند. صبح آن روزی که شبش رحلت فرمود، از صبح به حالت آرامش مخصوصی فرو رفتند دکتر مخصوصشان را طلبیدیم آمدند و از آرامش عجیب ایشان شگفت زده شدند به من گفتند؛ ایشان دیگر رفتنی و در حال احتضارند هیچگونه آمپولی بایشان نزده و اذیتشان نکنید. از همان صبح از نوک پای ایشان بدن شروع به درخشندگی و سفیدی بسیار دلنشینی کرد؛ مثل آنکه بدنشان را شست و شو می دهند. و من برای اولین بار در بالین مریضی محتضر حاضر و ناظر بودم و عجیب این بود که کاملاً خط و موج تالو و سفیدی بدن نمایان بود که تا کجا رسیده است. سبحان الله این درخشندگی و تالو که به نوک سر رسید ایشان رحلت فرمودند. در حال احتضار در کمال آرامش بدون هیچگونه ناراحتی و اضطرابی بود. فقط از گوشه چشمانش گهگاه اشک می ریخت و درست در لحظه فوت ایشان بطور محسوس نوری دور تخت ایشان را فرا گرفت. که من وحشت نمودم. شاید این نور در نظر بنده جلوه می کرد و دیگران می گفتند بوی

عطر عجیبی فضا را گرفت بطوری که شب هنگام که جنازه را برای غسل به غسلخانه بردیم در مسیر راه استشمام بوی خوش می نمودند.

خداوند متعال آن مرحوم را در کنف رحمت و لطف خویش با آباء کرام و اجداد طاهرینش محشور و مبعوث فرماید.

آن مرحوم دارای کتابخانه‌ای بود که شاید بیش از هزار جلد کتاب در آن گردآورده شده بود که بیش از دویست جلد آن مخطوطات موقوفه بر خاندان و اولاد بود.

آن کتابخانه به لطف الهی اکنون بر جا و شاید بیش از هجده هزار جلد کتاب در آن گرد آمده است.

از آن مرحوم سه پسر و پنج دختر بجا ماند. فرزندان پسری ایشان اولین نفر بنده ناچیز و دومین **مهندس حاج سید محمد تقی نجومی** و سومین مرحوم فقید سعید هنرمند عالیقدر و استاد گرانمایه **سید ابوالحسن نجومی** بود که دنیایی از ذوق و هنر و نجابت و اصالت و کرامت انسانی بود، تابلوهای ارزنده رنگ و روغن، پاستل سیاه قلم، آب و رنگ از او بجا مانده که یادگاری جاودان است. آن مرحوم متولد ۱۳۱۲ شمسی و در ۵۸/۹/۳ در اثر سانحه اتومبیل در راه سنقر کرمانشاه به لقاءالله و رحمت ایزدی پیوست.

از هنرمندان بی نظیر و بدیل این خاندان فرزندانم **سید عبدالحسین نجومی** است که خداوند از او راضی باشد و همیشه او را موفق و مؤید در راه رضایت حضرتش بداراد.



تشییع مرحوم آیه الله آقا سید جواد نجومی در کرمانشاه

بسم الله الرحمن الرحيم
كل نفس ذائقة الموت

الحمد لله الذي جعل الوصية قبل حلول المنية مشعرا للصالحين

وأظهار العباد المحفة من آثار فورة المحفة من المؤمنين والصلوات

والسلام على محمد واله شفعا يوم الدين ولعن الله على أعدائهم

اما بعد پس از اقرار بتوحید حضرت اعدیت و نبوت حضرت قائم انبیین و

بهدایت ثم بهمن عرش سید عالم علیم بمبین و از حان بحقیقت تمام بهای اوست
و قبر رب و شوال و محمد و شریط و صاحب جنت و نار و عد و عید و غیر

عباد الله این اسید المحیض جول پس از اسید اهدس عودم در رسد و در حیات

اجابت نیام ایند شوق بکیر است از خانه و اما سیه فانه و کما بهای سید به بقیاع نمودم

بین در نه جقه کافر ضام شمت شود و سید از انایان رفیع جقه که کمال با دار با ر است

مانند نمودم عفو و اخافض نمایند درگاه قدر کونست جعبر تا بهای سید کونست و دیگر

واقع شد است بر که دانا و اخوان صرف نظر نمایند اگر ازین ظاهر مجرم حق

مهر رعد از ره حیات دانا و غفرت از دست بهیم است اه من الموت از درگاه

حضرت اعدیت قد صید به جانشین که به طه اندیش با این با بن و بناه و نماز و به طه و نماز
حیرت اکبر حقیقت دایان روز رفر بر به جود کونست ایام الحاسم فرجه حاله الله نور



از محضر اقبال تا مکتب هاشم بغدادی

خود حقیر ناچیز هم از این خاندان و خاک پای علماء متقین و روحانیین مظهرین هستم. از کوچکی هم علاقه شدیدی به هنرهای زیبای خط و نقاشی و گردآوری قطعات نفیس داشتم. آن چنان که کشش درونی عجیب بنده به سوی هنر و نقاشی و خط سبب شده بود که غالباً سفیدیهای کتابهای درسیم پر از طرحهای مدادی مخصوصاً جنگ موش و گربه و میدان کارزار آن بیچاره‌های زبان بسته باشد. داشتن کلاس خط در مدرسه و استادی مرحوم آقای محمدرضای اقبال رحمه الله علیه و مشق کردن مرحوم والد در منزل موجب علاقه بنده به خط و جمع‌آوری خطوط بود.

همینطور نسبت به نقاشی به طوری که تمام نمره‌های نقاشی بنده در دو سال دبیرستانم همه بیست بود. مرحوم والد عقیده داشتند که انسان برای خوشنویسی در آغاز باید از خط نسخ شروع کند، و سپس به خطوط دیگر بپردازد. ولی افسوس که نشد ما از ایشان مشق کتابت بگیریم و فقط اکتفاء به مشق نظری نمودم و راستش را بخواهید بنده اصولاً فکر نمی‌کردم روزی جزء نویسندگان یا خوشنویسان گردم، البته الان هم خود را ناقابل دانسته و لایق این عناوین نمی‌دانم. این عناوین لطف دیگران است نسبت به بنده. علاقه بسیار زیادی به نقاشی داشتم و قطعات خطی بسیار زیبایی از اساتید سابقین را هم گردآوری نموده بودم.

چندی بعد صحاف خوبی هم شدم. ولی بعد از طلبه شدن نقاشی را کنار گذاشتم تا سالهای بعد که بعضی قطعات را تذهیب و دو سه تابلوی گل و بوته کار کردم که اگر به خاک رفتیم، نمونه‌ای از ذوق و هنر ما باقی بماند.

مگر صاحب‌دلی روزی برحمت کند در حق درویشان دعایی

بعد از تشرف به نجف و دیدن قطعات ثلث و آیات و روایاتی که به شیوه هنرمندانه به خط ثلث استادانه نوشته شده بود، دیدم؛ مثل آن که استعداد خفته بیدار گردید و خیال می‌کنم سبب تمایل بنده به خط ثلث دو چیز شد. یکی آنکه غالب مضامین خط ثلث آیات و روایات بود و دیگر آنکه بنده مجال تمرین و کتابت کتاب نداشتیم. و به همین جهت بود که نتوانستم کتابتهای کتابی به خط نستعلیق بنمایم. لذا اگر مجالی از درس و بحث پیدا می‌شد بجای تضييع وقت مشق خطی و

کتابت آیه‌ای یا حدیثی و روایتی می‌کردم و خیال می‌کنم خطم در درجه بالایی بود و به همین جهت بود که در جلساتی که با **استاد هاشم محمد بغدادی** هنرمند و خوشنویس یگانه دول عربی بودم، بسیار نسبت به بنده احترام می‌کرد با آن که به خیلی از نویسندگان اعتنایی نداشت و در غیبت بنده و در حضور اساتید و هنرمندان بسیار تقدیر و تمجید کرده بود. انشاءالله بعداً ترجمه حال مفصلی از هاشم به عرض می‌رسانم. نمونه خط نسخ بنده کتابتهای دروس و تقریرات مرحوم میرزا است که در حدود ۴۲ سال قبل نوشته‌ام نستعلیق و شکسته هم بسیار نوشته‌ام و خیال می‌کنم خط شکسته‌ام هم دارای امتیازی باشد. نمونه‌ای از خط شکسته تحریری بنده در کیهان فرهنگی شماره دوم ص ۴ به‌چاپ رسیده است و آن نامه تقدیر و تشکر مرحوم **آیه‌الله حکیم** خطاب به مرحوم **شادروان استاد فقید عالیقدر شکرالله صنیع‌زاده** راجع به ساخت مینای ضریح مطهر حضرت قمر بنی‌هاشم صلوات‌الله و سلامه علیه است. بسم‌الله طغرائی نامه هم از حقیر است.

از نظر معاشرت با مرحوم والد و علاقه شدیدم به مطالعه و خواندن و زیر و رو کردن کتابهای مختلف علاقه عجیبی به کتابخانه پیدا نمودم که بالطبع طبع هنرمند هم علاقه‌مند به صنایع و هنرهای کتابخانه‌ای شد. و این تعبیر هنرهای کتابخانه‌ای از بنده رایج شد. یعنی هنر صحافی بانواع گوناگونش، وراقی، ساختن کاغذهای رنگی و ابر و باد و قطعه‌سازی و مرقع‌سازی و هنر تذهیب و نقاشی مینیاتور و به ویژه گل و بوته‌سازی و این جور کارها ولی اکنون که مجال مختصری هم برای پرداختن به این امور نیست.

خیلی وقتها جوانان عزیز بمن می‌گویند: اکنون انجمن خوشنویسان بحمدالله والمئه مشغول کار است. و جوانها با علاقه فراوان کاغذ می‌سازند، رنگ می‌کنند خط می‌نویسند، به همدیگر هنر می‌آموزند. و خلاصه همنفسی با همدیگر چنان دارند که مرتب در تقدم و پیشرفتند و شما در جوانی تنهای تنها بوده‌اید و کسی نبوده که این هنرهای کتابخانه‌ای را بشما بیاموزد. چطور به تنهایی این نفائس را گرد آورده و آموخته‌اید. می‌گویم: همه و همه از مطالعه و کتابخانه همه چیز را از نوشته و کتابها می‌توان درآورد.



جانب طلب است و هنرند گرانه آفریننده منیع رلم و رفقا

ز حاشیه در ساق حایر مرغ مطهر حضرت قربانم صلات الله و تسلم علیه

تحریر نموده و افضله در صنعت کفر لعل برده ام مورد لبر نقد و کین برین و این

عنه مقدمه دار گرفت است و در دست زحمت جانب مورد قبول

کفر آن مقدمه واقع و همه وقت مشغول غایت خاصه و اطفاف کفر

بهمه در روزگار کفر از مزاجیه و صاحبته و بنه شغاف مقوله خفایم
شماره در روزگار کفر از مزاجیه و صاحبته و بنه شغاف مقوله خفایم

والله اعلم
الحکم

جمعیت بر توفیق
۱۳۸۵

یادی از آقامیرزا محمدعلی غروی و آقامیرزا احمد زنجانی

از تصادفات شیرین زندگی بنده آن بود که من با ازدواجم باجناب شدم؛ با مرحوم خوشنویس نامی و کاتب کتب دینی مرحوم آقا میرزا محمدعلی غروی و خیلی از کتب دینی را آن مرحوم بخط نسخ کتابتی بسیار زیبای خود نوشته است. خیال می‌کنم در کتب چاپ سنگی بعد از احمد تفرشی و مرحوم مصطفی نجم‌آبادی کسی به شیرینی آقا محمدعلی کتابت نکرده است. و من کتابهای چاپی خط ایشان را زیاد دارم ولی اکنون نمی‌توانم آنها را بشمارم و از تصادفات شیرین دیگر آنکه مرحوم استاد غروی با استاد احمد زنجانی هر دو از کودکی در نجف معاشر و با هم بزرگ



مرحوم آقا میرزا محمدعلی غروی کاتب



مرحوم حاج میرزا احمد زنجانی کاتب

شده و هر دو از شاگردان مرحوم آقا میرزا محمود کاتب تبریزی پدر جناب استاد غروی بودند و از این جهت هم با زنجانی از نجف بسیار معاشر و دلگرم بودم. بلکه رابطه بنده با مرحوم زنجانی رابطه هنر و فن بود، چون بنده واقعاً عاشق و شیفته لطافت روح و ظرافت هنر و فن بودم و مرحوم زنجانی هم از این حالت بسیار خوشش می آمد و شاداب می شد؛ از این رو کمال علاقه را بهم داشتیم. مدتی هم بنده در نجف مستأجر منزل زنجانی شدم چون ایشان منتقل به تهران شدند. در سال ۱۳۹۸ قمری هم که جهت زیارت ما به کرمانشاه آمدند؛ اجازه بسیار شیرین و لطیفی در عالم خط برای بنده نوشتند. از خوشنویسان دیگری هم که معاشر شبانه روز بودم، مرحوم والد هم بود که مکرر ذکر ایشان در این گفتار رفته است.



استاد هاشم محمد بغدادی خطاط

استاد هاشم محمد بغدادی

و

احوال و آثار و آداب او

از خطاطان بی نظیر زمان که با ایشان مرتبط بودم، استاد هاشم محمد بغدادی بود که براستی استادی بزرگ و نابغه و در دول عربی بی نظیر و بسیار با بنده لطف داشت و با اعتنائی عجیب سلوک می کرد، گهگاه که بنده مجالی و توفیقی پیدا می کردم و از نجف به زیارت امامین همامین کاظمین علیهما السلام مشرف می شدم، سری به هاشم محمد در بغداد می زدم و او با آنکه نسبت به نویسندگان چندان اعتنائی نداشت، ولی نسبت به بنده خیلی متوجه بود و در غیاب بنده گفته بود،

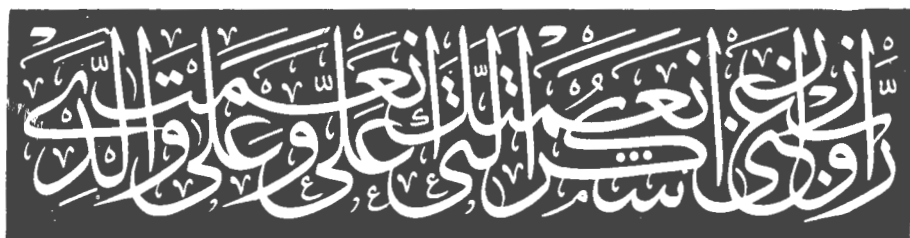
روح هنر و فن در اوست.

نکات عجیب هنر خط را چنان در می یافتم که هاشم به شادابی در می آمد. گاه که پیش او می رفتم به اطاق مجاور می رفت و کارهایی از خطوط خود که در نهایت استادی بوجود آورده بود؛ می آورد، نشان می داد و دقائق آنها را می شمرد و گاه تذهیب هایی هم که خود برای قطعات ساخته بود، نشان می داد. خوب است برای شادابی اهل ذوق و هنر ترجمه و شرح حال مختصری از هاشم محمد و ذوقیات او بیان دارم، چون می دانم آقایان ایرانی اطلاع کافی از احوالات او ندارند.



نمونه خط هاشم محمد بغدادی

هاشم فرزند محمد فرزند در باس قیسی بغداد در سال ۱۹۱۷ میلادی مطابق با ۱۳۳۷ هجری قمری از عائله‌ای فقیر، اما آبرومند در محله خان لاوند بغداد متولد شد. پدرش در میدان سبزی فروشان کار می‌کرد و آنها اهل سنت بودند. در کوچکی با ذکاوتی عجیب خط می‌نوشت و گاه از خطوط اساتید تقلید می‌کرد؛ در همان اوان کوچکی نزد ملا عارف شیخی بغدادی و پس از آن نزد حاج علی صابر در بغداد مشق کرد. با پیش آمدی هاشم از حاج صابر بریده برای تعلیم عالی نزد شیخ ملا علی فضلی مشغول شد که مشمول عنایات و تشویقات فضلی واقع شد تا در سال ۱۳۶۳ قمری ۱۹۴۳ میلادی باو اجازه خط داد. زندگی فقیرانه عائله هاشم را مجبور کرد تا در ادارات به عنوان خوشنویس مشغول شود. در سال ۱۹۴۴ میلادی مطابق ۱۳۶۴ قمری به مصر و قاهره رفت و با اجازه درجه اول با امتیاز از اساتید مصری بویژه سید ابراهیم و محمد حسنی به عراق برگشت و بعد از حامد آمدی اجازه گرفت. هاشم در خط نسخ فریفته حافظ عثمان و احمد کامل و در ثلث شیفته راقم و حامد آمدی بود. آن قدر به راقم علاقه مند بود که نام فرزندش را راقم نهاده بود.



وَأَنْ أَعْمَلْ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ
كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ
الصَّالِحِينَ
۱۳۸۲

نستعلیق را به شیوه قدمای خوشنویسان ایران می‌نوشت و اصولاً شیوه جدید نستعلیق دست آنها نیست. دفترچه‌هایی جهت تعلیم نوآموزان و کراسه قواعد الخط العربی را انتشار داد که همان نوشتن عنوان دفتر قواعد الخط العربی شاهکاری است، در اغلب مساجد عراق و بخصوص بغداد کتیبه‌های استاد هاشم آیاتی از هنر و فن و خوشنویسی است. یک وقت بدیدن او رفته بودم؛ گفت: پانصد متر کتیبه برای مسجد ام‌الطبول نوشته‌ام. این کتیبه‌ها به عرضهای مختلف از ۲۰ تا ۱۸۰ سانتیمتر بود و همه را با کمال استادی و مهارت و هنرمندی نه با زاری و کار از سر باز کردن نوشته بود و انصافاً هنرمندانه هم نوشته بود. این هنرنمایی رانیز در مسجد حاج محمود بَیْته در بغداد به معرض نمایش گذاشته بود. همین طور کتابت مسجد شیخ عبدالقادر گیلانی در بغداد را در نهایت عظمت و هنرمندی در حسن ترکیب و تداخل حروف نوشته است. کتیبه مسجد حیدرخانه را به خط ثلث محقق نوشته است که آیتی از هنر است. همچنین کتابت کتیبه محراب حضرت امیر در مسجد کوفه به خط ثلث شیرین و عالی نوشته است.

یکی از اخلاقیات عالی هاشم آن بود که در عالم خط بسیار هنرمند و جوانمرد و بلندهمت و پرورش‌دهنده هنرمندان بود. هیچگاه خط را برای مزد کم خراب نمی‌کرد اگر هم پول کمی می‌دادند، می‌گفت؛ این اثر بعد از ما می‌ماند و مردم هنر را می‌بینند نه مزد را و همیشه کلامش این بود که زندگانی آدمی به همین سالهایی که در این دنیاست نیست؛ بلکه به آن آثار پاکیزه و نام‌نیکی است؛ که بعد از خود باقی می‌گذارد.

گهگاه که حالی داشت نوار کاغذ به عرض ده سانت یا کمتر و بیشتر را می‌گرفت و با قلم درشت یک کلمه مثلاً (واو) را می‌نوشت او را قیچی نموده به کناری می‌نهاد تا خشک شود دوباره واوی دیگر می‌نوشت تا نوار کاغذ تمام شود بعد از خشک شدن کاغذها را دو تا روی هم می‌نهاد و آنها را جلو چراغ برق با هم تطبیق می‌داد؛ ببیند جفت هم نوشته است و تمام واوها بیک اندازه نوشته شده بود. هاشم نسبت به خطوط اساتید بسیار با اعتنا و کاملاً بر آنها تحقّق می‌کرد. خیلی از کتیبه‌ها و خطوط را خودش یا غیر برای او عکسبرداری کرده بودند. منزلش چونان یکی از



بزرگترین موزه‌های خطّ بود. شنیدم؛ قریب دو هزار و چهارصد قطعه خط و نمونه اصلی و عکسی داشت که بعضی از آنها را خودم پیش او دیدم، مانند؛ خط **حامد**، **عزّت**، **شوقی**، **حافظ عثمان**، **عزیز افندی**، **راقم**، **سید ابراهیم** و امثال اینها و همین طور از خطّاطان ایران قطعه نستعلیق بسیار محکم و عجیبی داشت که شاید بتوانم بگویم چنین نستعلیق زیبا و استواری در عمرم ندیدم با تذهیبی عجیب بطور گل و بوته در سطراندازی نه در حاشیه. خود او می‌گفت: این قطعه از میر عماد و تذهیبش کار رضا عباسی است و به قول خودش معرض و مشهد هنر دو استاد نابغه و سرآمد است. مضمون قطعه هم چنین بود.

عَلَى حُبِّ جَنَّةِ قَسِيمِ النَّارِ وَالْجَنَّةِ وَصِيَّ الْمُصْطَفَى حَقًّا إِمَامُ الْإِنْسِ وَالْجَنَّةِ

این قطعه بطور چلیپایی نوشته شده بود. قطعه خط رسا هم که در سابق عرض

کردم پیش هاشم و متعلق به او بود. **مهندس استاد ناجی زین الدین** هم که کتاب **مصور الخط العربی و بدائع الخط العربی** را نوشته است، اغلب قطعات آن دو کتاب را از هاشم به امانت گرفته بود. یک روز که من پیش هاشم بودم و ناجی زین الدین هم آنجا بود. هاشم با خنده گفت: این می آید اینجا و این قطعات را زیر و رو می کند و می برد برای کتابش به چاپ برساند.

هاشم؛ هنرمند بی نظیر روزگار در شب دوشنبه ۲۷ ربیع الاول ۱۳۹۳ موافق با ۳- نیسان ۱۹۷۳ میلادی نیمه شب احساس دردی شدید در قلب خود نمود که خانواده اش فوراً او را به بیمارستان خیال انتقال دادند. اما متأسفانه بزمان اندکی بعد از رسیدن به بیمارستان فوت نمود و صبح روز دوشنبه تشییع و **شیخ معتوق محمود اعظمی** امام جماعت مسجد اَبی حنیفه در بغداد بر او نماز خواند و در آرامگاه تاریخی **خیرزان** در کنار **شیخ ابوبکر شبلی** صوفی مشهور به خاک رفت. مجالس متعدد بزرگداشت برای او برگزار شد و قصائد و اشعار زیادی در آن مجالس خوانده شد، همان طور که ویژه نامه هایی هم در بزرگداشت او منتشر گشت.

نگاهی به کراسات تعلیمی خط ثلث

چون صحبت از قواعد الخط العربی هاشم گذشت؛ بد نیست اشاره به جزوات و کراسات تعلیمی اساتید خط ثلث بنمایم. نوشتن رسم المشق یا به تعبیر دیگر کراسات خط مخصوص زمان ما نبوده بلکه سابقه اش به بیش از هزار سال قبل می رسد. نویسندگانی چون؛ **ابن مقفه** و **ابن بواب** که شغل کتابت داشته اند رسم المشق هم داشته اند. **ابن الندیم** یا **الندیم** که خود از ورّاقین و کتاب بوده، نام این سرمشق نویسان را نیز در کتاب خود آورده. **قلقشندی** در کتاب **صبح الاعشی** خود آدابی را برای کتابت و سرمشق نیز نشان داده است و غیر اینها خیلی بوده اند تا زمان تیموریان و مکتب هرات و صفوی که آداب المشق ها متعدد نوشته شد. و بحمدالله که روزگار فعلی ما زمان شکوفایی هنر خط است. در هر گوشه و کنار کشور خوشنویسان جوان نامدار و حتی سرمشق نویسان زیادی داریم و اگر مبالغه ای نباشد، ایران در هیچ عهده ای این قدر خوشنویس ممتاز نداشته است.

و اما دفترچه‌های نسخی و ثلثی که در ترکیه و مصر و سوریه و عراق و سایر کشورهای عربی منتشر شده، خیلی زیاد و بعضیها حقاً بسیار زیبا و استادانه نوشته شده است. بویژه خط ثلث که دامنه بسیار گسترده و ترکیبات متنوع و متعدّد استادانه‌ای را در بر می‌گیرد و در آن از یک حدیث یا آیه می‌توان نمونه‌های متعدّد و کثیری را کتابت کرد که همه شیرین و دل‌پسند باشد. در سایر خطوط مثل نستعلیق یا شکسته اگر بخواهیم آیه یا حدیثی را به عنوان نمونه هنری بنویسیم شاید بیش از دو یا سه نوع بتوانیم حسن ترکیبی ارائه دهیم. اما در خط ثلث چنان گستردگی ترکیبی و تنوع حروفی وجود دارد که شاید بتوان همان آیه را بیش از ده جور به زیبایی و استادی نوشت که از حسن ترکیب و جمال جمع‌بندی برخوردار باشد.

از خطاطان و کاتبان خط ثلث در قرن چهاردهم هجری که رسم‌المشق و کراسات خط نوشته‌اند؛ می‌توان اینها را نام برد؛ شیخ محمد عبدالعزیز الرفاعی معروف به امیر الخطاطین، سید محمد شوقی ترکی، حاج سید حسن رضا کاتب قرآن کریم، محمد جعفر مصری، استاد علی ابراهیم، استاد محمد محفوظ، شیخ محمد عبدالرحمان، شیخ محمد طاهر کردی مکّی، استاد محمد مرتضی، استاد محمد علی مکاوی، سید ابراهیم، عبدالرزاق صالح، محمد احمد عبدالله، استاد صبری محمد هلالی، استاد هاشم محمد بغدادی، استاد مصطفی حلیم ترکی، استاد حامد آمدی، استاد نجیب‌الدین هواوینی، استاد حاج بدوی سوری، استاد کامل البایا لبنانی و غیر اینان.

لطائفی از عالم خطّ

این بنده کمترین برای عالم هنر بویژه هنر خط و بعد معنوی آن خیلی حرفها دارم که حقیقه شنیدنی و در این مجموعه فرصت بیان آنها نیست. خوب است عزیزان برساله بعد معنوی هنر خط و رساله عرفان هنری انسان که پیش ذکری از آن دو رفت؛ مراجعه فرمایند. اما به مناسبت شرح حال علماء و ارتباط با عالم خوشنویسی باز هم لطائفی را از عالم خط به عرض برسانم.

در طول تاریخ هنری در اسلام خط‌گیرایی ویژه‌ای داشته است و جلو افتادن او از هنرهای زیبای کتابخانه‌ای همانا معنویت او بود که طبقات مختلف را دل‌بسته

خود کرده بود. معنویت و محبوبیت در عالم دین خود بزرگترین وسیله توجه عموم بخصوص علما بزرگوار ما به آن بود. دلباختگان دیگر چون سلاطین و امراء و پولداران که پیرو بودند. آن قدر عنایت به خط و جمالش در عالم اسلام بود که سلاطین و امراء هر کدام در بدست آوردن و نگهداری آن از دیگران پیشی میجست. گهگاه سلطانی چراغی بدست می گرفت تا نویسنده در نور او به هنرمندی بپردازد. زحمت چند دقیقه از سلطانی و تحفه ای گرانبها و ارزشمند از خطاطی و گاهی هم اکتفا به این نکرده خود به مشق و تمرین پرداخته تا خوشنویس شده به نوشتن کلام الله مجید بپردازند. گویند؛ **عضدالدوله دیلمی، سلطان احمد جلایر، شاه طهماسب اول، سلطان البجایتو** بخط خوش خود قرآن نوشته اند. و بعضی از سلاطین خود از خوشنویسان و خطاطان بزرگ بوده اند. چون **عضدالدوله دیلمی، قابوس بن وشمگیر، و بایسنقر میرزا و ابراهیم میرزا** پسران شاهرخ و گوهرشاد، و چون **شاه طهماسب و احمد سوم عثمانی، سلیمان دوم قانونی، محمدخان سوم، مصطفی خان دوم، محمودخان دوم، مرادخان دوم و سوم و چهارم، بایزید ولی دوم** که همه اینها از سلاطین عثمانی بوده اند و غیر اینها که زیاد بوده اند. احمد سوم مذکور قرآنهای متعددی نوشته که یکی را به خانقاه **قوچه مصطفی** و یکی را به **امام مسجد حافظ پاشا** داد که هم اکنون در کتابخانه مسجد مذکور موجود است. و دو نسخه هم به حرم مطهر نبوی هدیه کرد. **محمد سوم**؛ قرآنی دستنوشته خود را به مقبره پدرش **مصطفی سوم** در آستانه وقف کرد. در موزه دارالکتب العربیه مصر قطعه ای بسیار زیبا به خط **محمود دوم** است که انصافاً استادانه است. در محراب **مسجد ایا صوفیا** نمونه خط **مراد سوم** هست. نمونه های قرآن **بایسنقر** ما هم در مشهد و تهران در دید همگانست.

نظر به اهمیت و وعده ثواب و فضیلتی که در نظر شرع مقدس نسبت به خوشنویسی بویژه در کتابت قرآن است؛ خیلی از علمای ما خوش خط بلکه خوشنویسانی ممتاز و عالیقدر بوده اند که شمارش آنان تألیف مستقلى می خواهد. در کتابخانه مرحوم آیه الله حکیم در نجف اشرف نسخه ای خطی از کتاب مقدس من لا یحضره الفقیه مرحوم شیخ صدوق به خط مرحوم **آقا محمد هادی مازندرانی**

خواهرزاده **مجلسی ثانی** و فرزند والای مرحوم **ملا محمد صالح مازندرانی** داماد مجلسی اول دیدم که بسیار خوشخط و بخط نسخ ریز تمام کتاب را در یک جلد با حواشی عالمانه خودش چنان نوشته بود که آدمی از دیدنش سیر نمی‌شد و حسن مطلب آنکه کتاب بسیار کم حجم و ظریف بود که در هر خورجین و دستمالی برای حمل و نقل جا می‌گرفت. مرحوم **سید علیخان مدنی** شارح صحیفه سجّادیه و صمدیه و مؤلف کتاب گرانقدر انوار الرّبیع نیز از خوشنویسان بوده است. مرحوم **میرمحمد حسین** نوه دختری مجلسی ثانی خوشنویس، مجتهد و فقیه بوده است. مرحوم **آقا میرزا حسن شیرازی** مرجع بزرگ زمان و قهرمان قضیه تنباکو در خط شکسته چنان خوشنویس بود که خط او را به پایه خط درویش عبدالمجید می‌نهادند و غالباً اشخاص برای آنکه نمونه خط زیبایش را داشته باشند از او استفتا می‌نمودند تا به خط خودش جواب بنویسد. قرآنی خطی بسیار نفیس که به طرز ثلث و نسخ در هر صفحه سه سطر (بالا- وسط- پایین) به ثلثی و با سطور نسخ میان‌نویسی شده بود و به خط یکی از خطاطان سبک یاقوت و آن طور که یادم می‌آید، قطعاً به خط عبدالله و اکنون چون دسترسی ندارم نمی‌دانم به خط **عبدالله بن عاشور** شاگرد بلاواسطه یاقوت بود یا خط **عبدالله طبّاخ شیرازی**. با جدول‌کشی بزر مرحوم میرزای مزبور وقف مقبره شیخ المجهّدين مرحوم شیخ مرتضی انصاری فرموده بود و پشت آن را به خط مبارک چنین توشیح فرموده بود: **وقف علی مقبرة شیخ الأساطین العظام الشیخ مرتضی الأنصاری** (عبارت این طور یادم می‌آید) و در خاتمه امضا فرموده بود **کتبه حسن الحسینی**. چنان با درستی این خط شکسته را نوشته بود که به راستی انسان آفرین می‌گفت.

مرحومین **ملاعلی عسکر ارسنجانی** و **ملا محمد شفیع ارسنجانی** که از آنان تعبیر به **ملا** می‌شود؛ چنان خوشنویس بوده‌اند که هم پایه میرزا احمد نیریزی بشمار می‌روند. یکی دیگر از خوشنویسان متأخرین علماء ما مرحوم **آیه الله میرزا عبدالحّییم کلیری انصاری تبریزی** بوده است که نسخ و نستعلیق را بحذّ اعلیٰ خوش می‌نوشته و اصولاً بسیاری از علماء محترم آذربایجان خوشنویس بلکه همه چیز خوب بوده‌اند. مرحوم **آیه الله میرزا محمد حسین نائینی** و مرحوم **آیه الله آقا سید**

محمد هادی میلانی شکسته تحریری را بسیار خوش و شیرین نوشته‌اند. دیگری از علماء متأخرین خوشنویس ما مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی شارح کفایه و مکاسب و صاحب تحفه‌الحکیم و الانوار القدسیه و سایر کتب و رسائل می‌باشند که براستی خط نسخ را در حدّ اعلای خوبی نوشته است. علماء خاندان ما هم همه خوشنویس ممتاز بوده‌اند؛ چنانکه سابقاً عرض شد. حسن الختام و بیت القصیده مجتهدین خوشنویس بنیان‌گزار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی بودند که براستی خط تحریری ایشان بسیار عالی و حقاً گاهی اوقات چنان نوشته است که از نظر هنری ارزش تذهیب و زینت‌بندی را دارد، چه رسد که دست‌نوشته ابرمردی است که قرن‌ها چون او نیامد. بزرگترین جنبش‌ها و نهضت‌های اصلاحی اسلامی را بعد از قیام اسلام بوجود آورد و باز هم فرمود؛ که من طلبه‌ای بیش نیستم. علماء خوشنویس عالم اسلام بسیار زیاد و ما در صدد ذکر تراجم آنان نیستیم که بطور گسترده در این باب صحبت داشته باشیم.

در این جا لطیفه‌ای راجع به عالم خط بد نیست عرضه دارم و پیدا کردن این لطائف جز به تصادف و لطف حضرت حق میسر نیست؛ قریب ۱۸ سال قبل مشغول گردآوری نکاتی برای مقاله بسیار مفصلی در بعد معنوی هنر خط بودم. روزی در دکان کتاب فروشی چشمم به کتاب اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات تألیف شیخ محدّث جلیل القدر حرّ عاملی افتاد با خود گفتم: کتاب را نگاهی کنم شاید بخرم، جلد سوم را برداشتم و بمجرد باز کردن ص ۷۱۱ معجزه ۱۶۷ چشمم بدین مطلب افتاد؛ که خواب دیدم امام عصر عجل الله تعالی فرجه را که گویا در مجلس درس من (حر عاملی) در زیرگنبد شرقی نشسته و من بسوی او شتافته، سلام گفتم و دست مبارکش را بوسیده عرض کردم: آقای من مسائلی دارم اجازه می‌فرمایید سؤال کنم؟ فرمودند بنویس تا برای تو جواب بنویسم که فراموش نگردد. سپس دوات و کاغذی را بسوی من نزدیک فرمود چهار مسأله نوشته جای جوابها را سپید گذاردم. و آن حضرت شروع کردند بنوشتن، من نزدیک رفتم تا خط ایشان را ببینم، دیدم خطی میانه است. بخاطرم گذشت که گمان می‌کردم خط آقایم بهتر از این باشد تا این فکر از خاطرم گذشت التفاتی فرموده پیش از آن که کلامی

گویم فرمود: از شرط امام آن نیست که بسیار خوشخط باشد، عرض کردم: درست فرمودی فدایت گردم. این قصّه و معجزه در کتاب اثبات الهداة مترجم که در ۷ جلد است؛ در مجلد هفتم آمده است.

ابر و باد از هند تا ایران

خوشنویسان عزیز می‌دانند که خوشنویسی و کاغذ شایسته و مناسب لازم و ملزوم همدیگرند. گهگاه رنگ مناسب و دل‌انگیز کاغذی را که هنرمندان رنگ زده‌اند؛ بقدری خط را زیبا و دل‌نشین نشان می‌دهد که آدمی از دیدنش سیر نمی‌شود. چون پیش از این مقام اشاره‌ای به هنرهای کتابخانه‌ای و کاغذ ابر و بادسازی نمودیم و صحبتی هم از علمای خوشنویس شد. بجاست در این جا کلامی مفصل در ابر و باد سازی بیاورم. در کنگره‌ای که به مناسبت بزرگداشت خوشنویس بی‌نظیر روزگار **مرحوم میرزا محمد رضای کلهر کرمانشاهی** در ساری برگزار شد، بنده بدان مناسبت مقاله مفصلی راجع به ابر و باد سازی در روزنامه **جمهوری اسلامی** نوشتم که در دو شماره پنجشنبه ۱۶ شهریور ۱۳۶۸ و پنجشنبه ۲۳ شهریورماه به چاپ رسید، آن مقاله را در اینجا جهت استفاده عزیزان می‌آورم، که یادگاری در این کتاب بماند. در ذکر علماء هنرمند و خوشنویس نام **مرحوم میرزا ابوطالب مدرّس بنام** هنرمند تذهیبکار و قلمدان ساز می‌درخشد. بنام همین مدرس عالیقدر و هنرمند بی‌نظیر روزگار کلام خود را آغاز می‌کنم.

یکی از علماء بسیار هنرمند ما که ابری سازی بی‌نظیر بوده و هیچ یک از ابری‌سازان هنرمند بیای او نرسیده‌اند؛ **ابوطالب مدرّس زنجانی** است که ابری‌سازی بینظیر و جلد سازی کم‌نظیر بوده است و شاید هم عزت و غیرت نفسی او سببی بوده تا معاش زندگی خود را از راه هنر بدست آورد و منت از روزگاری که سریاری با غالب علما نداشته نکشد. این بنده در موزه هنرهای تزئینی قلمدانی از ابوطالب مدرس دیدم که واقعاً آدمی از این همه ذوق و هنرمندی و نقش آفرینی و طلااندازی مات می‌شود باامضاء غبار و زرّین «**ابوطالب مدرّس**»

در مقدمه کتاب **گلستان هنر** ص ۵۰ آقای **احمد سهیلی خوانساری** در مقدمه

مفصل و ارزنده خود بر کتاب گلستان هنر **قاضی میراحمد منشی قمی** چنین می‌گوید؛ آقا ابوطالب مدرّس از علماء که در خط نسخ و تذهیب از استادان نامدار اواخر عهد فتحعلیشاه و محمدشاه و ناصرالدین شاه می‌باشد، نوعی ابری مذهب بر روی جلد و قلمدان و جعبه ابداع کرد که در جای خود بسیار بدیع و جالب می‌باشد این نوع ابری تا آن زمان نبود و از این پس با رواج قلمدان رواج یافت لکن کار هیچیک از مذهبان به مرتبه آقا ابوطالب نرسید، پسر آقا ابوطالب **استاد محمد علی بهار** شاعر و مذهب مشهور است که در تذهیب از نوادر زمان بوده است. این نوع ابری که اطراف نقوش آن الوان و باطلا به طرز مخصوصی تحریر می‌شده، بسیار زیباست.

در کتاب «**هنر قلمدان**» چنین می‌خوانیم:

(**ابوطالب مدرّس**) از مردم زنجان و جزو خوشنویسان و مذهبان اوائل دوره ناصری است. و او مبتکر قلمدان (ابری مذهب) می‌باشد به این تعریف که بوم قلمدان را با کاغذ ابری پوشانیده و آنگاه با تذهیب شانه‌ای آنرا می‌آراسته است. این تذهیب عبارت از توالی منحنیهای متوازی و متوازن بوده که هرگاه درست و به قاعده و استادانه ساخته می‌شده، موج‌های زرّین دل انگیزش در عین سادگی بسیار خوشایند جلوه می‌کرده است این کار ابداعی ابوطالب مدرّس چندان قابل تقلید نبوده و کسانی که به پیروی از او کار کرده‌اند مانند؛ **علیق‌لی همدانی** توفیق زیاد نیافته‌اند. ابوطالب از معارف اسلامی با اطلاع و در سلک علمای روحانی بوده است و به این لحاظ از هنر نقاشی و تذهیب ابری بسنده کرده است. برخی از این گونه قلمدانها از جهت تذهیب گرانبار و بعضی دیگر کم‌کار می‌باشد و نفاست آنها مدیون گرانباری تذهیب و رنگ بوم آنست. رقم این استاد در گوشه قلمدانهایش «**ابوطالب المدرّس**» میباشد کارهای متوسط ابوطالب فراوان و آثار ممتازش تنگیاب است.

در کتاب صحافی سنتی که از انتشارات دانشگاه تهران است (ص ۴۰) چنین می‌خوانیم: جلد روغنی تذهیب ابوطالبی، این نوع جلدها که به ابری نیز معروف است از ابتکارات ابوطالب مدرّس است که از علمای روحانی و مذهبان عصر قاجار بود، او نخست جلدها را با کاغذهای ابری الوان می‌پوشانید و سپس بطور

مخصوصی تذهیب می‌کرد که به تذهیب شانه‌ای نامبردار است. و همچنین در کتاب مذکور ص ۴۰ چنین آمده است: ابوطالب مدرّس سازنده جلد نسخه تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار یا تاریخ و صّاف نوشته محمد یحیی بن لطف‌الله بهبهانی در رامهرمز کوه کیلویه و در اصفهان در رمضان ۱۱۱۲ این تاریخ کتابت است نه تجلید.

و باز هم یادی از این هنرمند بزرگوار دکتر مهدی بیانی در جلد چهارم احوال و آثار خوشنویسان ص ۷ آورده و چنین می‌گوید: «ابوطالب مدرّسی» از خطوط او دیده‌ام: ادعیه و سور قرآن، نسخ کتابت خفی، خوش بارقم «و قد اتفق الفراغ من تنمیق السور المبارکات و الدعوات المستجابات فی ثامن شهر شعبان المعظم من شهر سنة ۱۲۸۱ احدی و ثمانین و مأتین بعد الألف من الهجرة المقدسة و انا العبد الدانی ابوطالب المدرّسی الهمدانی عفی عنه و حشر مع موالیه» و بر آن گواهی شده بود که این نسخه بخط آقا ابوطالب قملدانساز معروف و متخصص بوم قیامت است. نسخه خوب نوشته و جلد آن روغنی است و بوم قیامت خوب ساخته است، در مجموعه حاج سیّد نصرالله تقوی، بوم قیامت شاید به معنای بومی بسیار عجیب و زیبا و بی‌نظیر باشد که مایه شگفتی همگان باشد، چنان که در فارسی بمثل و کنایه می‌گویند: فلان کس در فلان کار قیامت می‌کند. و اکنون بکاغذ ابری بازگردیم.

در کتاب صحافی سنتی ص ۹۵ چنین آمده است:

ابری کاغذ برای مصرف روی جلد و درون جلد که به صورت تمام یا مغزی از عصر تیموری به بعد کار میشد و ساخت عثمانی، ایران و هند بود. در فرهنگ نفیسی آمده است: «کاغذ ضخیم که از کشمیر آورند. نیز کاغذ الوانی که به آب شنبلیله سازند. بهترین ابریهای این زمان یک نوع ابری است که در همدان شخص صحافی میساخته است» کلیم کاشانی گفته است:

چنان رنگی به روی کار آورد کز آبش «کاغذ ابری» توان کرد

(دیوان کلیم کاشانی به کوشش پرتو بیضائی، ص ۳۴۸).

در رساله جلد (صحافی) سیّد یوسف حسین، از ابری ساز مشهور موسوم به خانچی یاد شده است.

در مقدمه کتاب **گلستان هنر** به قلم آقای احمد سهیلی خوانساری (۴۱) چنین می‌خوانیم: ابداع کاغذ ابری. کاغذ ابری که از اختراعات ایرانیان ساکن هند می‌باشد و انواع آنرا که دارای صور و نقوش زیباست در حواشی کتابهای خطی بسیار دیده‌ایم و گاه گاه کم رنگ آنرا در متن کتابها و قطعه‌های استادان می‌نگریم مواد اصلی آن از آب شنبلیله جوشانده و رنگهای کوبیده الوان و صمغ حاصل می‌گردد و تهیه آن نسخه‌ای خاص دارد. میرمحمد طاهر که در عهد شاه طهماسب از ایران به هندوستان رفته و در آنجا اعتباری فراهم ساخت؛ مردی صاحب ذوق و هنر بود. کاغذ ابری از اختراعات اوست و پس از اختراع و تکثیر به ایران فرستاد، بزرگان و اشراف از ملاحظه آن محظوظ گشته برای حاشیه کتابهای نفیس پسندیده بفرمودند: صحافان بکار برند، لکن چون مقداریکه تجار ایرانی از هندوستان می‌آوردند طالبان را کافی نبود؛ اهل صنعت بر آن شدند که خود نظیر آن را بسازند. **مولانا یحیی قزوینی** در ایران نخستین کسی است که در پی فراهم ساختن ابری به روش **میرمحمد طاهر** بوده است وی بعد از تتبع بسیاری بالاخره موفق شد و ساخت، لکن در آغاز به خوبی میرمحمد طاهر نتوانست عمل آورد. پس از مدتی با بدست آوردن نسخه استاد از آب درآورد و استادان این کار بعد شیوه‌ها بکار برده و انواع خوش نقش آنرا ساختند که **مولانا تذهیبی** یکی از آنانست. از آن پس صنعتگران عثمانی و اروپا از این هنر تقلید کردند و امروز بیشتر ابری‌فرنگی در کارهای صحافی جدید مصرف می‌شود و ابری ایرانی که تا قرن پیش ساخته می‌شد اکنون کم یافت می‌گردد «و اکنون بر سر سخن و بمقصود اصلی رویم»

ابری یا ابروباد - کاغذ رنگ شده با نقش آفرینیهای جمیل است که چون ابرهای بسیار زیبا نمودار می‌گردد. هنر ابری‌سازی هنری بسیار شیرین و شاد است که مراحل ابتدایی آن را ممکن است اطفال خردسال حتی در چهار سالگی بیاموزند و مراحل بالای آن را استادان زبردست هم کم می‌توانند، از آب درآورند. گهگاه استادانی از گوشه و کنار به ایماء و اشاره راه ابری‌سازی را بیان می‌دارند یا می‌نگارند اما در لفافه و اجمال آن طور که به سادگی نتوان انجام داد و ما به یاری خداوند متعال با جمال و تفضیل راه ساختن آنرا بیان می‌داریم.

اجمال آن اینکه رنگ مایع را بروی مایعی آهاردار می‌ریزند و سپس کاغذ را بدون معطلی بر روی آن رنگ زده برمی‌دارند و خشک می‌کنند. در قدیم زحمات زیادی در تهیه رنگ و پودر کردن و حل کردن آنها می‌کشیدند که امروزه با رنگهای حاضر و آماده برای نقاشی کار خیلی آسان شده است و ما به تفصیل مراحل ساختن ابر و باد یا کاغذ ابری از ابتدا تا درجیات بالا را بیان می‌داریم. در سینی معمولی قدری آب بریزید و سپس قدری رنگ و آب رنگ به آن اضافه کنید و کاغذ معمولی را روی آن زده و زود بردارید. می‌بینید که نقشی کم‌رنگ جمیل و زیبا بر آن افتاده است. اما این رنگ‌آمیزی چند عیب دارد اول آنکه چون آب و رنگ است بکوچکترین آبی و رطوبتی رنگ باخته و از بین می‌رود. دوم آنکه آب رنگ خود مثل آب بوده و نقشی چندان روشن روی آب نمی‌زند. حال اگر بجای آبرنگ از رنگ روغنی نقاشیهای رنگ و روغن استفاده کنید رنگ روغنی را قبلاً با قدری نفت سفید در ظرفی ریخته رقیق کنید و سپس آن رنگ رقیق را روی آب ریخته با چنگالی یا چوبی یا سوزنی در آن نقشی زده کاغذ را بر آن زده بردارید این رنگ‌آمیزی اولاً ثابت است چون رنگ روغنی است و با آب شسته نمی‌شود و ثانیاً چون رنگ خود روغنی بوده و با نفت نیز آمیخته است، زود روی آب از بین نمی‌رود و قدری با موج روی آب می‌ماند تا کاغذ را بر آن انداخته برداریم. اما این رنگ‌آمیزی نیز عیب بزرگی دارد که چون آب سینی صاف و خالص بوده و هیچگونه حالت آهاری یا غلظتی ندارد؛ رنگها را خوب حفظ نمی‌کند و نقشها زود داخل هم شده نمایش هنرمندی ندارد. پس طریق سوم را ارائه می‌دهیم و آن درست کردن ابری بالعب نشاسته است. مقداری رنگهای زیبا و مختلف رنگ و روغن را انتخاب نموده و هر کدام را در ظرف کوچکی چون نعلبکی یا کاسه کوچک پلاستیکی با قدری نفت سفید مخلوط می‌نماییم بطوریکه رنگ رقیق گشته به آسانی بتوانیم آن را روی آهار بپاشیم. قلم مو یا قطره چکانی را هم که با آنها رنگ رقیق را برداشته و بپاشیم یا بچکانیم حاضر می‌نماییم، همچنین چنگالی یا شانه یا چوبی که بر آن سوزنهای متعدد زده باشیم (به شکل شانه) نیز جلو دست می‌گذاریم تا هنگامی که رنگ را روی نشاسته ریختیم با آن چنگال یا شانه نقشهای موجی و دایره‌وار در آن رنگ

انداخته کاغذ را بر آن نقش زده برداریم، قدری نشاسته قنادی (که چسبش بیشتر است) را در آب ریخته و آن را میجوشانیم تا نشاسته به حالت شیشه و آهاری درآید. نسبت مقدار نشاسته با آب تقریباً یک قاشق غذاخوری نشاسته خشک در دو لیوان آب است. اگر بدین نسبت نشاسته بعد از پخته شدن حالت سفتی پیدا کرد، معلوم می شود چسبش زیاد و باید در مرتبه دیگر یا نشاسته کمتر ریخت یا آب را زیادتر. (انسان با تجربه و آزمایش کاملاً واقف بطرز کار می گردد) بعد از ریخته شدن نشاسته آنرا توی ظرفی یا سینی بزرگ می ریزیم و همانطور که عرض شد؛ از آن رنگها روی نشاسته ریخته و کاغذ را بر آن می زنیم و برمی داریم یکی دو مرتبه که کاغذ روی رنگ خورد، رنگ تمام می شود دوباره عمل را تکرار نموده رنگهای مختلف را می ریزیم. با اعتدال از تکرار باز هم تذکر می دهیم نسبت نشاسته با آب باید قدری محفوظ باشد. چون اگر نشاسته زیاد باشد نشاسته پخته شده چون فیرونی سفت می گردد و این چسب بهترین چسب برای چسباندن قطعاتی خطی است و هیچگاه قطعات خط را با سریش نچسبانید؛ زیرا آبش زیاد و رطوبت فوراً از کاغذ به طرف دیگر سرایت نموده و خط را پهن و ضایع می کند. برای استفاده از چسب نشاسته بهترین چسب برای قطعه کاری یک قاشق غذاخوری نشاسته خشک را در یک لیوان بزرگ آب حل نموده می جوشانند اما برای ابری سازی یک قاشق غذاخوری را با سه لیوان یا چهار لیوان آب مخلوط نموده می جوشانند و به هنگام جوشاندن نشاسته آنرا مرتب بهم بزنند تا دانه نبندد. اگر آهار نشاسته زیاد است کاغذ را بعد از برداشتن از روی ظرف در آب خالص بشویند یا آب بر آن بریزند تا لعابش شسته شود و نترسند که رنگ از بین نمی رود و مراحل ابتدایی ابری سازی بدین طریق را همگان می توانند به راحتی انجام دهند. اما استادی کار در رنگهای مختلف و نقشهای جوراجور انداختن است.

از گفتار ما معلوم شد؛ هر ماده ای که دارای غلظت و چسبندگی باشد برای ابری سازی بدرد می خورد، حتی مثل آب ماکارونی پخته به شرطی که چسبنده گردد.

ابری های بسیار زیبا و دل انگیز را با جوشانده پودر تخم شنبلیله بدست

می‌آورند، تخم شنبلیله را پودر نموده قریب یکساعت یا دو ساعت خوب می‌جوشانند تا تمام شیره آن گرفته شده بقوام آید. سپس آنرا به توسط صافی، پارچه ململی یا درشت‌تر از آن صاف نموده توی سینی یا ظرف بزرگ پهنی می‌ریزند، جوشانده پودر تخم شنبلیله باید قدری روان بوده و غلیظ نباشد. مثلاً مقدار ۲ لیتر آب برای ۲۰۰ گرم تخم شنبلیله کافیست. پودر مذکور را با آب سرد مخلوط نموده سپس گرم می‌نماییم تا به مرحله پختن برسد بهنگام جوش مانند نشاسته آنرا بهم می‌زنیم؛ تا دانه نبندد. اگر کاغذ ابری را برای نوشتن یا نقشهای ملایم و نرم تهیه می‌بینند جوشانده را روان‌تر برمی‌دارند و بکار می‌برند و اگر برای نقشهای ریز و پر پیچ و خم و به ویژه برای حاشیه‌اندازی به کار می‌برند قدری با قوام‌تر بکار می‌برند. در هر صورت شیره تخم شنبلیله را توی ظرف بزرگی که مهیا دیده‌اند می‌ریزند؛ به همان طریق سابق رنگ روغنی رقیق شده را با قطره چکان یا قلم مو بروی او انداخته به توسط شانه یا هرچه که بتوان با آن نقشهای مختلفی ایجاد کرد؛ خط می‌کشند و کاغذ را بروی آن انداخته برمی‌دارند. سپس کاغذ رنگ شده را به توسط آب کتری یا ظرف دیگری یا دوش دستی یا شلنگ کم‌فشار می‌شویند یا خود کاغذ را توی طشت آب صاف دیگری انداخته برمی‌دارند تا غلظت و زبری و دانه‌های ریز پودر شنبلیله شسته شود، سپس بجایی انداخته می‌گذارند تا خشک شود. با خود تخم شنبلیله هم می‌شود همه این کارها را انجام داد و نیازی به پودر کردن آن نیست ولی اگر با خود تخم شنبلیله بخواهند ابری بسازند آن را یک شبانه روز در آب می‌خیسانند و سپس می‌پزند.

اگر کاغذ صاف و برای نوشتن و قطعه‌کاری مناسب باشد، مهره نمی‌زنند و اگر زبر است؛ آنرا مهره می‌زنند. بنده از کاغذ مهره‌زده خوشم نمی‌آید و نمی‌پسندم چون مهره به کاغذ برق می‌زند و برق کاغذ نمایانگر تازه بودن کاغذ و کهنه نبودن آن است.

کاغذهای کهنه‌نما برای کارهای هنری بسیار مناسبتر است. اگر کاغذ ابری را برای کارهای زیبای دیگری غیر از نوشتن بکار می‌برند، بهتر است با کاغذهای زبر مخصوصاً کاغذ روزنامه ابری بسازند. ابریهای زیبا نه تنها در قطعه‌نویسی و کتابت

قطعات بکار می‌رود بلکه در خیلی از هنرهای زیبای کتابخانه‌ای مثل؛ حاشیه‌بندی قطعات هنری، جلد قلمدانها، جلد کتابهای نفیس، قوطی‌های پایه ماشه و امثال اینها بکار می‌رود و خیلی وقتها روی کاغذ ابری را بعد از چسباندنش نقاشی، طرح‌اندازی و تشعیر می‌کنند که بسیار زیبا از آب درآید. ابری‌سازی را باید ابتداءً به عنوان تجربه و آزمون انجام داد تا راه پیدا کردن رنگهای بسیار زیبا و بیرون آوردن ابریهای جمیل، زیبا و خوش‌رنگ بدست آید و قدرت هنرمندی در انجام این هنر لطیف و شادی‌بخش برای هنرمند پیدا شود. با روانی و غلظت شیر شنبلیله و رنگها طرحهای مختلف و گوناگونی پیدا می‌شود که از جمله آنها می‌توان طرحهای موجدار، چرخ، شانه‌ای، پرطاوسی، گلگونه، مرمری و ساده را نام برد که به حسب گلها و طرحهایست که روی کاغذ پدید آمده است. در ابری چرخ‌ی نقش رنگین را با چرخ زیبایی نشان می‌دهد. شانه با چنگال یا مثل آنها را چرخشی در رنگ و شنبلیله زده زود کاغذ را بر آن می‌انداختند و برمی‌داشتند. ابری شانه‌ای با شانه خطوط و منحنیهای متوازی در رنگ ایجاد نموده کاغذ را بر آن می‌زده‌اند تا همانگونه به کاغذ منتقل گردد. ابری مرمری رنگ را بروی شنبلیله انداخته صبر می‌کردند؛ قدری لکه‌های بزرگ رنگ گل زده در هم بدود سپس کاغذ را بر آن انداخته برمی‌داشتند.

بعاجاست برای تمیم و تکمیل کلام خود نسخه‌ای دیگر از ابری‌سازی قدیمی به نقل از کتاب **كشف الصّناعه و مخزن البضاعة** مسمّی به **منتخبات التجارب محمّدی** ص ۴۴ چاپ بمبئی تألیف **میرزا محمّد شیرازی** ملقّب به **ملک الکتاب خان صاحب** مبادرت ورزیم.

طریق ساختن کاغذ **ماربل** (اسم فرنگی ابری - ابری نقش مرمر **marbled** صحافی و جلدهای اسلامی ص ۲۱۲) یعنی ابری ایجاد اهل ایران، بیاورند هر رنگی که خواهند اول رنگها را صلایه نموده همچنان بر روی سنگ گذارند که خشک شود، بعد از خشک شدن دیگر باره بر آن آب ریخته باز صلایه نمایند، تا سه مرتبه چنین کنند و طلب از تکرار آن باشد که پوچ شود نه آنکه خوب نرم شود و الا این معنی در دفعه اول نیز به عمل توان آمد، پس چون رنگها را به طریق مذکور به عمل آورند،

شنبلیله را جوشانیده تا خوب پخته شود و بعد از آن در میان ظرفی نموده چندان بر هم زنند که لعاب غلیظی از آن حاصل شود، به غلظت شیر به بعد از پارچه کرباسی با دست مالش داده صاف نمایند و لعاب را در میان طشتی که بزرگی آن به مرتبه‌ای باشد که ورق کاغذ در آن بگنجد بریزند. اگر حوضچه از چوب باشد بهتر است، پس کاغذ بی آهاری که مهره هم نداشته باشد که پیشتر به آب زاج سفید طبخ یافته کشیده و خشک نموده حاضر داشته باشند و بعد از آن رنگها را صمغ عربی زده هر یک را در پیاله جدا داشته باشند و قلم موی بزرگی حاضر نموده و شانه دندانه‌دار حاضر نموده باشند پس چند قطره آب هریطه در میان رنگ چکانند و با قلم موی مذکور برهم زنند و فی الحال به همان قلم رنگ را بر روی لعاب طشت چکانند و به شانه بهر حرکتی که خواهند پهن نمایند، بعد از آن کاغذ بر روی آن انداخته و فی الحال بردارند و بر روی تخته انداخته فوری آب سرد از لوله آفتابه برو ریزند، چنان که لعاب او شسته گردد و بعد از آن ورق از روی تخته برداشته خشک سازند. پایان نسخه.

هریطه ریطه یاریده است: میوه درختی در هندوستان شبیه فندق که چون در آب مخلوط کنند کف کند و سر و موی و پارچه ابریشمین را بدان شویند (لغت‌نامه دهخدا- ج ۲۶- ص ۲۵۰) که در حقیقت ریشه نوعی اشنان است و برای روان شدن رنگ با آن مخلوط می‌کنند. سخن بدرازا کشید. زیبایی و جمال ابری ایرانی سبب شد تا در اروپا (فرنگستان) بدل او را با چاپ و با سمه و کلیشه بسازند که بنام **ابری فرنگی** معروف گردید و او یک صنعت ماشینی و چاپی است نه هنری دستی و محصور در همان کلیشه چاپ است، به خلاف ابری دست‌ساز ایرانی که اگر صدهزار صفحه بسازند دو صفحه مثل همدیگر نیست.

سخنی با هنرمندان جوان و ختم کلام

اکنون شایسته است که در پایان این شرح حال هنری سخنی با هنرمندان عزیز داشته باشم همانطور که در اول کلام وعده‌ای باین مطلب دادم و اینک بوفای آن وعده گفتاری با این عزیزان دارم.

در ابتدای سخن از هنر اشاره‌ای به فطریات آدمی و گرایش و کشش بسوی زیبایی و جمال و کمال مطلق و ابدیت نمودم و شایسته است، بدنبال آن کلمات باز هم مطالبی را عرضه داریم.

انسان به مقتضای آیه کریمه «انی جاعل فی الارض خلیفه» (بقره-۳۰) خلیفه الله و آیه و بینّه او در روی زمین است و به مقتضای آیه شریفه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» (بقره-۳۱) ارزش او به تعلیم الهی است مر او را که فضیلتی بزرگ و بدان شایستگی مسجودیت ملائکه را پیدا کرد. با شناخت نفسی و علم حضوری ادراکات عقلی خود گُل سر سبد شده است. در ژرفای روح او اصول و بدیهیات اولیه جایگزین گشته و زیربنای شناختها و شناساییهای او و معیار تجزیه و تحلیل قضاوت و ردّ و قبول اوست و با اتکاء به آن شناختها به تدریج بر میزان معلومات و آگاهیها و شناختهای خود می‌افزاید. با پاکیزگی و قداست و طهارت نفس او عنایات الهی و بوارق لطف ربوبی به کمک می‌شتابد. آن چنان که گویی باو الهام می‌گردد و با اشراقات غیبی از دیوارهای سنگین عالم مادی گذر نموده بفضای باز عالم بزرگ و حقیقت وجود و صحنه مجرّدات و درک حقایق مطلقه کلیّه نایل می‌گردد. با استعدادهای نهفته درونیش در درک این حقایق متعالی دیگر نیازی به چشم و دست و حس و لمس ندارد. این سیر مسیری متعالی و بلندپرواز است که تا آستانه حقیقت مطلق و فیض بیکران الهی ادامه دارد. لطف و محبت باری تعالی بر او مقتضی شد تا تجلیگاه صفات باری و مشهد اخلاق الله گردد. احساس و کشش بسوی جمال مطلق ودیعه‌ای الهی و ملکوتی است که در نهاد او نهاده شده و از اصل خلقت سرچشمه می‌گیرد. این جوشش درونی و احساسات و عواطف باطنی را با زبان هنر که زبانی الهی و ناموسی خلقتی است و کاربردی عظیم دارد به بروز و ظهور می‌رساند. کشش این جمال است که آدمی را در جاذبه قرب الهی و پیشگاه خداوندی دایماً بسوی مطلوب و کمال می‌برد. حتی در عالم بهشت و نعمت جاودانی. و سرّ جاودانگی بهشت هم شاید همین بی‌مرزی و بی‌توقفگاهی جمال و کمال محبوب و مطلوب است. انسان همیشه همراه این احساسات و عواطف است. انسانی بلندپرواز، احساس و عاطفه‌اش همچون او بلند پرواز، و میل بابرار و

اظهار این عواطف و احساسات هم بلندپرواز و تاب مستوری ندارد و شاید به همین جهت باشد که هنر و هنرمندی هم مرزی بی‌نهایت داشته باشد. اما لطف این راه و ارزش آن آنست که بسوی مبدأ اعلی و فیض مطلق باشد و به همین جهت بعد معنویت و توجه به اخلاق و عرفان هنر تنها شرط راه است و همین بُعد است که آدمی را در یک روشنائی روح افزا و جان بخشی قرار می دهد که گویی سراپا عظمت، کرامت، شرف و اصالت شده است و همین بعد است که باو ارزش معنوی، اصالت انسانی ایثار، فداکاری، شجاعت، شهامت و بالاخره قبول شهادت ارزانی می دارد. این بعد است که آدمی را غرق در هنر و هنرمندی می کند. هنر چگونه عشق ورزیدن، هنر چگونه زیستن و چگونه عبادت کردن و چگونه مناجات کردن و بدرگاه حضرت حق رفتن، هنر رهبری، هنر وفا و ایثار داشتن هنر جنگ و هنر مسئولیت و تعهد و هنر چگونه مردن و هنر.... و بالاخره هنرهای زیبا و جمیل که نمایانگر عوالم لطف و عاطفه انسانی است. سراسر عالم وجود همه عشق و جمال است. پس سراسر هنر است اما «نه که هر کو ورقی خواند معانی دانست» هر چه از هنر و صفای هنر بگوییم کم است. هنرمند صفای زندگی می آفریند و جهان را جلا و روشنی می بخشد دست توانایش دروازه های زیبایی را می گشاید. چشمان تیزبین و نافذش همه جا و در میان همه چیز بجستجوی جمال است. انگشتان افسونگرش از کاغذ پاره ای و چند تکه رنگی پدیده های دلنشین و اعجاب انگیز بوجود می آورد که براستی آدمی از دیدنش سیر نمی گردد.

مظهر زیبایی دوستی و کشش بسوی جمال هنر است که رسالتش را هنرمند بدوش می کشد. رسالتی که باید معنویت زیبایی و الهی را به کمال قدرت بیان داشته همگان را از سرچشمه جمال سیراب و بهره مند سازد. اما آن زیبایی و جمال تنها زیبایی و جمال ظاهری نیست بلکه ظاهر منزلگهی است برای گذر بسوی جمال معنوی و زیبایی متعالیتر. ان الله جمیل و یحب الجمال، خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد آیا به معنای زیبایی ظاهری است؟ ساحت مقدس خداوند متعال پاکیزه تر از جسم و جسمانیت است و آن زیبایی جمال ملکوتی و معنوی است که چنین جمالی و چنین زیبایی را در راه هنر باید جست. اگر زیبایی

ظاهری را در هنر کافی بدانیم باید پذیرای هرگونه آلودگی و گمراهی باشیم. هنر باید وسیله تعالی روحی و سیر معنوی بسوی ملکوت اعلاّی خداوندی باشد. بازگوی حق و باطل حیات باشد. مایه تطهیر، تهذیب و اصلاح باشد. حیات، زندگی، عزت و سربلندی بخشد. نه آنکه سائق و کوچ‌دهنده بسوی مردگی، پوکی، خواری، انحراف، خودفروختگی و اجنبی‌زدگی باشد. قرآن را ما سراسر هنر می‌دانیم، نهج‌البلاغه و صحیفه سجادیه سرتاپا نثر فنی و هنری است. اما هنر در قرآن و نهج‌البلاغه به چه دیدی دیده شده است. در عرفان هنری انسان نه فقط اعضاء و جوارح انسان در تکاپو است بلکه دل و جان و عقیده و ایمان هم در کار است و راز و رمز هنر اسلامی، همان هنری که دل شیفتگان هنر در شرق و غرب تمدنهای بشری برای آن می‌طپد پنهان در همان معنویت و حقیقت عرفانی درونی آنست که بشهود و بروز رسیده است. هنری که نگارشش و نگارش بیان زیباییش و حکایت از هستی و زندگی آدمیش و پیوند دادن بین زیبایی و حقیقت در او همه و همه از دیدگاه اسلام دیده می‌شود. هنر اسلامی (نه هنر مسلمانان) هنری است که ناشی از اسلام و قداست و پاکیزگی و طهارت و تعالی و عروج آن بوده باشد. خوشبختانه طبع مسلمان و خوی اسلامی از نحوی قداست برخوردار است که گویی در همه حال و بهر شکل و رنگ آمیخته با عرفانی هنری است که از یک روح ممتاز آسمانی و صفایی خداوندی سرچشمه می‌گیرد و تا این روح و معنویت نباشد، آدمی نمی‌تواند هنر اسلامی را متجلی سازد. اگر از یک نفر هنرمند غربی خواستار هنر اسلامی شویم خود باید هر ساعت و دقیقه راه را باو نشان دهیم و این مشکلی است حل‌ناشدنی و تنها علاج آن همانا جوششی معنوی و عقیدتی و تعهدی دینی است که او را ناخودآگاه به مسیر صلاح و سبیل فلاح ببرد.

بعضی از هنرمندان آثاری هنری را در ظرفی و موقعیتی بیمارگونه، ناآرام، وسواس، وحشت و امثال این حالتها بوجود آورده و جمعی دیگر که خود فرومانده بیماریهای روانی و مخصوص آوارگیهای روانی مغرب زمینند چنین مدّعیند که هنر زاییده بدبختی، شوربختی، بیچارگی و وحشت، وسواس و بالاخره جنون می‌باشد. بیچارگان درک نمی‌کنند که اگر هنری در این حالتها بوجود آید اگر حالتهای آرامش،

طمأنینه، ایمان، روحانیت، معنویت و بالاخره باارتباط به ساحت مقدس الهی بوجود آید چقدر آرامش بخش و لذت بار است و برآستی که هنر نمایانگر اضطراب یا آرامش نفس هنرمند است. به نقاشیها، تذهیبها قطعات خطی ایران ما بنگرید که از چه آرامش معنوی برخوردار است و از چه ایمانی خدایی و احساسی مثبت سرچشمه می گیرد. اصولاً زندگی با هنر آمیخته و این آمیختگی در نزد ایرانیان تجلی خاصی داشته که در هیچ ملتی چنین نبوده است. اشتباه نشود والاترین دلبستگیهای انسانی در تمام مراحل حیاتش همانا عشق و پرستش است که او خود آمیخته با هنر پرستش، نیایش، مناجات است. هنر و حیات آمیخته همدیگرند و ارزش بخش زندگی همانا هنر است. پدیدآورندگان هنر افرادی مخصوص و از نحوی تخصص و امتیاز برخوردارند که گهگاه بمرز نبوغ می رسد. بمقتضای کشش بسوی جمال و زیبایی خواستاران و فریفتگان هنر عمومی و تقریباً همگانی است که ناشی از همان کشش فطری است. البته روشن است همانطور که قریحه و استعداد آفرینش هنری در همگان یکسان نیست همانطور هم همگان از ساخته های گوناگون هنری یکسان لذت نمی برند. زیرا سلیقه و ذوق آنان همانند نبوده و احساس هنری بعضی نیرومندتر و شدیدتر از بعضی دیگر است.

همین کشش همگانی مردم بسوی هنر برای هنرمند تعهد و مسؤولیت می آورد و بار سنگین رسالت معنوی را بر دوش او می گذارد. این جاست که هنرمند ارجمند اسلامی باید بداند که هنر چه کاربرد عجیب و شگفتی در همه زمینه های زندگی فردی، اجتماعی اخلاقی، علمی، سیاسی، ادبی، مذهبی و تربیتی و غیر اینها دارد و قلمرو او همه شئون زندگی انسانی است. با این شناخت پی باهمیت هنر باید برد. هنر اسلامی خود را عامل پیشرفت و تکامل و سعادت، هدایت و ارشاد، بیداری و هشیاری و تحرک بداند. هنر را با انحراف از مسیر خدایش مایه رکود و مسخ فرهنگی، ویرانی و شقاوت، گمراهی و ضلالت تخدیر، غفلت، فریب و سکون نسازد. هنر مردمی و متعهد باید رسالت اصلی خویش را بر مبنای عقیدتی و توحیدی اسلام باثبات رسانده در جهت ساخت و رشد واقعی به پیش برود تا چون درختی تنومند و پر حاصل به بار بنشیند. نقش پر بار و پر برکت خود را در نشر

فرهنگ و اندیشه صحیح خدایی متجلی سازد. تأثیر بارز و باهر خود را در حوزه هنر و اندیشه اسلامی روشن و تابناک بچشم و گوش همگان برساند. کشش عاطفی و گرایش اسلامی خود را دائماً و مستقیماً متوجه معنویت، اصالت، انسانیت و عرفان ملکوت خدایی نماید. براستی که انسان منصف باید سر تاپای تمدن اسلامی را هنر ببیند. قرآن کریم و نسخه آخرین تعالیم الهی و سماوی معجزه است. آیا معجزه یک هنر نیست. آوردن کلمات و ترکیب بندی و نظم آفرینی کلام معجز خود یک آفرینش هنری نیست. آیا تألیفات گرانبار نویسندگان گرانقدر اسلامی در طی این قرن‌ها بزرگترین هنر نیست. مگر شعر و ادبیات هنر نیست؟ پس ببینید که کتابخانه‌های اسلامی از لطافت و هنر چه محشری است گهگاه یک مطلب هنری بسیار پر ارج و گرانقدر آن قدر مورد حاجت و نیاز مردم و اجتماع است که توده قدردان و حق شناس ما ملتفت هنرش نمی شود چون فکر و ذکرش متوجه نیاز و حاجتش است و متوجه جنبه هنری مسأله نیست؛ مثل بعضی تألیفات عقیدتی یا فقهی علمای بزرگوار ما که کاش مجالی بود تا قیاسی بین تألیفات آنان بنماییم تا ببینید چه هنری و دقتی در بعضی تألیفات بکار رفته و چرا بعضی کتابها از نظر مطالعه ارزشش بالا می آید و بعضی از نوشته‌ها و کتابها ته نشین می شود، اگر بتوانیم به آنها ارزش کتاب بدهیم. سفرنامه‌ها را بنگرید بعضیها از نظر هنری و ارزش چقدر با اهمیت و بعضیها خیر. هنرمند پاره‌ای از محیط حقیقی و عضوی از مجتمع واقعی خود است. از جامعه و واقعیتهای عینی آن نباید چشم پيوشد. پاپای اجتماع اسلامی، انقلاب، جامعه و مردم ما راه رود، بکنجی نخزیده و به هنر ساخته و پرداخته خودش دل خوش نکند خالی از تبحر و تهی از استادی کامل یک هنرمند حقیقی گهگاه پزی اسلامی و انقلابی نداده هنری التقاطی بوجود نیاورد تا مجبور شود پای تابلو بایستد و شرح و بسط نکات و دقایق آنرا بدهد. انسان منحرف و ماده گرا که دارای گرایشهای حیوانی و کششهای جسمی و جنسی باشد؛ نمی تواند هنری شایسته به گسترده‌گی روح انسانها عرضه بدارد. چه احساس او، شخصیت او، ابراز و اظهار هنری او پا در منجلا ب ماده و شهوت و شکم دارد. دیگر چگونه می تواند با نفس خود به مبارزه برخیزد و برخلاف قانون سنخیت بین علت و معلول هنر اصیل و

جاودانی عرضه بدارد، هنری را ما می‌طلبیم که همگام با معنویات انسانی و اصالت‌های آن که برتر و والاتر از پای‌بندی‌های عالم طبیعت و حیوانیت پویا باشد. در مسیر فطرت الهی انسانی که همان فطرت‌الله الّتی فطر النّاس علیهاست روان باشد، تا با هدف و غایت جاودانه ابدی و جاودانی گردد و دچار مرگ و تباهی و سقوط و هبوط نگردد. فطرتی که اولین خمیرمایه‌اش عشق و پرستش است هنر اصیل باید که با این عشق و پرستش همراه و همراز و همدم و همساز باشد تا در هر کجا این هنر جرقه‌ای زند این عشق و پرستش جلوه‌ای کند. بگذشته هم که بنگریم پرسابقه‌ترین و دیرپاترین هنر هنری است که با این بعد انسانی با این عشق و پرستش و با ادیان آسمانی سر و کار داشته است. اصولاً خط سیر انسانی و مسیر عارف در هر لباس و هر مکان و زمانی باید معلوم باشد، بکجا می‌رود و چرا می‌رود. ابدیت و جاودانگی است که گرانقدرترین مسیر هنر است. عشق بابدیت و خلوت، عشق بجاودانگی و عروج، عشق بخداوند و بهره‌مورد محبت اوست، مایه ارزش هنر است. هنری که در خدمت انسانیت و معنویت بوده و در بعدی الهی پویا باشد، بی‌پویی و پایداری انسانیت و معنویت پویا و پایدار می‌باشد و هر جا هنری این چنین در طول قرن‌ها عرضه داشته شده است، هنر تر و تازه و سر حال است. و اکنون هم هنر ارزنده اسلامی باید بر پایه ارزش‌های اصیل و والای اسلامی بایستد. از چشمه‌های جوشان معارف و معنویات سرچشمه بگیرد، تا ببرکت آن پایه‌های ارزشمند زیباترین و درخشانده‌ترین جلوه‌های والای انسانی و معنوی حیات معقول او پدید آید. با بکار گرفتن استعداد‌های هنری و ایمان الهی باید هنر را به عنوان یکی از شاخه‌های بسیار حسّاس و مهم فرهنگ بشری از منابع و معنویات سرشار اسلامی و الهی جلوه‌گر ساخت تا هم مشهد تجلّی ارزش‌های والای گذشته باشد و هم در باروری و بارآیی آیندگان نسل‌های اسلامی و پویندگان راه مؤثر و مفید واقع افتد. ما وارث فرهنگی هستیم که کتاب و علم در او مقامی الهی و معنوی داشته و انشاءالله که چنین خواهد بود. پشت کردن غافلان و غرب و شرق‌زدگان در بیش از نیم قرن گذشته به معنویت و فرهنگ اسلامی نور آسمانی و الهی را از دل ما نربود و با ریشه‌دار بودن این معنویت در دل و جان ما امید که تدارک گذشته شود. معنویت

این فرهنگ چنان درخشان شود که هیچ ده و خانه‌ای نباشد مگر آنکه نور اسلام در آنجا تابان گردد.

هنرمندان عزیز هیچ می‌دانید که جهان متمدن ریشه فرهنگ و تمدن و هنر خود را در فرهنگ و تمدن اسلام می‌جوید و آیا می‌دانید که چه گنجی شایگان را ما پاسداریم. گنجینه‌ای که تکه‌پاره‌های آن بر تارک بزرگترین و مشهورترین موزه‌های جهان می‌درخشد و مایه افتخار آنهاست. بر ماست بعنوان نسلی شایسته میراث‌دار میراث معنوی و اسلامی پدران روشن روان و پاکدل خود باشیم. با افتخار و سربلندی شانه بزر بار این میراث پر ارج و گرانها محکم و استوار بگیریم. گذشتگان متدین هنرمند ما نمونه‌های اخلاق و فضیلت بوده‌اند. دریغ است که ما وارثان هنر آنان در منجلاب رذائل و پستیها و ناپاکیهای روحی و روانی دست و پا زنیم.

هنرمند متعهد و متدین زمان ما باید با شوریدن بر نفس، بازگشت به فطرت انسانی و رو آوردن به مفاهیم و ارزشهای گرانبهادر و والای معنوی و الهی و رها شدن و وارستن از بندهای مادی و معیشتی و تزیین به زینتهای شریعت مطهره انسانی مطهر و منزّه گردد. سرشار از عشق و محبت و مسؤولیت در درگاه خداوندی مرتبط با خداوندی چونان عاشق و معشوق عاشقی که نشست و برخاست و قیام و قعود و ذکر و فکر او حضرت حق متعال باشد.

هنرمندی که دل و جاناش چونان خورشید جهان‌آرا می‌درخشد، استعداد هنری خود را که عطیه‌ای الهی است متوجه عشقهای مادی و وصال معشوقه‌های جسمی نمی‌سازد. البته نیرنگ استعمارگران همیشه چنین است که استعدادهای توده‌های تحت سلطه را در راه خواسته‌های دروغین لذتها و کامجوییها و ترویج فساد در هنر پوچی و پوکی برده انسانهای ارزشمند را به بی‌ارزشی و فقدان تمامیت هستی و اصالت انسانی سوق می‌دهد. و با ترویج ابتذال و نزول ارزشهای معنوی عقلانی افکار سازنده و پویای جوامع زیر سلطه خود را تخدیر نموده تا توجهی به مسائل مذهبی، اخلاقی، سیاسی اجتماعی ننموده بلکه با احساس تهی بودن و پوچی از خود متوجه مزالقی و مسافط اخلاقی گردد. و اما ما که ادعای آزادگی و آزاد مردی از قید و بندهای شیطانی و وساوس نفسانی و انحطاطات اخلاقی را داریم بر ماست که

با اتکا به مکتب اسلام عزیز و تحفظ بر تقوی، پاکدامنی، عظمت و عبادت مقام والای انسانی خود را حافظ بوده و از نعم معنوی الهی برخوردار و بهره‌مند باشیم. از نعمت الهی و معنویت دور نگردیم. با غفلت از کیفیت به افول این معنویت کمک ننموده و سر در خط حاکمیت کمیت که پست‌ترین و ظلمانی‌ترین مرتبه عالم هستی است ننهیم. اصالت را به مکتب و به اسلام و به پیوستگی و ارتباط با ذات باری تعالی و مرضات او دهیم. دلدادگان مکتب اومانیسیم و اصالت انسان و خواهش محوری در جهان مادی نباشیم. بها و ارزش جهان و کار و عمل و ذوق و هنر را به خداوند و دین دهیم و اگر بهایی به انسان و بهر چه غیر خداست دهیم آن هم در راه خداوند و در راه رضای اوست. چنانکه همه اجزاء عالم را در رابطه با خالق و موجودش با ارزش و بجای می‌دانیم. نه پوچ و بیمعنا.

دین مادی‌نی محدود و مسدود و در بسته و محصور نیست که در زمان خاص و مکانی مخصوص به سراغ ما بیاید. همه وقت و همه آن در محضر خداوند و در پرتو عنایت اویم. پس چه بهتر که همه اعمال و هنرهای خود را در پیوند او سازیم. هنر را هنری انسانی و حیات‌بخش و مسیحایی عرضه داریم نه دجالی و نافی ارزشهای انسانی. حقیقت و شایستگی درونی و استعداد هنری خداداد انسان نباید بدست خودباختگی و بیگانگی از خویشتن و ارزشهای پوچ ماشینی تحت عنوان گول زننده ترقی و پیشرفت مضمحل شود. زندگی ماشینی و هنر ماشینی ارزش هنری و کیفیت شخصی هنرمند واقعی را ندارد. زیرا آن کار کاری یکسان، یکنواخت، بدون ابراز و اظهار خلاقیت‌های شخصی و احساسات و عواطف هنری افراد گوناگون بشری است. کیفیت زندگی و هنری زمان قدیم مربوط به خلاقیت و استعداد‌های تک‌تک افرادی بود که هر یک سهمی بسزا در تمدن گذشته‌های ما داشته‌اند هر یک به کیفیتی، به ارزشی، به معنویتی خاص، نه متساوی و ماشینی و اکنون معامله ما با این هنرهای ماشینی، هنرهای وارداتی، مخدر آلوده چیست. اگر هنرمندان ما با اصالت ملکوتی انسانی و ارزشهای الهی حرکت کنند؛ طبعاً هنرهای بی‌ارزش خود کم‌بها و کاسد شده از صحنه خارج می‌شوند. پس وظیفه ماست که با عرفانی کامل و دقیق ارزشهای الهی هنری و اصالت معنویات انسانی را بمنصه بروز و ظهور رسانده

و در قالبهای مورد نیاز جامعه انسانی و خدایی بکار بندیم. ماهیت اصلی ارزشهای حاکم بر هنر جوامع گوناگون کنونی را کاملاً بشناسیم تا هنر اصیل اسلامی را از هنر وارداتی تخیل‌کننده و آلوده به شهوت و رذالت بازشناسیم.

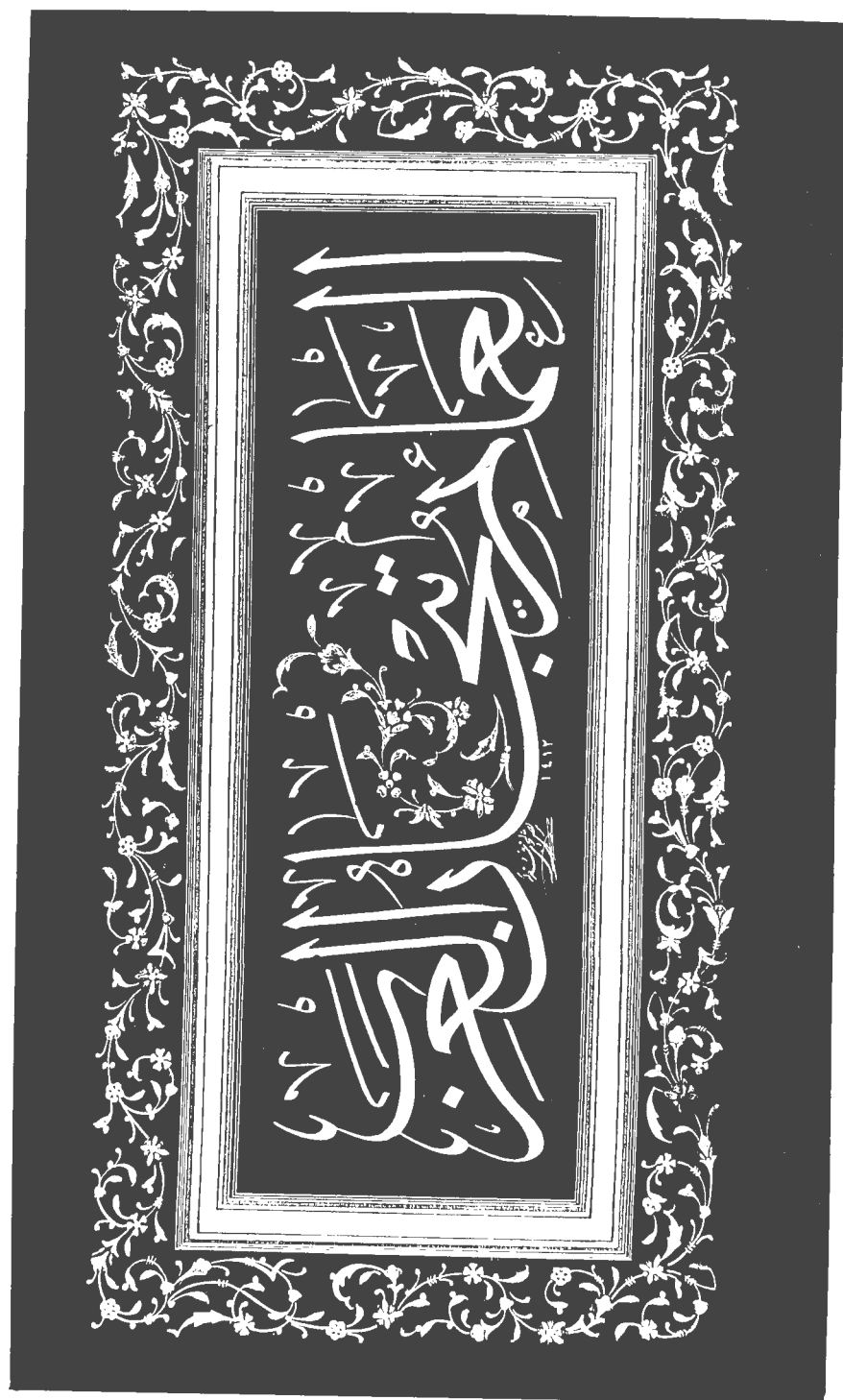
سخن به درازا نکشد و ملالت عزیزان را موجب نگردد. پایان گفتار و ختم سخن خود را چند بیتی از غزل ناب و شهد شیرین خواجه شیراز قرار می‌دهم و امید عفو از محضر همه عزیزان و بخشایش از ساحت مقدس حضرت حق متعال دارم.

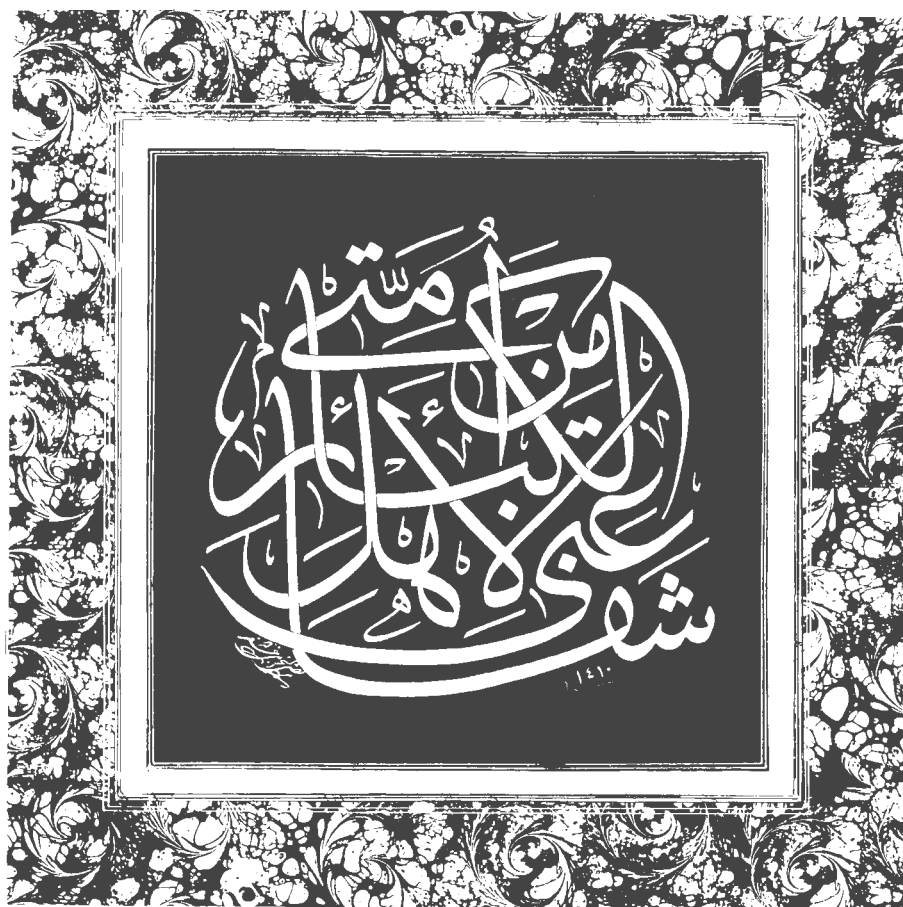
در آن چمن که نسیمی وزد ز طره دوست
چه جای دم زدنِ نافه‌های تاتاریست
خیال زلف تو پختن نه کار هر خامیست
که زیر سلسله رفتن طریق عیاریست
لطیفه‌ایست نهانی که عشق از آن خیزد
که نام آن نه لب لعل و خط زنگاریست
جمال شخص نه چشمست و زلف و عارض و خال
هزار نکته درین کار و بار دلداریست
قلندران طریقت به نیم جو نخرند
قبای اطلس آن کس که از هنر عاریست
دلش بناله میازار و ختم کن (حافظ)
که رستگاری جاوید در کم آزاریست
کرمانشاه مرتضی الحسینی النجومی

البوم

















بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
عَلَيْكَ فَيْضُ الْجَنَّةِ وَالْمَرْحَبَةُ بِكَ
يَوْمَ تَكُونُ الْأَنْفُسُ كَالْذَرَرِ
الَّتِي تَذُرُّ فِي السَّمَاءِ
عَلَيْكَ الْبَلَاءُ الْفَظِيلُ وَالْأَمَلُ
الْمُتَعَدِّ وَالْأَجَلُ الْفَظِيلُ
وَالْأَجَلُ الْفَظِيلُ وَالْأَجَلُ
الْمُتَعَدِّ وَالْأَجَلُ الْفَظِيلُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿٢٥٥﴾
لَا أُكْفَرُ بِهِ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَمَنْ يَكْفُرْ
بِالْحَقِّ بَعْدَ إِثْبَاتِهِ فَقَدْ أَسْلَمَ إِلَى اللَّهِ وَلِلَّهِ الدِّينُ الْأَمْرُ الْأَقْوَمُ
لَا انْقِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ يَسْمِعُ عُلْمَهُ اللَّهُ وَلِيَ الدِّينِ أَمْرُهُمْ
مِنْ الظَّالِمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ أَقْوَمُ الظَّالِمِينَ
يُخْرِجُهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَجْمَلُ السَّارِقِينَ فِيهَا
حَالِدُونَ وَإِنْ كَذَّبُوا الدِّينَ كَفَرُوا أَكْثَرُ فُتُورًا
بِأَبْصَارِهِمْ لَمْ يَجْعَلِ الْإِسْلَامَ إِلَّا لِلَّذِينَ آمَنُوا وَمَنْ كَفَرَ
بِالدِّينِ فَهُوَ لِلْكَافِرِينَ أَعْتَابٌ وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ

عَذَابٌ أَلِيمٌ

لَا تُدْرِكُهُ الْبَصَرُ

لَا يَوْمَ لَهَا شَيْءٌ وَيُعْطِيهِ إِلَهُ

مَلَائِكَةُ الشَّيْءِ وَإِسْلَامَانِد

الَّذِي عَمَّا كَلَيْتُ وَيُوجِّهُ لَنَا

بَعْدَ فَتَاهُ كَلَيْتُ وَيَأْتِيهِ الْإِسْلَامُ

مَلَائِكَةُ الشَّيْءِ أَنْ كَلَيْتُ وَيَسْلَمُ

الَّذِي أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ وَيُوجِّهُ لَنَا

الَّذِي ضَاءَ آتَاهُ كَلَيْتُ يَأْتِيهِ الْإِسْلَامُ

فَذَوِيهِ الْإِسْلَامُ وَالْإِسْلَامُ وَالْإِسْلَامُ

بِإِسْلَامِ الشَّيْءِ الْإِسْلَامِ

الَّذِي أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ وَيُوجِّهُ لَنَا

بِإِسْلَامِ الشَّيْءِ الْإِسْلَامِ

بِإِسْلَامِ الشَّيْءِ الْإِسْلَامِ

وَذَلَّ كَلَيْتُ وَيُوجِّهُ لَنَا

عَلَيْتُ بِإِسْلَامِ الشَّيْءِ الْإِسْلَامِ



[illegible]

وَاللَّامُ الْهَامُ سُبْحَانَكَ يَا وَرَازِكُ الْبُغَايَا الْحَسْبُ نَعْلُهُمَا الضُّلُوعُ وَالْثَلَاثُ

سید

سید





۱۳۹۵
 خرداد
 ۱۳۹۵

۱۳۹۵
۲۲/۱۰/۱۳۹۵













